

د قلمه خوان آمده و پوسین ووزمانه گنجد و نام رودخانه  
 هم هست -  
 و اجاره - اول بافت کشیده و جیم بافت کشیده و رای  
 مله زده یعنی با نر آمده که تباری سوتی گویند -  
 و از - اول بافت کشیده و رای مله زده یعنی شیبیده  
 مانند و طینه آمده و صاحبها و خاوندان و عاوت سائیر  
 و یعنی با هم هست که گرت و مرتبه باشد چنانکه گویند  
 آنگاه و از یعنی یک مرتبه و دو در یعنی دو مرتبه و یعنی  
 بسیار و گریه هم هست چنانکه گویند و در آنگاه یعنی با  
 و بسیار و مگر گفته ایم و با شتر و خرو انقال آنرا نیز گویند  
 همچو خرو را ، گندم و شتر و رای خود یعنی مقدار هم آمده  
 همچو یک جامه وار و گله و در این بقدر یک جامه و یک  
 گله و این بیانت هم گفته اند همچو شاموار و گوشوار یعنی  
 دینق پادشاه و لایق گوش و یعنی نمرد و جهت هم نظر آمده  
 است و در ترکی معنی هست باشد که تعقیض هست است  
 و امر بر تعلق هم هست یعنی برود -  
 و الا و گره - اول بافت کشیده و لام بافت کشیده و گره  
 و ابا و بجز و فتح با نر پارسی و رای مله زده یعنی با و  
 گنده آمده و یعنی دیوار ساز و رای کرده گفته اند اول بجز  
 بافت کشیده و سکون نشانه تخیالی قران شخصی باشد که  
 دیوار تخیالی را پیش چینه بر بالای هم گذار و کسب بر پای  
 بنشانه تخیالی مجبول بسید و فتح نون و سکون رای مله زده  
 که رود و مرتبه دیوار گلی باشد و دیوار ساز و رای گره تباری  
 رای مله زده کسب رای بی نقطه و رای مله زده و بافت کشیده  
 و معادلی نقطه زده -  
 و بر - فتح اول و سوده تخیالی و رای قرشت زرد  
 جانور است شیبه بر گریه بود لیکن و هم دارد و از تبار  
 پوسین سازند و در رای معنی چشم آمده مطلقا هم از چشم  
 گویند و شتر و غیر آن نام پوسینی هم هست -  
 و گره - فتح اول و سکون نشانه تخیالی و فتح کان پارسی  
 و در رای معنی پوسین و در آمده چورت یعنی  
 پوسین باشد -  
 و جیم - فتح اول و جیم و سکون رای قرشت و معنی گنجد

آمده دور کز المصنف دستور حاکم شرح و در سطره شرعی  
 نوشته بودند و این معنی با جیم پارسی هم آمده -  
 و جیم گره - فتح اول و جیم و سکون رای مله زده و فتح کان  
 پارسی و رای قرشت زده معنی معنی پوسینی و پوسین و  
 آمده چه در معنی فتوی آمده -  
 و جیم - فتح اول و جیم پارسی و رای مله زده معنی فتوی  
 آمده و آن دستور حاکم شرح است و مسایل شرعی -  
 و جیم گره - فتح اول و جیم پارسی و سکون رای قرشت و  
 فتح کان پارسی و رای مله زده معنی معنی پوسینی و پوسین و  
 چه در معنی فتوی آمده و چه در رسول صلی الله علیه و آله  
 و سلم آنرا گفته اند -  
 و خر - فتح اول و رای فتوی و رای مله زده معنی جاو  
 مقام و مکان آمده -  
 و خشور - فتح اول و سکون فای فتوی و فتح شین و فتح  
 بود بسیده و رای مله زده معنی رسول صلی الله علیه و آله  
 آمده و بجای فتح اول هم آمده است -  
 و بر - فتح اول و رای مله زده معنی معنی و فتح اول  
 آمده که سلمان بر آن طیرم و نه چنانکه گویند فغانی فلا و سار  
 میاید یعنی طیرم میاید و در سیکوید و معنی گریه در حوت  
 هم آمده و فتح و گره هم هست چنانکه گویند و توباشی هم باشد  
 یعنی و گریه توباشی هم باشد و با جیم معانی بر مرآت است  
 چه در فارسی با در تبدیل می باشد و افاده معنی صاحب و  
 خداوند و آمده هم میکند و قیاس با گره یکبیش و میگوید  
 و تاجور و بار و در شمال آن و بخت زرد و پندار سینه را گویند که  
 تباری صدر خوانند -  
 و را شبر - فتح اول و رای قرشت بافت کشیده و سکون نون  
 و فتح سوده تخیالی و رای مله زده معنی آن طرف و آن جانب  
 دان ستوده -  
 و زرگار - فتح اول و رای و رای بنور ساکن و کان  
 پارسی بافت کشیده و رای مله زده معنی بنیگروز است گفته  
 آمده -  
 و زرگار - فتح اول و سکون رای قرشت و کان پارسی  
 بافت کشیده و رای بی نقطه زده معنی هر سوره که در خشت دارد

و بر توبیاریه داد فتح سوده تخیالی و نشانه تخیالی بافت کشیده  
 و فتح ای قرشت و رای مله زده و چه خرد و سوده و نشانه  
 و کرد و با و بجان و اندران -  
 و زریز - فتح اول و کسب رای بنور نشانه تخیالی مجبول  
 و رای مله زده معنی زرد و چه بنه زده و با نشانه تخیالی و نشانه  
 و تباری معنی پوسینی و در افانست که در تشریح است  
 با و آنگاه کند -  
 و قست زور - فتح اول و سکون قاون و کسب نشانه  
 تخیالی و فتح رای بنور با و مجبول و رای مله زده و کنایه  
 است وقت کار ساز و هنگام جنگ و جدال آمده است و در تخیالی  
 بجای با و مجبول و معروف هم نظر گرفته شد -  
 و کیل و بر - فتح اول و سکون نشانه تخیالی مجبول  
 و کسب رای و فتح دال و بجز رای مله زده معنی وکیل و بر بار  
 آمده و رای - شاید نیز گویند -  
 و نر سار - فتح اول و سکون نون و دال و بجز و سینه  
 معنی بافت کشیده و رای مله زده معنی هرگز آمده و در  
 و سعه قیاسی و اثر است -  
 و بر - فتح اول و رای مله زده و رای سوده نام و رای  
 دان را و بر نیز گویند با نر رای مله زده و در آخر -  
 و شبر - فتح اول و سکون نشانه تخیالی و فتح ای قرشت  
 و رای قرشت زده معنی گل سفید آمده و سطح طریح برگ  
 باشد و در برگ و بجای فتح ای نشانه و در تخیالی کسب رای  
 نظر گرفته شد -  
 و بر ستر - کسب اول نشانه تخیالی مجبول و سینه و فتح  
 ای و سکون سینه معنی و فتح نشانه تخیالی و رای قرشت  
 زده معنی بیدار شده و در حیوانی است بجز رای که در  
 و هم در تخیالی نون مانند و معنی در آتش بچکان  
 گویند -  
 و بر - کسب اول نشانه تخیالی سینه و رای قرشت زده  
 نام رای است از نامانات و در بیل اینهمه و سکون  
 مله زده و کسب سوده تخیالی و نشانه تخیالی سینه  
 و لام زده و آن شمعی است معروف گویند آنرا  
 فیروز زده و تشریح آن چنانکه در انجیل است که در



اولی شمشیر با چاقا طلسم کش و دیایوش گویند و بر سرش می خیزد  
 خوش باشد چنانکه گویند و خوش زدی ای خوش زدی سرش را  
 کرده شده و این نامند و شبیه و مانند بر سرش انداخته  
 شاه و شمشیر و او خوش و بعضی شمشیر هم اند که شمشیر دستار و  
 علامت سربل و اشغال آن باشد -  
 و خلیش - بفتح اول و کسر نون مشروط بنشانه تهمانی  
 رسیده و ششم مشروط زده یعنی بسیار و او بنامه و در آن  
 آمده و استعمال آن ما بر غیر زدی حیاتیات و جان و ارگانه  
 مانند مال و عمر و بلوغ و خانو ملک و اطلاق و غیره نماید  
 و خلیش - بفتح اول و سکون پای - بر زده و فتح می  
 و کسر نون و ششم قرشت زده بفتح زنده و با زده و فتح  
 را گویند که در وقت زدن اول و زبان او باقی نماند  
 راست و درست باشد -  
 و شیرش - بکسر اول بنشانه تهمانی رسیده و کسر  
 پارسی و ششم مشروط زده یعنی تقدیر و تقدیر  
 حیاتیات و جود و هم و سب و تم و بیمار و هم که در  
 در کلیم ششم ششم است اما باید که محنت کلیم  
 در بیان زده و با کتیب مشروط و فیا و فیا  
 و و - بفتح اول و زدن آنچه در بیان گفته زده  
 یعنی سفید صبر آمده و آن نوعی از صبر است که  
 عوام خوش با می گویند و بعضی گفته اند که صبر است  
 سفید زده و بر سر می آید و آن را الفارسی کهک میخوانند  
 فتح کاف و جیم کاف تانی زده و توتیا اگر همان است  
 آن را بسوزند و در دیایوش چشم بکار برند گویند باز است  
 و ۱ - فتح - اول بافت کشید و کسر ای حمل و نین مشروط  
 زده یعنی بر سر آمده و فتح موعده تهمانی در ای علامت  
 زده و آن بند می باشد که از چوب و خاشاک و گل  
 در پیش تاب بند و لیم بر زدن گویند و آن چیزی باشد که  
 علامت و اشغال آن را ماهدان میگویند و بعضی کسی  
 رای قرشت خم فتح خم آمده و چوب بندی و چفت  
 انگور را نیز گویند فتح خم پارسی و خواه ششاه نورقانی  
 زده -  
 و اثرش - اول بافت کشید و فتح نای پارسی و غیره

مشروط زده و آنچه از زنت ترا بر زدن یعنی نای بوز  
 بر گفته اند نیز در آن سنگ انگور را بنامند و با نین یعنی بجهت  
 نای پارسی نای قرشت نیز نظر آید -  
 و ۱ - فتح - اول و دال ایچ بافت کشید و نین مشروط  
 زده یعنی آتش آمده که تازی نام خوانند گویند پیش ازین  
 آتش نبود و در زمان هر سنگ بن سیاهک هم رسیده و شتر  
 اگر روزی بر سنگ با صد کس بباران کوهی رفت آگاه با  
 قوی چشم بنظرش در آمده برین او هرگز باز ندیده بود هیچ  
 شد گفت جمیع جانوران من با نیت ما میکنند ما که این جان  
 دشمن است که سر از طاعت میبرد و سنگ برداشت و میخیزد  
 ما را داشت و آن سنگ خط کشیده بر سنگ دیگر خورد  
 آتش از آن سنگ بجهت و بر جن و خاشاک افتاده  
 در ای صفت چون آن زمان هنوز آتش زنی نپوشیده بود  
 هر سنگ با هر جان از پدید آمدن آتش خرم و شاد گردید  
 و گفت این زنده است که دشمن ما را کشت پس چه نیت  
 دشمنان و میخیزد و در آتش را نمیکند خود ساخت و در آن  
 در چنین خطی که در آن چشم و چشم سده نام نهاد و چنین  
 مشروط فتح سمن و اول ایچ زده و زده و زده گویند  
 هر سنگ پس از آن که در مصلحت اسلام است یعنی بکار آید  
 با آدم علیه السلام میزند -  
 و ۱ - فتح - بفتح اول و رای قرشت بافت کشید و غیره  
 مشروط زده یعنی ششاه آتش و زدن و زدن و تاش  
 آن آمده -  
 و ۱ - فتح - بفتح اول و رای قرشت و نین مشروط زده یعنی  
 بندی آمده که از چوب و علف و خاک و گل در پیش رود و آن  
 بدند و فرسوخ - و شش - نیز گفته اند و در فرسوخ بفتح و لو و  
 کسر ای قرشت و نین مشروط زده هم آمده و لیم و او و رای  
 سده و نین مشروط ساکن یعنی تیرگی که درست آمده -  
 و ۱ - فتح - اول و لیم ای قرشت بود و مجول رسیده و  
 نین مشروط زده و بعضی آن را زده و زده بافت کشید و در مصلحت  
 قرشت بود و مجول رسیده و نین مشروط زده و آن بادی باشد  
 که در گل با صدا بآید -  
 و ۱ - فتح - بفتح اول و رای بوز و نین مشروط زده یعنی

عزک و نین آمده و آن جانور است آبی سر و دانه بازی  
 مشروط گویند که سرش مشروط و سکون فایز اول و بعد و غیره  
 مشروط و نین - نیز گفته اند که در پیش تاب بند و نین مشروط  
 زدی هر دو نین مشروط زده یعنی کوهی آمده که آب در آن جمع شود  
 و رنگ آب را نیز گویند -  
 و ۱ - فتح - اول و سکون نین مشروط فتح و نین  
 نای زده یعنی صد آید و از نین آمده -  
 و ۱ - اول بافت کشید و نین زده و نین مشروط زده  
 و نیز بیل را گویند که تازی نامند و نین خوانند -  
 و ۱ - بکسر اول بنشانه تهمانی رسیده و رای سده  
 کشیده و نین نام پر در و نین است علیه السلام بفتح  
 هزاره و سکون رای سده و دال ایچ بافت کشید و او را در  
 بر زدن فرغ و نیز گویند در زمان آرسو شمشیر بافت زده -  
 و ۱ - اول بافت کشید و نین زده و نین مشروط  
 در هندوستان که صاحب بسیار و تمام قران کشد و نین  
 و تواق هم آمده و آن نام جزیره است از جزایر و با و بعضی  
 گویند نام کوهی است و در آن کوه معدن طلا هست و در  
 اینجا جمیع ظروف و اوانی خود زده و نین و طلا در سنگان را از  
 طلا کشند و بوز نین و سیون و سا خالیا - است و نین  
 بار و پنهان کردن و نین از قتل آوردن و کاهای  
 آلم و نین در صان کوه و نین است که بار و سیون آن  
 بصورت آدمی و حیوانات دیگر نیز میباشد و از آن نین  
 صدای عجیب و غریب بر می آید و سخن میکنند و جواب  
 میدهند چون از وقت میفتد دیگر آواز نند و سخن گویند  
 و آن دشت را نیز تواق گویند و تاق نام پر زده است  
 و نین و عزک را نیز گفته اند و بعضی گویند صدای نین  
 است -  
 و ۱ - حاق - هر صد و بافت کشید و سکون  
 هر دو تاق یعنی نای و تاق آمده که و تواق باشد و آن  
 نام و نین است که نین و آن بصورت آدمی و حیوانات  
 دیگر باشد و سخن کنند و گویند و اینجا کوهی است سکون  
 طلا و نقره و بوز نین کان در آن کوه بسیار باشد -  
 و ۱ - اول بافت کشید و کسر نین و تاق زده

همه ماضی غز است و قصه واسی و غنچه و چشمه است  
یکی از اصطلاحات پارسی مردمی است که آن را می باشد که  
برای آنکه بر آنکه به بیخ نوبت و حال با بجز در مورد تمامی نود  
در او کشیدن هر جهت باشد بهاری شود فان - ایستادگی خود  
خراند از هفت بگذرد و میاز در در آن سانس نامی در باب و  
گویند و تباری واسی خوانند چون بر هفتده رسد آن را  
و سخن گویند اگر در دست خون بگذرد و حکم اول پیدا  
میکنند و او بر پرده نیاید باشد -  
وزن - بفتح اول و تباری هوز و وفات زده یعنی وزن  
آمده که گوید باشد بفتح تین مقوله آن جانور است ایستادگی  
و جانوری که در غم گویند کبیر مقوله و سکون خاطر و حال  
ایستادگی ممل زده -  
و شاق - کبیر اول و شیخ مقوله بافت کشیده و تبار  
زده یعنی غلام مقبول که در دست و پسر شاه را شیر گویند  
و تبار کار در شاهان را شیر گویند و تبار گویند که  
مردم بنظر آید -  
و شقی - بفتح اول و شین مقوله و وفات زده و تبار  
مردم که آن شیر بر روی پوست او - ایستادگی سانه گویند  
هر که پوست و شقی بر شانه زلفت جوانی است باشد  
در سوزید انضلاً او شسته و شقی پوستی است که بپسیدی  
زند -  
و قواق - بفتح اول و سکون قاق و او بافت کشیده  
و قاق زده تاج خیزه ایستادگی در خیزه و یا بعضی گویند  
تاج که بر است بر آن کوه معدن طلا است و مردم  
آنجا به چشمه و در آن خود در بخور و قلعه سکون را در نظر  
کنند و بوزینه و سوزن و تاج بپار است و آنجا بپار  
گردد زخم از بختی آوردن و کار ای دیگر ایستادگی  
و در آن کوه و ختی است که با بویژه آن بصورت آن  
سے باشد و آن صورتها صدای عجیب و غریب بر می آید  
و سخن میماند و جواب میسر در آن صورتها چیزی که در آن  
آید خنده باشد و جمله حرکت انسان برود و آنجا است  
اگر کسی اول با آن صورت - ایستادگی آن بزرگ انسان  
شیر کوه از آن و رفت آید خنده از اکثر صورتها بصورت

مردم باشد و اکثر بصورت زن و زنده نهایت خوبت  
باشند و اگر کسی آن صورتها بپوشد شوم و در آن کس لای  
کند از غایت در جوشی صحبت کند چون از وقت میگذرد  
یا بچند دیگر آید و در آن وقت را نیز در قواق میگویند  
و بعضی دیگر گفته اند نام و رختی است در بند و مستان که  
هر صبا بزرگ بر آید و در بارانند و شام خزان سفید  
و بر زده -

**چشمه پانزدهم و هم بحر و هم قلزم ششم**  
**من کتاب هفت قلزم در بیان و او**  
**با کاف تازی و پارسی -**

و او از رنگ - اول بافت کشیده و او بافت  
کشیده و رختی تازی قرشت و نون و کاف با - یعنی زده  
ترنج آمده نظیر شاه و قاقی - تازی همه در نون و حیم زده  
و آن سوره باشد سر و کاف زده است آن مرید سانه  
و آنشنگ - اول بافت کشیده و کاف زده مقوله  
نون و کاف پارسی زده یعنی کوچک زن آید و تبار بیان  
و مترادف بیان باشد  
و اکب - اول بافت کشیده و کاف زده پنده باشد  
کبیر رنگ و اکثر در کنار های آب نشینند و حیرت و اکب  
واق آمده -

**ویاسک سه بفتح اول و موهده تختانی بافت کشیده و قج**

سین مقص و کاف زده یعنی خیم زده و آن دره آمده  
و بر و کب - بفتح اول و زده تختانی و سکون تازی قرشت  
و قج و ال ایچ و کاف زده یعنی پسته سانه و لغز آید و قن با  
بنظم تر ششم بر سنده از نظرم - چستان آن چیست که  
پادشاه در آن کوه دست در آن زده و زده اند و سنگسار  
سنان گانه و زده و با نون زده که تر زده باشد  
ایضا آن کوه است که تازی و پارسی از او حریفین  
نشینند چون کبیر آید در تازیش بپند و کوه و نون  
گمانند آن که آن است در شازده تبار بجز آید در حریفین  
در آن تبار تبار تبار تبار تبار تبار تبار تبار تبار تبار  
که در بافت و تازی آن زمان است ایضا چیست  
آن یعنی که خیم زده از یادداشت و در سر سیم دار و تبار

او همیشه خاک بوده هفت سوراخ در شکم با او  
که نعل باشد ایضا نظیر چیزی که او همیشه بوده از کوه  
سایه است و زنده بافت آن در آن بر صاحب و کاف زده  
یکطرف شده که گمان جلای بود و از طرف و تبار  
و تخم آن مراد است ایضا چیست آن در سر زده  
رنگ تا پیدا و آن در چون صورت کیم داری تا سفید  
در در میان در میرتی دارم که چون آن در سر زده  
کسی از آنکه آن گوهری است سفید زکف - ایگان و سیم  
صورت چه ترکیب در جوش نقش بست ایستادگی بر  
پیدا و در سوره بر سخنان که آید باشد ایضا  
ایک در ایستادگی سده چهار و هفت و چار است یعنی  
در همه کار و در وی معکوس در آن در سینه و در  
ثانی بعکس آن انکار بنا نقش دور بافت سجا  
طامش پنج پنج طرف شماره که فریزه باشد بیان  
تعمیل هر گاه که بند سوره معکوس کشند شش شود  
و بر آن دو طرف گذاردند شش شود و در آن تازی  
مقوله است و در آن تازی معکوس آن معلوم کن یعنی  
بند سوره شش معکوس کن و شود در بند سوره  
دو که دو تبار تبار در ایستادگی باشد و در آن سوم دو که  
از آن مراد موهده تختانی باشد و در آن چهار -  
هفت عدد تازی هفت است و در آن پنجم پنجه عدد در آن  
و در پنج تازی است و راست پس در مجموع این قج  
باشد ایضا چیست آن تیره شکل تیر اندام که در آن  
سنان فی سواره و تبار سنجو کاف است سفید  
پیش سرخ سرب یا چاقا - او طرف تخیلی است قد  
و بجایش با طرف تبار که تبار آید - قسم آورده  
تبار بجایش تبار تبار نام او دستار و کار تبار  
از چای کا دست تبار گاه افتاده بر زمین بکاره چون  
سرخ تباری به تیغ و در نیمه کشاید و آن گفته گمان  
که در تبار و در تبار تبار تبار تبار تبار تبار تبار  
که قلم باشد - و از تبار تبار تبار تبار تبار تبار  
پدر شاهی چندی است که در آن زمان مقوله دستار باشد  
و رنگ - بفتح اول و شاه قوقانی و کاف زده

نام مرغیست از تیره کبک تر خوش خط و خال میباشد و بجا  
سلوی و تریک بلورین گویند.

و جنگ - بفتح اول و سکون جیم و فتح نون و کاف نده  
معنی سفید مرغان است.

و شیدک - بفتح اول و سکون طایفه کشید و فتح  
بیای حلی رسیده و فتح سالی صمد و کاف نده معنی  
خزاسانی آمده مشهور بدین نام است و مرغ و شیدک و  
خشیترق است.

و روک - بفتح اول و سکون رای صمد و فتح اول کاف  
و کاف نده معنی جلد عروسی است یعنی ایلی که با او عروسی  
و روک - بفتح اول و سکون سالی صمد و فتح اول

ایچید و او رسیده و کاف نده معنی خانه آید که از چوب  
و نخلت پر نشیده باشد و چانه و عروس سالی گرفته اند.

و رسنگ - بفتح اول و سکون رای قرشت فتح  
سین سفص و نون و کاف پاری تده معنی جیب و

مخبر و اعتبار آمده یعنی از هر نوعی چیزی در نظر خود  
نماید و آن در وی از رنگی حوصله رنگ چشمی بهم رسد

و با سنگ تر از او سالی گرفته اند.

و رشنگ - بفتح اول و سکون رای قرشت و فتح  
شید و مقوله و کاف نده معنی پارچه و چادر و کبک که در  
در آن درون بند و کند.

و روک - بفتح اول و رای قرشت و کاف نده نام  
جانور است و تیره نام و نجیب است که آتش آن بسیار تند

و تیزی باشد خصوصاً برای کمان بختن و در تازی کفل  
و سرین ساگویند و فتح و او رای قرشت و کاف نده

و تالی تکیه کردن بر سر آن باشد.

و روکاک - بفتح اول و سکون رای قرشت و کاف  
با کف کشیده و کاف ثانی زده مرغیست بزرگ و در

و آن را شیسر کنجنگ خوانند و بعضی گویند مرغ مردار  
خوار است.

و زرک - بفتح اول و رای جز و رای صمد و  
کاف پاری تده معنی بزرگ آمده چه در کلام با  
سوله تخمائی در او هم تبدیل می یابند و چنانچه

گویند.

و زرک - بفتح اول و رای جز و کاف پاری زده بزرگ  
و زنت چیده آمده بفتح پاری اول و بجز و رای صمد و

دوه و آن در تازی است که بزرگ نام در تازی آن را خوب  
خوانند گویند اگر تخم می سازد بجز و رای صمد آب بر کاف آن را

گرفته بر مطنی و در تازی و در پاری.

و زرنگ - بفتح اول و فتح رای جز و نون و کاف پاری  
زده معنی تازی آمده بجز رای رنگ که بر پایه یعنی بائی که

پیکان را حکم کنند و فرود آورند و بجز و نون و کاف پاری  
و زایش پرستین که با دست سبزه و غیر آن بره و در تازی

و زک - بفتح اول و کاف نده معنی زرع و فتح و زرق  
همه که در کاف باشد بفتح نون مقوله و آن جانور است آبی

تازی معنی زده گویند که سر و پا و مقوله و سکون کاف و فتح اول  
معد و بیان سفص زده و مرغ بک و کاف نده

و کوک - بفتح اول و سکون کاف و فتح و او کاف ثانی زده  
معنی آواز و صدای غوغای سنگ آمده.

و شنگ - بفتح اول و سکون نون و فتح نون و کاف  
زده معنی ریجان و شنگ اسپر تده و تازی شیسران خوانند

فتح شاه و بجز و سکون ثانی و کاف نده معنی صای قرشت پاری  
کشیده و نون نده و فتح شاه و بجز و سکون نیم و فتح شاه و کاف

و رای صمد بالف کشیده و نون نده هم آمده گویند شنگ اسپر  
پیش در تالی نوشیروان نبود و رای نوشیروان بدین نام

نظام نشسته بود و بار عام و او را بزرگی از تیره شخت او  
بر آمد چنانکه در تالی را از دیدن آن خون هم رسیده تصدق

کرد و ملک فریب بگناید و شنگ اسپر داشته باشد بر او  
بر خندد و بر کاف پاری رسیده است بر کاف آن چاه حلقه زدند

بر روی نشت و بر آمد چون در آن چاه نگاه کرد و ماری دیدند  
مرد و خاتمه و مقرب بر زنگش نبکند و شیروان بالای چاه

بر پشت آن مقرب فرود آمد و چون آن مرد ملک آمدند  
و در حال بار و نیش مقرب ملک را نگاه کرد و تیره چون یک  
بگردد شسته و بعد از آن روز شنگ نشسته بود و در بیان نظام  
همان که در یک سر بر ملک آمده در بین خود تدریس

بیم ندهند.

و شنگ - بفتح اول و سکون نون مقوله و فتح نیم و کاف  
زده معنی کفش و پانزده چرمی آمده.

و شنگ - بفتح اول و سکون نون مقوله و نون و کاف پاری  
نوده معنی سینه آهنی آمده که در آن شب و دره از تیره پاری

و شنگ - بفتح اول و سکون نون مقوله و نون و کاف پاری  
و کاف نده معنی شمشیر پاری آمده و در آن پانزده چرمی

تیره گویند و آن پاره باشد که بر روی رنگ و سینه پاری  
و ک - بفتح اول و کاف نده معنی زرع و فتح و زرق

همه که در کاف باشد بفتح نون مقوله و آن جانور است آبی  
تازی معنی زده گویند که سر و پا و مقوله و سکون کاف و فتح اول

معد و بیان سفص زده و مرغ بک و کاف نده

و کوک - بفتح اول و سکون کاف و فتح و او کاف ثانی زده  
معنی آواز و صدای غوغای سنگ آمده.

و شنگ - بفتح اول و سکون نون و فتح نون و کاف  
زده معنی ریجان و شنگ اسپر تده و تازی شیسران خوانند

فتح شاه و بجز و سکون ثانی و کاف نده معنی صای قرشت پاری  
کشیده و نون نده و فتح شاه و بجز و سکون نیم و فتح شاه و کاف

و رای صمد بالف کشیده و نون نده هم آمده گویند شنگ اسپر  
پیش در تالی نوشیروان نبود و رای نوشیروان بدین نام

نظام نشسته بود و بار عام و او را بزرگی از تیره شخت او  
بر آمد چنانکه در تالی را از دیدن آن خون هم رسیده تصدق

کرد و ملک فریب بگناید و شنگ اسپر داشته باشد بر او  
بر خندد و بر کاف پاری رسیده است بر کاف آن چاه حلقه زدند

بر روی نشت و بر آمد چون در آن چاه نگاه کرد و ماری دیدند  
مرد و خاتمه و مقرب بر زنگش نبکند و شیروان بالای چاه

بر پشت آن مقرب فرود آمد و چون آن مرد ملک آمدند  
و در حال بار و نیش مقرب ملک را نگاه کرد و تیره چون یک  
بگردد شسته و بعد از آن روز شنگ نشسته بود و در بیان نظام  
همان که در یک سر بر ملک آمده در بین خود تدریس

تخم سیاه بر نیت و برقت نوشیروان فرود آمدی تخم را  
گاشند و از آن شاه سپهر که شاه اسپر غم باشد بر آمد

و شیرین چه سته ز لقمه داشت در بریدن خود آن که در  
 خود صواب آن بسیار است و در میان آن با سیاه  
 مایع است و اگر در میانه آن باشد با سیاه و در بریدن  
 موی بلبل را بر طرف سازد و در  
 و رنگ - بفتح اول و نون و کاف زده جانوری است  
 لی دم شیبه بگن کبود رنگ می باشد -  
 و تانگ - بفتح اول و نون و کاف پارسی زده معنی می و گدا  
 آمده و گدا پارسی بدست می باشد و در ویش و گدا و شمس را  
 نیز گویند و معنی صد ادا و از هم آمده است و در شبت و گدا  
 نیز گفته اند و پامی فتح اول کسر هم در است است -  
 و تانگ - بفتح اول و نون و نون ثانی و کاف پارسی  
 زده معنی ریسان و پنهانی آمده که هر دو سران را برود و در  
 و بار و در شون برده خود به نامی آنکور از آن پیا و نیز در  
 چه نوشته اند که در آن که در آن از این آن نوشته اند  
 و تانگ نامی آن که در وقت آنگه باشد و نیز تانگ پدید  
 هم میگویی که از اطراف آن شامه پدید باشد -  
 و تانگ - کسر اول و فتح های دوازده و نون و کاف  
 پارسی زده معنی حلقه چوبین آمده که در بار بند و شتر و گاو  
 و گاو پامی یکاب آنهم آورید -  
 و دینانگ - کسر اول و ثنائه تخمانی بمبول رسیده و در  
 ایچد بالفت کشیده و فتح نون و کاف زده معنی گامی و چیره  
 هم و پیوسته آمده که آن در نهند و در استان مانده گویند  
 و یک - کسر اول و ثنائه تخمانی صید و کاف زده  
 که است که چون ز پیری قدرت نمایند و نامی بمبولی آن  
 و یک استعمال کنند و آن نظمی است و بی و کاف ترم  
 است یعنی ای نیک بخت و ای نیک و ای خوب ایچو  
 گویند معنی ای است که در وقت است و آن دستا  
 بر هم سوزن گویند و معنی رنگ هم استعمال کنند و آن  
 نظمی است عربی و کلمه مذاب است یعنی ایچو پخت  
 و ای درشت و ای زبون و ای بر -  
 و شیرانگ - کسر اول و ثنائه تخمانی بمبول رسیده و  
 فتح نون و و ال ایچد بالفت کشیده و فتح نون ثانی و کاف زده  
 یعنی مانده شک آمده و فتح اول و ثنائه تخمانی و سکون

نون و ال ایچد بالفت کشیده و فتح نون ثانی و کاف زده  
 در بریدن آن فصلاتی معنی و در تانگ نوشته که ناصبه باشد  
 خسته شانه و هم بچو و دم قلزم ششم من کاف  
 هفت قلزم در بیان و او بالاص و هم -  
 و ای مثل - اول بالفت کشیده و کسر اول ایچد ثنائه  
 تخمانی باشد و کسر رسیده و فتح نون و هم و لقمه زده  
 بر ابانی است که حضرت سلیمان آنجا رسیده و شکوه و  
 از سور آن برین آمده با شقرت تکلم شد -  
 و ال - اول بالفت کشیده و لام زده معنی بالی آنکه در  
 از اسی بزرگ فلوس در باشد که فدا و ایبار میگردد  
 گوشت آن خوش مزه بود و نام در آن هم هست که از  
 نامی در آن رود خانه می باشد و آن رود خانه در تانگ  
 هست -  
 و ال - بفتح اول و نون و لام زده معنی جان  
 آمده شبیه است در سوسمار و نقره در میان آن است  
 که در سقندر باریک کشیده و رنگش زرد و سفید سیاه  
 هم آینه و پودر است نرم و دلس بیاضند و در میان زمین  
 در گش در و در بستر می بایل و پودرش درشت و درشت می  
 در در جریا با نماند و در با هست -  
 و اول - بفتح اول و فتح نون پارسی بود و رسیده و لام  
 زده معنی علم و در زده شور آمده و چو آن او استخوان شمشک  
 را هم گفته اند که تازی کعب خوانند بغم بود و تخم آن در هم  
 چو رسیده و لام زده و در اول معنی غور و غور ناواقفان  
 هم هست -  
 و شکل - کسر اول و سکون ثمین مشهوره و کسر کاف  
 و لام زده معنی توری آمده که گویند در شاکل در جنگلی  
 باشد -  
 و شکل - کسر اول و سکون ثمین مشهوره و فتح کاف  
 بود رسیده و لام زده معنی بر دم جله و چاک و در شیار  
 و قوی و در این در کار آمده و معنی ایچدی و چاک و چاک  
 هم هست و بجای کسر اول فتح هم برین آمده -  
 و کال - بفتح اول و کاف پارسی بالفت کشیده و لام زده  
 معنی در فل آمده که گشت را آنکه گشته باشد -

بول - بفتح اول و لام زده معنی شکوفه آمده و در شاکل  
 اگر در اگر گویند خصوصا -  
 و نکول - بفتح اول و سکون نون و فتح کاف پامی رسیده  
 و لام زده معنی کار ضروری و ایچد کاف آمده -  
 و ال - بفتح اول و ایچد ثنائه معنی از وقت کاف آمده  
 کاف بالفت کشیده و هم زده آن را بنامی ایچد بالفت کشیده  
 گویند و تخم آن را حب الصنوبر الصغار خوانند و در آن می است  
 شکت و سگوشه و تخم آن بکف زده نزدیک است و بعضی گویند  
 و ال در وقت سر و کوچی است و آن را بنامی ایچد کاف خوانند  
 شکر آنرا حب الصنوبر نامند -  
 و ال - کسر اول و ثنائه تخمانی رسیده و لام زده معنی تخم  
 و نقره آمده و در وقت در آن یک نامی ایچد کاف خوانند  
 باشد و این معنی بفتح اول و تازی معنی ایچد کاف خوانند  
 کلمه هست که در محل آنسوس گویند و شور و نمان در صیبت  
 را نیز گویند و نام جای است در وقت در معنی پاک و  
 بلاکت هم گفته اند -  
 و اسطه عقد نجوم ساول بالفت کشیده و سکون بین  
 سطح و فتح های مطی و کسر زده سپرد و کسر بین اول  
 و سکون کاف و کسر اول ایچد و فتح نون و فتح هم پامی رسیده  
 و هم زده که از آفتاب عالم تاب آمده -  
 و ال - کسر اول و سکون ساول بالفت کشیده و کسر اول ثنائه  
 شده و کسر رسیده و کسر بین سطح و ایچد پارسی و ایچد  
 دوره و کسر ایچد و نجوم معلوم کند که اندر فتح آمده و آن  
 در آسمان نجومی باشد -  
 و هم - اول بالفت کشیده و نیم زده معنی قوی و درین  
 آمده در رنگ و نون و شبید باشد و نیز گویند و معنی آخر تانگ  
 و ارون و شبید و مانند باشد به آن ترکیب استعمال  
 کرده اند -  
 و هم - بفتح اول و ایچد ثنائه بالفت کشیده و هم زده  
 معنی شهرت آمده از تانگ ایچد کاف و ایچد کاف و ایچد کاف  
 و چیز ایچد سائل و کاسه دو کم وزن نیز گویند -  
 و هم - بفتح اول و ایچد ثنائه و ایچد کاف و هم زده  
 معنی آتش آمده که زبان تازی نامی ایچد کاف خوانند -

کاف

و ششم - بفتح اول و سکون ای قرشت و کسر  
شین مشروط بفتحه تهمانی رسیده و سیم زده یعنی قسم  
و پاره و جزو آمده چنانکه گویند و ششم اول یعنی قسم  
اول و جزو اول -

و ششم - بفتح اول و ضمین مشروط و نیزه یعنی بنده  
آمده عسرا یعنی بخاری که از آب گرم و دیگر طعام و چیزی  
و دیگر چیز و ترم را گویند خصوصا فتح تنه اول و قافله  
در این میوز و سیم زده و آن بخاری باشد تیره خاک  
ملاصق زمین و بضم او و شین مشروط و سیم زده  
برنده باشد شبیه برقیو لیکن از تیره که کوه است  
است و آن را تبارکی سنوسه و ترکان بایزید  
گویند -

و ششم - کسر اول بفتحه تهمانی رسیده و سیم زده یعنی غلام  
آمده که در دیوار ماند و بر بالای آن کاسه بزرگتر  
چشمه میوز و سیم زده و در قافله ششم من که  
چهارم تکریم و در بیان و او با نون -

و ابرون - اول بفتح کشیده و فتح موهود و تهمانی  
و سکون ای قرشت و فتح وال ایجد و نون زده یعنی  
پس کردن خیزان آمده -

و اسپین - اول بفتح کشیده و فتح ای پارس و کسر  
سین سله بفتحه تهمانی رسیده و نون زده یعنی آب  
آمده -

و اچیدن - اول بفتح کشیدن و کسر جیم پاری بفتحه  
تهمانی رسیده و فتح وال ایجد و نون زده یعنی چسب  
دور کردن آرد و بختن بساط آید گویند و در بختن  
چیران مرغ و بدست برچیدن چیزی را -

و اچیدن - اول بفتح کشیده و کسر غاسی مشروط  
بفتحه تهمانی رسیده و فتح وال ایجد و نون زده یعنی  
از هم جدا کردن و جدا می نمودن آمده -

و اوی ایمن - اول بفتح کشیده و کسر اول ایجد و نون  
تهمانی رسیده و کسر و سید و فتح جیم و سکون ای علی و فتح جیم  
و نون زده یعنی راهی مقدس آمده و آن میان بی و حمرانی  
است که در آنجا راهی حق سبحان تعالی بود علی السلام  
گویند آن نهاد است راست بر آمده بود در اصطلاح ساکنان

و اوی ایمن - اول بفتح کشیده و کسر اول  
ایجد بفتحه تهمانی رسیده و کسر و سید و فتح جیم و سکون ای علی  
و نون زده یعنی راهی مقدس آمده و آن میان بی و حمرانی  
است که در آنجا راهی حق سبحان تعالی بود علی السلام  
گویند آن نهاد است راست بر آمده بود در اصطلاح ساکنان

و اوی خاموشان - اول بفتح کشیده و کسر اول  
ایجد بفتحه تهمانی رسیده و کسر و سید و فتح جیم و سکون ای علی  
و نون زده یعنی راهی مقدس آمده و آن میان بی و حمرانی  
است که در آنجا راهی حق سبحان تعالی بود علی السلام  
گویند آن نهاد است راست بر آمده بود در اصطلاح ساکنان

و اول - اول بفتح کشیده و سکون ای قرشت  
و فتح وال ایجد و نون زده یعنی راهی مقدس آمده و آن میان بی و حمرانی  
است که در آنجا راهی حق سبحان تعالی بود علی السلام  
گویند آن نهاد است راست بر آمده بود در اصطلاح ساکنان

و ارون - اول بفتح کشیده و فتح ساری قرشت و نون  
زده یعنی راهی مقدس آمده و آن میان بی و حمرانی  
است که در آنجا راهی حق سبحان تعالی بود علی السلام  
گویند آن نهاد است راست بر آمده بود در اصطلاح ساکنان

و ارون - اول بفتح کشیده و فتح ساری قرشت و نون  
زده یعنی راهی مقدس آمده و آن میان بی و حمرانی  
است که در آنجا راهی حق سبحان تعالی بود علی السلام  
گویند آن نهاد است راست بر آمده بود در اصطلاح ساکنان

و اسکون - اول بفتح کشیده و سکون ای پاری  
و فتح وال ایجد و نون زده یعنی راهی مقدس آمده و آن میان بی و حمرانی  
است که در آنجا راهی حق سبحان تعالی بود علی السلام  
گویند آن نهاد است راست بر آمده بود در اصطلاح ساکنان

و ارون - اول بفتح کشیده و فتح ساری قرشت و نون  
زده یعنی راهی مقدس آمده و آن میان بی و حمرانی  
است که در آنجا راهی حق سبحان تعالی بود علی السلام  
گویند آن نهاد است راست بر آمده بود در اصطلاح ساکنان

رسیده و نون زده یعنی راهی مقدس آمده و آن میان بی و حمرانی  
است که در آنجا راهی حق سبحان تعالی بود علی السلام  
گویند آن نهاد است راست بر آمده بود در اصطلاح ساکنان

و اولان - اول بفتح کشیده و لام بفتح کشیده و نون زده  
یعنی پاریان آمده که از زبان باشد و پاریان را پاریان نیز  
گویند چه در فارسی موهود تهمانی بر او تبدیل می آید -

و اولان - اول بفتح کشیده و لام بفتح کشیده و نون زده  
یعنی پاریان آمده که از زبان باشد و پاریان را پاریان نیز  
گویند چه در فارسی موهود تهمانی بر او تبدیل می آید -

و اولان - اول بفتح کشیده و لام بفتح کشیده و نون زده  
یعنی پاریان آمده که از زبان باشد و پاریان را پاریان نیز  
گویند چه در فارسی موهود تهمانی بر او تبدیل می آید -

و اولان - اول بفتح کشیده و لام بفتح کشیده و نون زده  
یعنی پاریان آمده که از زبان باشد و پاریان را پاریان نیز  
گویند چه در فارسی موهود تهمانی بر او تبدیل می آید -

و اولان - اول بفتح کشیده و لام بفتح کشیده و نون زده  
یعنی پاریان آمده که از زبان باشد و پاریان را پاریان نیز  
گویند چه در فارسی موهود تهمانی بر او تبدیل می آید -

و اولان - اول بفتح کشیده و لام بفتح کشیده و نون زده  
یعنی پاریان آمده که از زبان باشد و پاریان را پاریان نیز  
گویند چه در فارسی موهود تهمانی بر او تبدیل می آید -

و اولان - اول بفتح کشیده و لام بفتح کشیده و نون زده  
یعنی پاریان آمده که از زبان باشد و پاریان را پاریان نیز  
گویند چه در فارسی موهود تهمانی بر او تبدیل می آید -

و نون زده بفت زده و در این معنی که گویند آمده  
 و شاق پیر زین بکسر اول و شای شمشه بافت کشیده  
 و کسرتان و درین بکسر ای پارس معلوم معنی ناید و غیره  
 آمده که پیر زین در وقت ایوان کسری داشت هر چند  
 از وقت کسرتان علی حده و از وقت پس علی کسرتان  
 کافر بود این چنین بود و کسرتان نام است نه هر وقت  
 وجود سایر معادن - بفتح اول و فتح هم بود سیده  
 و سکون دال معنی صفح بافت کشیده و سکون نام  
 هنوز و معادن معلوم کنایه از انتخاب عالتاب آمده -  
 و در همین - بفتح اول و سکون دال ایجاد کسرتان  
 مشروط بشماه تختانی رسیده و نون زده جانور است ای  
 ذممان در گردن دارد با یک دندار و پوست در آن  
 و نامان و ترمیمی باشد گویند بنیام است و چشم در او  
 در سیدی لولو گویندش -  
 و در آن - بکسر اول و سکون - ای قرشت و در  
 ای بافت کشیده و نون زده معنی در نامی است آمده که  
 از اعضای آدمی برمی آید و در وقت اکثر جان را از رخ  
 و اثرش نیز گویند و جزو بافت کشیده و فتح نامی بود و کسرتان  
 های مشروط و جزو بافت کشیده و فتح نامی پارس و قای  
 مشروط زده و بجای شکل سیگنید و در آن معنی شکار  
 و در آن هم است که مع شاگرد در پر باشد و در معنی  
 شاگرد و در دست که با مرقوم شده -  
 و در کون - بفتح اول و سکون رای قرشت و فتح نامی  
 بود و کان پاری و لوان زده معنی کوز تا آب آمده -  
 و در سایدان - بفتح اول و سکون رای ای و سکون  
 صفح بافت کشیده و کسرتان تختانی رسیده  
 و فتح اول بافت زده معنی رسیدن آمده معنی زبان  
 پیر زین -  
 و در شان - بفتح اول و رای مملد و سکون سکون سکون  
 بی نقد و شماه تختانی بافت کشیده و نون زده معنی است  
 پیشتر آمده مطلقاً از هر چه که باشد و بجای فتح و او کسرتان  
 هم است -  
 و در سن - بفتح اول و سکون رای قرشت و فتح معنی

معلد و نون زده معنی نبرد و میان آمده و میان و در  
 را نیز گویند -  
 و در شان - بفتح اول و رای مملد و سکون سکون سکون  
 صفح و نون بافت کشیده و نون زده معنی در شان  
 آمده که است پیغمبر باشد مطلقاً از هر چه که باشد و بجای  
 فتح اول کسرتان -  
 و در شان - بفتح اول و رای مملد و سکون سکون سکون  
 مشروط و شماه تختانی بافت کشیده و نون زده معنی در شان  
 آمده که است پیغمبر باشد مطلقاً از هر چه که باشد و بجای  
 فتح اول کسرتان -  
 و در شان - بفتح اول و رای مملد و سکون سکون سکون  
 مشروط و شماه تختانی و نون زده معنی ششمین ششمین  
 و این آمده -  
 و در شان - بفتح اول و رای مملد و سکون سکون سکون  
 مشروط و نون بافت کشیده و نون زده معنی در شان  
 آمده که است پیغمبر باشد مطلقاً از هر چه که باشد و بجای  
 فتح اول کسرتان -  
 و در شان - بفتح اول و فتح و در آن قرشت و فا  
 بافت کشیده و نون زده معنی شفیع و شفاعت کنند  
 آمده معنی درخواست کنند و دریم و گنایه -  
 و در آن - بفتح اول و رای مملد و سکون سکون سکون  
 فتح کات پاری و رای قرشت ساکن دال ایجاد بافت  
 کشیده و کسرتان تختانی رسیده و فتح دال ایجاد  
 نون زده کنایه از عظمی بود و بدل کردن مهر - محبت باشد  
 که بقدر کین یا بر عکس و کنایه از نون و نون  
 هم است -  
 و در مان - بفتح اول و رای مملد و نیم بافت  
 کشیده و نون زده پندار است که آن را چهار می فرغ  
 آلی گویند و آن که بر سر آلی است و نون است و  
 مرغ آلی در پاری روح و نفس را نقد را نیز گویند -  
 و در مال سکون - بفتح اول و سکون رای مملد و نیم  
 بافت کشیده و سکون لام و فتح نامی بود و دال ایجاد  
 زده کنایه از گریختن آمده از ترس جان -

و در مال سکون - بفتح اول و سکون رای مملد و نیم  
 بافت کشیده و سکون لام و کرون معلوم بفتح کات معنی  
 و مال نون آمده که گریختن از ترس جان است -  
 و در مال سکون - بفتح اول و سکون رای مملد و نیم  
 کشیده و کسرتان تختانی رسیده و فتح اول ایجاد  
 نون زده معنی در آن بر میان کردن و پارچه از او  
 استین و جامه را با لاک کردن آمده و کنایه از گریختن هم است  
 از ترس جان -  
 و در سن - بفتح اول و سکون رای مملد و فتح معنی  
 و نون زده بفت زده پندار معنی او باشد که گریختن  
 است و بنامی او گویند -  
 و در سن - بفتح اول و رای قرشت و سکون نون و فتح  
 هم و نون زده معنی مملد آمده از طلا و نون زده که زبان بر  
 و پانگنه ایچه بردست کنند و در سن و در آن چهار  
 کنند پای و در سن و در دست کنند آن را دست  
 و در سن و در دست بر نون نیز گویند -  
 و در سن - بفتح اول و رای مملد و سکون نون  
 و کسرتان تختانی رسیده و نون زده معنی در سن  
 آمده که در سن زده این باشد و بجای آن را که در دست  
 کنند سوار کسرتان صفح و در آن کنایه پای کنند  
 گویند -  
 و در سن - بفتح اول و سکون رای قرشت  
 و فتح نون و سکون نیم و کسرتان رای مملد و بافت  
 کشیده و فتح دال ایجاد و نون زده است که شخصی را  
 بکشند و در زین خاک نشان کنند و در رای او گل را بر  
 برد و یا کنایه از نظر غایب شدن هم است -  
 و در سن - بفتح اول و سکون رای قرشت و فتح  
 مملد و کسرتان تختانی رسیده و نون زده معنی  
 نالی آمده که از آن گندم همه اینقدر پزند و بجای عیشت  
 گویند بفتح عین صفح و کسرتان تختانی رسیده  
 و شای شماه زده -  
 و در آن - بفتح اول و رای مملد و بافت کشیده و نون زده  
 معنی چندی آمده و در نون بود و اگر گویند خصوصاً



وزن آنست - بفتح اول و سکون زای پس از ای که  
 بالف کشیده و کسر نون و فتح نشانه فوقانی و نون زده  
 زود و پانزده یعنی زفتن آمده که در مقابل نون است -  
 و شکر اول - بفتح اول و زای پاره نون زده یعنی کثافت  
 و نجاست آمده -  
 و شکر اول - بضم اول و زای پاره نون زده  
 و کسر لام بنشانه تخمائی رسیده و فتح دال ایچون نون زده یعنی  
 شور کردن آمده و معنی تقاضا نمودن نیز را گزینیدن  
 فروم بیگم است -  
 و سن - بفتح اول و سین مقصود نون زده یعنی  
 آلوده و آلائش و آلودگی آمده و در تازی خواب سبک  
 و مقدور خواب را گویند و معنی آلوده و آلائش و آلودگی با شین  
 تقدیر هم آمده چه در فارسی سین مملو به هم تبدیل  
 می یابند -  
 و شادون - بکسر اول و شین مقصود بالف کشیده و فتح  
 دال ایچون نون زده بفتح نون زده یعنی کشاون آمده  
 که در مقابل بستن است -  
 و شاقان همین - بکسر اول و شین مقصود بالف کشیده  
 و تان بالف کشیده و کسر نون و فتح هم پاره نون زده  
 کتاب زود در شان گل و نهالهای نرسیده  
 و شتمون - بفتح اول و سکون شین مقصود و فتح نون زده  
 فوقانی و ضم هم بر او رسیده و کسر نون و فتح نشانه فوقانی  
 و نون زده بفتح نون زده و پانزده یعنی خوردن و آشناییدن  
 آمده -  
 و شستن - بفتح اول و سکون شین مقصود و فتح نون زده  
 و نون زده یعنی تصفیه و تهنیت کردن آمده -  
 و شکر دیدن - بفتح اول و سکون شین مقصود و فتح  
 کات و سکون مای مملو و کسر دال ایچون بنشانه تخمائی رسیده  
 و فتح دال ایچون نون زده یعنی کار پرست و جانب داری  
 کردن و زود ساقین آمده -  
 و شکر دیدن - بفتح اول و سکون شین مقصود و فتح  
 کات و کسر مای ترشست بنشانه تخمائی رسیده و فتح دال  
 ایچون نون زده یعنی و شکر دیدن آمده که کار پرست و جانب

داری کردن و زود ساقین باشد -  
 و شکویدن - بفتح اول و سکون شین مقصود و فتح  
 و کسر لام بنشانه تخمائی رسیده و فتح دال ایچون نون زده  
 معنی تخفیف و شکویدن آمده که معنی مهربانی و مهربانی و  
 چاکلی کردن و کلام باشد -  
 و شکویدن - بفتح اول و سکون شین مقصود و  
 هم کات بر او رسیده و کسر لام بنشانه تخمائی رسیده و فتح  
 دال ایچون نون زده معصوم شکل آمده که مهربانی و مهربانی  
 کردن در کار باشد -  
 و شموون - بفتح اول و سکون شین مقصود و فتح هم  
 هم هم تانی بر او رسیده و کسر نون و فتح نشانه فوقانی و نون  
 زده بفتح نون زده پانزده معنی شینیدن و گوش کردن  
 آمده -  
 و شین - بفتح اول و شین مقصود و نون زده معنی آه  
 آمده که آلوده و آلائش و آلودگی باشد و بفتح اول و شین  
 مقصود و نون زده و بفتح بعضی از کفره نام شیر میست  
 که با باغ او چه صاحب ریاضت می باشد -  
 و شستن - بفتح اول و سین مقصود و سکون سین مقصود  
 و فتح نشانه فوقانی و نون زده یعنی پاک کردن و آشکار نمودن  
 آمد در این مصدر و غت است که معنی ظاهر و آشکارا  
 باشد -  
 و لایت ستان - بکسر اول و لام بالف کشیده و  
 کسر نشانه تخمائی و سکون مای ترشست و کسر سین مقصود  
 و نشانه فوقانی بالف کشیده و نون زده که کتاب از اولیاد آمده  
 آمده که ذاتی الاصل و نیز ولایت ستان پادشاهی را  
 گویند که بخت آملیم را بگیر و چون سکندر و امثال آن -  
 و لیسین - بکسر اول و لام بنشانه تخمائی رسیده و نون  
 زده نام چشمتش است با غارش که آن را آینه می گویند  
 و لیسین را -  
 و لای - بفتح اول و سکون مای مملو و کسر دال ایچون  
 نون زده یعنی تصفیه و تهنیت کردن آمده -  
 و لیسین - بفتح اول و سکون شین مقصود و فتح نون زده  
 کات و کسر مای ترشست بنشانه تخمائی رسیده و فتح دال  
 ایچون نون زده یعنی و شکر دیدن آمده که کار پرست و جانب  
 داری کردن و زود ساقین آمده -  
 و لیسین - بفتح اول و سکون شین مقصود و فتح نون زده  
 کات و کسر مای ترشست بنشانه تخمائی رسیده و فتح دال  
 ایچون نون زده یعنی و شکر دیدن آمده که کار پرست و جانب

بایک نیز هست که کله ترقی باشد و لغت تخطائی را نیز در  
 دن میگردد و مهربانی همیشه و جنگل پر وقت را هم نامند و  
 با نون نشانه تباری ضعف و ناتوانی را مملو باشد و نون  
 که با انگشتان نون زده نام شمر است که حسین زنی و سینه  
 شمر است آن شمر است و زمانه نیز معنی و آن آمده بفتح  
 و او و سکون نون و نون ایچون بالف کشیده و فتح نون زده  
 و دیدن - بکسر اول بنشانه تخمائی رسیده و فتح دال ایچون  
 نون زده معنی چاره بستن و عدل کردن آمده و چاره بستن  
 در نظر گذاشته -  
 و دیدن - بفتح اول و سکون شین مقصود و فتح نون زده  
 بنشانه تخمائی رسیده و فتح دال ایچون نون زده معنی چاره بستن  
 و ناپدید گشتن و نقصان کردن و چاره بستن  
 آمده -  
 و شیرگان - بکسر اول بنشانه تخمائی مملو رسیده  
 و فتح نون زده و کاف پاره نون بالف کشیده و نون زده  
 معنی خاصان و خلاصگان آمده -  
 و میلان - بکسر اول بنشانه تخمائی مملو رسیده و لام  
 بالف کشیده و نون زده معنی کاری هم که پیوسته آمده معنی  
 اول و آخر آن کار را بکنند و بیان را بگذرانند و در پیشانی  
 آنرا ناله گویند -  
 و بین - بکسر اول بنشانه تخمائی رسیده و نون زده معنی  
 رنگ و لون آمده و عمر با و آنگو سیاه را گویند خصوصاً -  
 چشمه نون زده هم و چشمه نون زده هم چشمه نون زده هم  
 من کتاب بخت نظر هم در بیان او با او  
 و پاره نون -  
 و احدان - و - اول بالف کشیده و کسر هم پاره نون  
 بنشانه تخمائی رسیده و سکون دال ایچون نون زده  
 هم زای سحر بر او مملو رسیده یعنی جدا کرد از او این  
 نظر مکتب است -  
 و کوه - بفتح اول و سکون مای مملو و کسر کات بر او رسیده  
 نام شهری است که بر بالای کوه واقع شده و از چهار  
 طرف آن چشمه آب روان است و در مکتب انفضالی  
 نوشته و کوه با کاف پاره نون نام شهری است و زمین

فرمان کنونی یک سنگ آهک از زمین چادر برود زیر  
 آن سنگ چشمه ای آب سولن است -  
 در کوه بفتح اول و سکون مای قرشت و غم کان پستی  
 بود ببول رسیده یعنی بر کوه آمده که با بگفتن است یعنی  
 گوی -  
 و لا و - بفتح اول و لام بافت کشیده و علامه زده یعنی  
 و زخم پاشیده فاده -  
 و یو - بفتح اول و یو ثنانه تمانی بود ببول رسیده  
 یعنی عروس آمده که زن را و باشد و کبسر اول هم  
 آمده -  
 و اخیره - اول بافت کشیده و کسری غای مشقوب ثنانه  
 تمانی رسیده و فتح اول ابجد های دوره زده یعنی از  
 هر کرده آیه و چشم زنبه زده و خلاصی کرده و نایگزین  
 و او - اول بافت کشیده و فتح اول ابجد و سکون ای  
 دوره یعنی اصل دنیا داده هر چیز آمده و خرد شیشه آن بجز  
 ستانی سینه گونید -  
 و ادی کرده - اول بافت کشیده و کسری اول و یو ثنانه  
 تمانی رسیده و فتح کان و اول ابجد های دوره زده  
 یعنی جای و ادی آمده -  
 و ا و ر - اول بافت کشیده و غم مای قرشت بود  
 رسیده و فتح نون و های دوره زده یعنی و لا و نون آمده  
 که و اثر گویند بر گشته باشد و تازی عکس قلبه باشد  
 و بد بخت و بد اختر و ناسبارک ساینه گونید -  
 و ا و ر - اول بافت کشیده و فتح مای قرشت و های  
 دوره زده یعنی در آه که تشبیه و مانند و تیر باشد  
 و صاحب و خداوند اسم و عادت نایگزیند و یعنی بار  
 هم هست که کرت و قرنت باشد چنانکه گویند یک دوره  
 و دو دوره یعنی کیر تبه و دو مرتبه و یعنی بسیار و مکرر  
 هم هست و بعضی مقدار و نماوند و صاحب آمده و یعنی  
 فصل و موسم تیر هست -  
 و ا و ر - اول بافت کشیده و کسری مای قرشت ثنانه  
 تمانی رسیده و فتح نون و های دوره زده یعنی  
 آمده که سینه چنانچه گویند گل و ارنیه یعنی بچگی

و اثر و ر - اول بافت کشیده و غم مای پاری بود  
 رسیده و فتح نون و های دوره زده یعنی و ا و ر و نون آمده  
 که بر گشته و ا و ر گویند و سکون و بد بخت باشد  
 شوم و ناسبارک ساینه گونید -  
 و ا و ر - اول بافت کشیده و فتح مای پاری و ا و ر  
 دوره زده یعنی ثنانه پازنه یعنی کله باشد که اظفار  
 و آن زده و حوت پندیده مرکب میشود -  
 و ا و ر - اول بافت کشیده و شین مشقوب بافت  
 کشیده و فتح مای پاری دوره زده یعنی و پاک و بگری  
 آمده که زنان بر سر اندازند -  
 و ا و ر - اول بافت کشیده و سکون شین مشقوب  
 و فتح کان و سکون مای قرشت و فتح اول و های  
 دوره زده یعنی حیت و پاک آمده و ساقه بر زده  
 ساینه گونید -  
 و ا و ر - اول بافت کشیده و فتح شین مشقوب و ا و ر  
 دوره زده یعنی با ثنانه کان جانور است تنگاری ناز  
 جنس با زرد چشم و کوه کله از یاد است -  
 و ا و ر - اول بافت کشیده و لام بافت کشیده و فتح نون  
 و های دوره زده یعنی ریش و چهره است آمده -  
 و ا و ر - اول بافت کشیده و سکون لام و غم نون  
 مشقوب بود رسیده و فتح نون و های دوره زده یعنی  
 سرخی و ا و ر زمان آمده و یعنی سرخی و سفید آه  
 را هم گفتند -  
 و ا و ر - اول بافت کشیده و فتح لام و ظهور های دوره  
 زده یعنی نایزانه ابریشمی آمده که زمان پوشند و سفید  
 ساینه گونید آن پارچه سفید خود رنگ که آن سفید گونید  
 باشند چنان سفید یافته شده باشد و یعنی سراب  
 هم هست و آن چیزی باشد که در صحرا اندوز آب  
 می ماند و یعنی نایز کردن و سباله تمدن در کار نایز  
 آمده و کبسر لام و ظهور های دوره و تازی حیران و بچگی  
 و سر گشته از افراط عشق و بخت سگونید -  
 و ا و ر - اول بافت کشیده و مای بافت کشیده و سکون  
 نون و فتح اول و های دوره زده یعنی در معلقه ا و ر

و ا و ر - اول بافت کشیده و سکون نون و فتح مای  
 و های دوره زده یعنی و ا و ر آمده و ا و ر بافت کشیده  
 و نون و مای بافت کشیده که آن را تمانی عروس  
 گویند -  
 و ا و ر - اول بافت کشیده و فتح ثنانه تمانی و سکون  
 های دوره یعنی و ا و ر است آمده که حاجت و مراد مقصد  
 فروری باشد -  
 و ا و ر - بفتح اول و سکون غای مشقوب و کسری  
 شین ثنانه تمانی رسیده و فتح شین مشقوب  
 و های دوره نام مرغه است سفید که دیگر پیدا  
 میشود -  
 و ا و ر - بفتح اول و سکون غای مشقوب و کسری  
 شین ثنانه تمانی رسیده و فتح نون و های دوره  
 زده یعنی و شیشه آمده و آن مرغی است سفید  
 که در کبسر پیدا میشود و در با تمانی باشد و سفیدی  
 هیچ را هم گفته اند -  
 و ا و ر - بفتح اول و سکون مای حله و غم مای  
 پاری بود ببول رسیده و فتح شین مشقوب و ا و ر  
 دوره زده یعنی سر پوشش آمده چون مانی و چادر  
 و مانند آن -  
 و ا و ر - بفتح اول و سکون مای قرشت و غم  
 کات پاری بود ببول رسیده و فتح شین مشقوب و ا و ر  
 دوره زده یعنی چادر و رو پاک و نطقه زمان آمده  
 و ا و ر - بفتح اول و سکون مای قرشت و فتح حلال  
 ابجد و نون و های دوره زده یعنی چوبی آمده هر چه  
 باریک و میان گنده که غیر ناز - ابدان پس سازند  
 و چوبی ساینه گونید که چرخ بران گردد و تازی حور  
 خوانند -  
 و ا و ر - بفتح اول و سکون مای حله و غم مای  
 ابجد بود رسیده و فتح کان و های دوره زده یعنی  
 خانه آمده که با چوب و حلقه پوشیده باشند -  
 و ا و ر - بفتح اول و سکون مای حله و فتح حلال  
 ابجد و های دوره زده مطلق هیچ را گویند عمر یا و هیچ

بوتر را گویند نمودن -

وزنه - بفتح اول و سکون ر می ترشت و فتح نای هوز  
و ای مدور زده یعنی حاصل کردن گوشت و زراعت نمودن  
و صنعت و حرفت باشد و زراعت کنند را نیز گویند -

وزیر - بفتح اول و سکون ر می ترشت و کسر ز می هوز  
بشاه تختانی رسیده و فتح دال ایچ و ای مدور زده یعنی کسی  
آمده که مراقبت و هدایت پسند و کاری داشته باشد چیزی را  
و نیز گویند که بسیار دست کشیده باشد مانند پوست و اشغال  
آن -

وزیر - بفتح اول و سکون ر می سلمه و فتح قان و سکون  
ای مدور نام عاشق گل شاه است و قافه گل شاه  
دور نه معروف است و در تازی یعنی کریم و ضعیف  
هر دو آمده -

وزیر - بفتح اول و سکون ر می ترشت و فتح کاف  
و ای مدور رسیده و ای مدور زده یعنی و کوا آمده و کان  
شهر نسبت که بر بالای کوه واقع شده و در چهار طرف آن  
پیش آب روان است و سوره انفیل فرشته و کوه با  
کاف پارسی نام شهر نسبت در زمین فراسان که بالاس  
یک سنگ آبادان است و در چهار طرف زیر آن سنگ چینه  
آب روان است -

وزیر - بفتح اول و سکون ر می سلمه و فتح قان و سکون  
کشیده و فتح سیم و با سه مدور زده یعنی سراسر  
یعنی آنچه بر سر کتاها نویسد که بشیرح مطالعه فلان برسد  
و تازی خوانان گویند -

وزیر - بفتح اول و ای سلمه و سکون نون و فتح سیم  
و ای مدور زده نام مردی بود کانی از مبارزان  
لشکر روس و آن شهر نسبت در ترکستان -

وزیر - بفتح اول و سکون ر می ترشت و زوا  
بافت کشیده و فتح ای سلمه و ای هوز زده یعنی بافته  
و حجه آمده که بر بالای حجه دیگر سازند و غرضه چارطاق  
تیر گفته اند -

وزیر - بفتح اول و سکون ر می هوز و فتح بین شقوق  
و ای مدور زده نوعی از چپاس است که عقرب را

نرمی هر دو گوشت وی در بر قابل است -

وزیر - بفتح اول و سکون ر می هوز و فتح سیم و سکون  
ای مدور یعنی آنچه اصل است و چو در نوب ای باشد که  
در آن زمان بود -

وزیر - بفتح اول و ای پارسی بود و مجبول رسیده  
و فتح لام و سکون نون و فتح دال سلمه و ای مدور زده  
یعنی شور و طرف و قافله کشنده و بسیار کننده بگنگ آمده  
و شده - بفتح اول و فتح نای پارسی بود و مجبول رسیده و ای  
مدور زده یعنی یکیدن با آن آمده از صنعت خانه و اشغال  
آن -

وزیر - بفتح اول و فتح نای پارسی و سکون ای مدور  
یعنی و ایچ و آن مقدار می از دست این انگشت کوچک  
و انگشت بزرگ باشد و تازی تیسر خوانند -

وزیر - بفتح اول و سکون سین سفص و فتح کاف  
و سکون ر می ترشت و فتح دال ایچ و ای مدور زده  
یعنی شخصی آمده که کار بار از دو طرف و چست کند و توان  
صاحب توت باشد -

وزیر - بفتح اول و سکون بین سفص و فتح سیم و ای  
مدور زده یعنی بستنی آمده که زبان آنرا در آب جوشانند  
و ابرو را بر آن رنگ کنند و بعضی گفته اند که رنگ نیل است  
و بعضی دیگر گویند نرمی زجاست و آنرا از نای سیاه هم گویند  
و چینی گفته اند سنگی است که آنرا آب میسازند و بر آب  
مالند سری را سیاه کند و کبیر اول و تازی یعنی دایع و  
نشان دایع کردن آمده -

وزیر - بفتح اول و بین سفص و ای مدور زده یعنی  
چوب دستی آمده و بعضی توت و قدرت هم هست -

وزیر - بفتح اول و سکون بین شقوق و کاف و  
دال ایچ و ای سلمه کشیده و فتح نون و ای مدور زده یعنی  
و آن آمده بفتح و او در نون زده و آن سیوه البیت معرود  
که تازی البته آنقدر از نونش و تریکی چپا قریح گویند  
و شکر و - بفتح اول و سکون بین شقوق و فتح کاف  
و سکون ر می ترشت و فتح دال ایچ و ای مدور زده  
یعنی شخصی آمده که در کار ای خود تجربه بسیار داشته باشد

وزیر - بفتح اول و سکون لام و فتح بین شقوق و ایچ  
رسیده و فتح نون و ای مدور زده یعنی گلگون آمده

و بعد از عاقبت اندیشی شروع در کاری کند و بعضی گویند

شخصی باشد که کار ای مدور و سپان کند و در فرشی بغم فار  
و سکون بین شقوق و کسر کاف و سکون ر می ترشت  
و فتح دال ایچ و ای مدور زده هم آمده و در دیگر کبیر  
و سکون بین شقوق و فتح کاف و سکون ر می ترشت  
و فتح دال ایچ و ای مدور زده هم از نظر گذشته و در  
دیگر کبیر و سکون بین شقوق و کسر کاف و سکون ر می ترشت  
و فتح دال ایچ و ای مدور زده نیز میدان آمده و بعضی شخصی  
باید و بعد و صاحب قوت و نوعی بسکی هم هست و در تازی  
و شکر در اشجان میگویند بر وزن - بیان -

و شکر - بفتح اول و سکون بین شقوق و فتح کاف  
پارسی و لام و ای مدور زده یعنی ناله آنگو است که از گوش  
خارج باشد و ایچ و فتح کاف پارسی کسر هم بدین آمده -

و شکر - بفتح اول و سکون بین شقوق و فتح کاف پارسی  
و نون و ای مدور زده یعنی آنت کمال آمده -

و شکر - بفتح اول و سکون بین شقوق و فتح نون و  
کاف پارسی و ای مدور زده یعنی و شکر آمده که آنت است  
باشد و در فرشی بفتح و او بین شقوق و سکون نون  
و فتح کاف پارسی و ای مدور زده هم بدین آمده -

و کاف - بفتح اول و سکون کاف و فتح شاه توفانی و ای  
مدور زده یعنی نقطه آمده و آن معروف است -

و کاف - بفتح اول و کاف و فتح دال ایچ و ای مدور زده  
بفتح تاز و پاشند یعنی باوه آمده که در مقابل ناست  
و لاده - بکسر اول و لام بافت کشیده و فتح دال ایچ  
و ای مدور زده یعنی پریم و یا میوب مدوری آمده که در  
نگوی دوک گفته با طبعانی که رشته شود و از دوک بیرون  
نرود و آن را تازی انگله خوانند و در تازی یعنی زربان  
باشد -

و لانه - بفتح اول و لام بافت کشیده و فتح نون و ای  
مدور زده یعنی جراحت و ریش آمده و ایچ و فتح اول  
کسر هم از نظر گذشته -

و لانه - بفتح اول و سکون لام و فتح بین شقوق و ایچ  
رسیده و فتح نون و ای مدور زده یعنی گلگون آمده

رسیده و فتح نون و ای مدور زده یعنی گلگون آمده

که خانه و سرخی زنمان باشد

و لوله - بفتح اول و سکون لام و فتح واد و لام و پای  
دوره زده یعنی آشوب و شور و غوغا آمده و در تازی و  
گفتن - ایگویند

و لکه - بفتح اول و لام و هجای پای دوره و معنی تهر و  
و ناز آمده و تقدیر لام هم این معنی آمده و عاشق در تازی  
و ظهور پای دوره و تازی معنی نزدی همیانی از عشق  
آمده -

و لکه زده - بفتح اول و لام و ظهور پای دوره و فتح و  
پوزه و اول و بجه و پای پوزه زده و معنی عاشق و در تازی  
و دیده و تهر کشیده آمده و باغهای پای دوره و معنی تنگین  
و تهر آورد آمده -

و نیا نه - بفتح اول و نون و نعت کشیده و فتح نون و پای  
دوره زده و معنی نان کرده آمده -

و نیا نه - بفتح اول و سکون نون و لعل ای بال کشیده  
و فتح نون و پای دوره زده و معنی نون آمده و فتح واد و نون  
نیز گویند که بجای واد موده تخمانی باشد و آن میوه  
نظر دارد که تیرگی چقا قرق و تباری ابطرا الحضر او  
گویند شش -

و ندره - بفتح اول و سکون نون و فتح واد و بجه و پای  
دوره زده و معنی تهر تیرک آمده و آن سیرکی باشد  
خوردنی که زبان تازی بر می خوانند -

و لکه - بفتح اول و سکون نون و کان و ضای پای  
دوره و معنی لکه آمده که گله تری باشد و تباری بل  
گویند -

و ه - بفتح اول و ظهور پای دوره و کله ایست که کل  
تفاحش طبیعت بطریق همین گویند -

و هره - بفتح اول و سکون پای دوره و فتح واد و نون  
و پای دوره زده و معنی و هره که نام ولایتی باشد غیر  
سلم -

و دیده - بکسر اول و نعت تخمانی رسیده و فتح واد  
و بجه و سکون پای دوره و معنی چاره حسنه و چاره  
به نیده آمده و فتح واد و سکون نشانه تخمانی و فتح

دال ابجد و پای دوره و هم درست است -

ویره - بفتح اول و سکون نشانه تخمانی و فتح واد و نون  
و پای دوره زده و معنی تهر آمده که ساق نداشته باشد

و بر زمین بین شود مانند سیاره خرنوبه و نهد فاد فتح  
موده تخمانی و نشانه تخمانی بافت کشیده و فتح واد و نون  
و پای دوره زده و با بچوب و نعت بالا و در چو کرد و نعت  
و امثال آن -

و شیره - بکسر اول و نعت تخمانی مجهول رسیده و فتح  
تازی پادسی و پای دوره زده و معنی و شیره آمده که نمک زده  
و نعام باشد و پاک و بی عیب و بی آینه شش بر این گویند

و لیسید - بکسر اول و نعت تخمانی مجهول رسیده و فتح  
میدن معنی و پای دوره زده و معنی و لیس که مشتوق را این  
باشد آمده و نعت و لیس و این مشهور است و بزرگ  
بدر پیران سر لشکر افراسیاب بوده و آن پهلوانی است  
مشهور -

و شیره - بکسر اول و نعت تخمانی مجهول رسیده و فتح واد  
منقوطه پای دوره زده و معنی عیشه آمده که فکلی و سبزه  
باشد و تباری اجم خوانند و آن جای بیخ و بیابان  
باشد -

و نشیده - بکسر اول و نعت تخمانی مجهول رسیده  
و کسر شین و نعت نشانه تخمانی رسیده و فتح واد و بجه  
و پای دوره زده و معنی عیده آمده و معنی گسترده و نعت  
هم است -

و طیه - بکسر اول و نعت تخمانی رسیده و فتح واد  
و سکون پای دوره زده و معنی صدا و آوازه آمده و فریاد  
عظیم و شور و واد و بجه و نون مدینه گویند -

و طیه - بکسر اول و نعت تخمانی رسیده و فتح واد  
و سکون پای دوره زده و معنی صدا و آوازه آمده و فریاد  
عظیم و شور و واد و بجه و نون مدینه گویند -

و ارس - بکسر اول و نعت تخمانی رسیده و کسر پای  
نشانه تخمانی رسیده و معنی چو آمده چنانکه گویند کل  
بچه گل و نبات واری همچو نبات لیکن بدون تیره  
گفته میشود و واد و نون هم همین معنی دارد و باضافه نون

و ارس - بکسر اول و سکون پای دوره و کسر پای  
نشانه تخمانی رسیده و کسر پای نشانه تخمانی رسیده  
و ارس - بکسر اول و سکون پای دوره و کسر پای  
نشانه تخمانی رسیده و کسر پای نشانه تخمانی رسیده

و پای دوره -

وای با پای - اول بافت کشیده و کسر لام نشانه تخمانی  
رسیده و موده تخمانی بافت کشیده و کسر لام بیای حلی  
رسیده نام میوه ایست مثل کنار خوش ترش -

و ایمی - اول بافت کشیده و کسر میم نشانه تخمانی  
رسیده معنی تر خدا و نعت آمده و عا جز آمده -

و ای - اول بافت کشیده و سکون نشانه تخمانی معنی  
و آعه و آن کله ایست که مردم مرغی و بجا و در زمان  
شدت مرض بآن نذ کنند و گای در محل تا سفت خوردن  
کنهای دست در هم ساند و این کله را گویند و بجای  
نیز گویند که نیش پایه ایران ساخته باشند تا باسانی  
به آب رفت آب بردارند و آنرا در هندوستان باولی  
گویند و معنی گراه نیز آمده -

و ای و ای - اول بافت کشیده و نشانه تخمانی بافت  
کشیده و واد و بافت کشیده و نشانه تخمانی زده و معنی  
شور و غوغای و آمده و گان آمده -

و ای - اول بافت کشیده و کسر نشانه تخمانی با پای  
حلی رسیده معنی دوم پای آمده و آن چاهی باشد  
که نیش پایه ایران ساخته باشند تا باسانی آب رفت  
بردارند -

و ششی - بفتح اول و سکون خای منقوطه و کسر شین  
و نعت نشانه تخمانی رسیده معنی چاه آمده خوش  
قماش و لطیف -

و رخی - بفتح اول و پای دوره و سکون خای  
نقطه و کسر میم نشانه تخمانی رسیده معنی زشتی و زبونی  
و پیدای آمده -

و رخی - بفتح اول و پای دوره و سکون خای  
نقطه و کسر میم نشانه تخمانی رسیده معنی زشتی و زبونی  
و پیدای آمده -

و رخی - بفتح اول و پای دوره و سکون خای  
نقطه و کسر میم نشانه تخمانی رسیده معنی زشتی و زبونی  
و پیدای آمده -

و رخی - بفتح اول و سکون پای دوره و سکون پای  
نشانه تخمانی رسیده و کسر پای نشانه تخمانی رسیده  
و رخی - بفتح اول و سکون پای دوره و سکون پای  
نشانه تخمانی رسیده و کسر پای نشانه تخمانی رسیده

علی بود رسیده و کسر ای توشت میای علی رسید گوی  
 است که در کوهستانها میگفتند که در هیچ مرضی است  
 از این است و بعضی گویند نوعی از گندمی که بی است  
 و در کوشی - بفتح اول و سکون می توشت و هم که نام بود  
 میول رسیده و کسر شین منقوط بنامه تخانی رسیده یعنی  
 گوشت که در نوبی آمده که بدوش رسیده

و در ای - بفتح اول و رای توشت و سکون لام و  
 سیم بالفت کشیده و کسر ای دوره بنامه تخانی رسیده بلوکیست  
 شبیه به سوراخ گوشت که در وقت گزیدن به آب  
 در می آید و بالایی نشاندند به بل خودی غلط آن شخص می گویند  
 و اگر آن شخص آب یافت و به آب درآورد و ال می میرو  
 و بیشتر از کله در و میشل آوز و در وقت در می متفق بر آمد  
 و در شهرستان هم همین تعبیه همین خاصیت جانوریست  
 که آنرا پس کپه گویند

و در مانگی - بفتح اول و سکون رای توشت و سیم بالفت  
 کشیده و سکون نون و فتح وال ابجد و کسر کاف پاری  
 بنامه تخانی رسیده یعنی در رنگم و او باج بوده و بنامه  
 و زیری - بفتح اول و کسر ای هوز بنامه تخانی رسیده  
 و کسر ای توشت بنامه تخانی رسیده نوعی از انجیر آمده  
 و آن سوره است سر وقت زینر پذیر بودن و زینر هستی -  
 و ششی - بفتح اول و سکون سین منقوط و کسر شانه و بال  
 بنامه تخانی رسیده یعنی شرح و ترجمه آمده چنانکه گویند که  
 ترجمه یعنی شرت ترجمه و ششی منصف یعنی ترجمه مصحف  
 و ششی - بفتح اول و سکون سین منقوط و کسر شانه و بال  
 تخانی رسیده یعنی در آن آمده که یک شوهر داشته باشند  
 و هر یک مرد دیگری را داشته باشد و بجای فتح و او هم هم نظر  
 گذارند

و شانی - بفتح اول و شین منقوط بالفت کشیده و کسر  
 نون بنامه تخانی رسیده یعنی در ده بخت آورده و آن  
 زری بود و باج که زبان قدیم در ملک خراسان سک  
 سیزند و در بی طلب و نامسره گویند و در ده بخت هر دو  
 دال ابجد و ظهور هر دو ای دوره یعنی زری میب و فاص  
 آمده و در دهی نیز همین معنی در دوره گانی نیز زری بود

و آن در قدیم مانع بود -  
 و ششی - بفتح اول و سکون شین منقوط و کسر نون  
 بنامه تخانی رسیده یعنی رنگ سرخ و گلگون آمده -  
 و ششی - بفتح اول و کسر شین توشت بنامه تخانے  
 رسیده شوب بهوش آمده و آن شهری است از  
 ترکستان که مردم آنجا خوش صورتی مشهورند و بار  
 بافته بر ششی آنجا سا اطلس و شل و دیبای و شش میگویند  
 و بجای کسر شین منقوط کشیده و کسر هم آمده

و لانی - بفتح اول و لام بالفت کشیده و کسر نون بنامه  
 تخانی رسیده یعنی شراب نوری رسیده آمده است -  
 و لایت قالی - کسر اول و لام بالفت کشیده و کسر  
 شانه تخانی و رای توشت و فاف بالفت کشیده و هم لام  
 بود رسیده و فتح سوره تخانی و لام و سکون نشانه تخانی  
 کله ای ایمان آمده یعنی ایمانی که در روح مومنان  
 بانها تعالی بدان میثاق و عهد کرده اند و بیان بسته  
 و لوالی - بفتح اول و سکون لام و واو بالفت کشیده  
 و کسر لام بنامه تخانی رسیده یعنی اهل سمرقند بوده  
 گویند را گویند که گوشت و مصالح پر کرده باشند -  
 و می - بفتح اول و نشانه تخانی ساکن یعنی اورا  
 چنانکه گویند و سیم گویم یعنی اورا میگویم و کففت لای  
 هم هست و آن فطنی است که در سماج وادی و لای و  
 آنرا می بر زبان می آورند یعنی قدر نیز گفته اند چنانکه

اگر در معنی ده برابر آنچه گفته باشند حاصل شده باشد  
 گویند و وی شده است و اگر بعد برابر صد شده است  
 صدی گویند و اگر سترگی ستای می که بر و بر این آنچه فرموده  
 است زودفته باشد گویند و در می که کرده یعنی ده بیست  
 و پنجم و او کل است که در محل تعجب و حیرت گویند

حجر سوم ظلم ششم من کتاب بخت ظلم  
 در بیان و او با حروف صحیح و آن شکل  
 است بر عیبت و یک چشمه چشم اول  
 از حجر سوم ظلم ششم من کتاب بخت ظلم  
 در بیان ای دوره بالفت -

۱ - اول بالفت کشیده معنی ایک آمده که معنوی است

و شانه فقیر و نزدیک است و بلا نبرد می  
 زدن را نیز گویند و نیز حرفی است اندر وقت شبی در آن  
 جمع غیره ای روح هم آمده همچو جامه او جامه او در آنرا  
 هرگز نطق است یعنی گویند و پسند می روی از رخ ماه  
 میگویند -

بار ما سوال بالفت کشیده و سکون رای توشت و رای  
 پاری بالفت کشیده یعنی نوعی از نای کوچک آمده که پاسه  
 بسیار دارد و بر پشت او قرار هم هست -

پاریا - اول بالفت کشیده و کسر زای هوز و نشانه تخانی  
 بالفت کشیده معنی اریا از دوران نوعی از نای کوچک است  
 و پاری بسیار دارد و بر پشت او قرار هم هست -

هر ا - بفتح اول و زای سوره مشد و بالفت کشیده  
 یعنی بلبله آمده و آن عالی است سر وقت و بهترین از  
 کالی باشد و گله ای طلا و نقره - این گویند که در زمین  
 و برقی اسپ بکار برند و هم رنگام و سینه نید و غیره  
 و حر ای دوره معنی ترس و بیم باشد و عقیدین را  
 نیز گویند و معنی آواز پر نیب هم آمده و آنرا از سبل  
 و وحوش و این معنی بفتح اول هم درست است و کسر  
 ای دوره معنی فرود رفتن و آواز و صدای فرود رفتن  
 باشد و بخت کشیده و رای توشت نام شهر است  
 و در اسامی مشهور بهرات گویند این شهر است سگزار  
 است -

هر ا - اول و زای سوز بالفت کشیده  
 و سکون رای توشت و همزه بالفت کشیده و او بالفت  
 کشیده معنی ابل آمده که خدایب باشد و او را  
 هزار آواز هم گویند از ای نقطه در آفر

هر ا - بفتح اول و زای سوز بالفت کشیده و سکون  
 رای سوز و رای پاری بالفت کشیده که می است  
 مشهوره از گوش خاک و گوش خرگ نیز گویند و  
 گوش خرگ از آن گویند که گوش مردم و در قافیه  
 بی آرام سازد و با باشد که پاک کند -

بخت او - بفتح اول و شین منقوط و نشانه  
 فرغانی ساکن و سیم بالفت کشیده و او بالفت کشیده



با اول کوب - اول بافت کشیده و فتح و اول سکون  
 نون و فتح کاف بود مجول رسیده و موده و تثنائی زده یعنی تخته  
 آمده که بکت عطاردان و طریسان داد و او برای ساجین گوید  
 در کب و سیاهی سازد زینکه نیند و کبابه از جاع کشد هم هست  
 چوب سبکسر اول و موده و تثنائی ساکن بفت نند و پازند  
 از برگزاشتن آمده یعنی گذار و فتح ای موده و کشد پاره  
 تثنائی و تازی یعنی از خواب بیدار شدن و مدهای شدن ششم  
 و غیره و مطروب -  
 هر چهار کتاب - بفتح اول و سکون رای مدهای کتاب  
 با کسر کاف معلوم آریت و انجیل و زبور و قرآن -  
 صفت فعل قلوب - بفتح اول و فاء و ثناء و تثنائی  
 ساکن و کسر فاء سکون عین مدهای کسر لام و فتح قاف و لام  
 بود رسیده و موده و تثنائی زده و حبت و ثننت و ثنات و  
 علمت و رایت و وجبت و ثننت سه اول برای مشکله  
 و سه دیگر برای یقین و حمت برای پرورد -  
 هر سه ب - بفتح اول بود مجول رسیده و فتح مین صفت  
 در ای توشه و موده و تثنائی زده بفت نند و پازند یعنی  
 یکنامی و نام نیک آمده -  
 سبب - کبسر اول و ثناء و تثنائی مجول رسیده و موده  
 تثنائی زده بفت نند و پازند یعنی عاقبت کار آمده -  
 هر با سبب - بفتح اول و سکون رای توشه و موده  
 تثنائی بافت کشیده و مین صفت و بای پاری نده هر یک  
 از سیارات را گویند که زحل و مشتری و مریخ و آفتاب و زهره  
 و عطارد و ماه باشد -  
 هر از اسبب - بفتح اول و ذای جز بافت کشیده  
 و سکون رای توشه و فتح مین مدهای مدهای پازند  
 زده نام معلوم است از صفات خراسان -  
 با و حث - اول بافت کشیده و فتح و او فاعلی مشغول و ثناء  
 فوقانی زده نام فاعلی است از جمله بیت و یک نسک کشد  
 نند یعنی قسمی است چو نسک یعنی قسم آمده بفتح نون مین  
 صفت و کاف زده بدانکه مین هر گاه که با و حث نخوانند  
 بیست و چهار بر هم یگاری میند و هر گاه که زده در آخری نند  
 بفتح و او سکون نون و کسر اول و بعد ثناء و تثنائی رسیده

و اول مدهای بافت کشیده و اول بی نقطه و سی و پنج بر هم پوزند  
 گیرند و بیست و یکم بر شش و بیست و بیست و بیست و بیست  
 پنج بر هم چون کبار نسک با و حث خوانده شود رسم آن بر ما  
 باطل گردد و فتح موده و تثنائی و سکون رای توشه و فتح مین  
 صفت و مین مدهای صاحب و فتح مین مدهای بیست و یکم  
 بر هم از مین مدهای خود نهایت مفاصل بود و او  
 شیر نام و حث و در عهد کبریا شاه اکثر سینه و ستان بود  
 تحقیق نمودم که شامهای بد یک بی گره باشد بقدر یک  
 و جب که آنرا از درخت هم بریزد قاف و حث شبیه حث  
 که اگر بر هم نباشد و حث که در اول درخت دارد و هم بر مین  
 آن چنان است که اول کلامی که در دست آن هم در آن  
 باشد قاف را بر هم مین خوانند یا کبریا بشویند و پازند  
 و مین زخم نمایند یعنی دعاییکه در وقت حیات آتش  
 و مین شستن و چیزی خوردن بخوانند و بر هم از بیست  
 چون بریزد پس بجز آن را بر هم کشند قاف و حثی باشد  
 باشد کلام آن قاف را از طلا و نقره و امثال آن سازند و  
 بر هم را در اندرون آن گذارند و هر گاه که خوانند بدن  
 بشویند و یا چیزی بخورند یا عبادت و یا نسکی از نسک  
 نند یعنی قسمی از اقسام بیست و یک کتاب نند بخوانند  
 خیره و الا آن بر هم برای آن کاردان را مصل که مین است  
 بیست گیرند چنانچه مفضل مرقوم شده -  
 با و حث - اول بافت کشیده و فتح رای توشه بود او زده  
 و ثناء فوقانی زده و نام کی انسان و موشه است که در جاهای  
 سزا و نوبه عذاب الهی گرفتارند و اگر کسی بر سر آن چاه و  
 جادوی مدهای را تعلیم دهند و این تصدیق کنند است که با و حث  
 و مروت چون در عالم نند و مین شتر زده مین حضرت  
 رسانیدند که اگر ابلاسی زمین و مین مدهای شوم و مین  
 صورت مدهای و فلان سیرا تقیم حکم الهی صادر شد که بر مین  
 چوت ازین و اولک بر زمین آهوند ما مشق  
 زهره شدم می خواستند که بخواهند از ایشان  
 اسماء الهی بگویند بود چون از ایشان تادی دیدنی احوال  
 برکت اسمای بر آسمان رفت و ایشان مین زمین بودند  
 با مفضل عذاب مین جهان اختیار کرده و جاه با بل نشینند

گویند بفت اروت اگر چه بجهت لیکن فارسی نیست -  
 با و حث - اول بافت کشیده و فتح و او فاعلی مشغول و ثناء  
 فوقانی زده یعنی مدهای آمده که است باشد مطلقا یعنی است  
 هر چه غیر که باشد و توشه و مین مدهای حث نند و پازند  
 مدهای - بفتح اول و رای توشه بافت کشیده و ثناء  
 فوقانی ساکن یعنی نیکوست آمده و کسر رای جز نام ششم  
 معروف و ملک خراسان -  
 هر نوت - بفتح اول و سکون رای مدهای مدهای نون بود  
 رسیده و ثناء فوقانی زده یعنی کبر و حث آمده و حث و  
 نیانت و پازند و بای مدهای مدهای نون نگاهداشتن را نیز  
 گویند -  
 هر چه تا ستر است - بفتح اول و سکون رای  
 توشه و کسر مین پاری و ثنائی ای موده و توشه ثناء  
 فوقانی و مین بافت کشیده و سکون مین مدهای ثناء فوقانی و  
 مدهای ساکن راست معلوم یعنی نهایت تمام است -  
 هر چه خوشتر است - بفتح اول و سکون رای  
 توشه و کسر مین پاری و ثنائی ای موده و توشه ششم  
 معلوم یعنی سخت و نهایت خوشتر است -  
 هر مستند بفتح اول و سکون رای مدهای مدهای مین  
 صفت و ثناء فوقانی زده مدهای مدهای مدهای مدهای  
 ششم و نام سزا و ششمی و نام روز پنجشنبه است باقی  
 آنکه آن روز بیشتر تعلق دارد -  
 هر صفت - بفتح اول و سکون رای توشه و فتح مین  
 موده و ثناء فوقانی زده یعنی مدهای آمده مطلقا و  
 آرایش و نیست زمان را نیز گویند و آن تصدود و مدهای مدهای  
 سفید آب و مدهای مدهای مدهای مدهای مدهای مدهای  
 زده و زک مدهای مدهای مدهای مدهای مدهای مدهای  
 که نشوید باشد و بعضی حال مدهای مدهای مدهای مدهای  
 لب جای دیگر بر رخسار گذارند -  
 هست - بفتح اول و مین مدهای مدهای مدهای مدهای  
 که در لب است بجای است استعمال کنند -  
 هست - بفتح اول و مین مدهای مدهای مدهای مدهای  
 ساکن مدهای است معروف و کبسر اول یعنی مدهای مدهای

صا کران آمد - پشت و پشت - یعنی اول زمین مشرق و مغرب و شمال و جنوب  
ساکن در قعر ارض هم زمین در تحت و شانه نوقانی زنده این  
نفت از پیش از آنکه چون که وارد گال بوال قدرت و در ت  
و شمال این که یعنی جنگ کران با گسار دگرگند یعنی جنگ  
آن باشد -  
پشت - یعنی اول و شانه نوقانی ساکن مددی است  
معرفت و غیر ای دور و دناوشانه نوقانی زنده بود  
لا بد است و شربت و شیر و شالی آن کفر و گشت و جنگ  
تروت گویند و گسار ای دور و دناوشانه نوقانی زنده اندک  
شکلی را گویند که بعد از شربی سپرد -  
پشت پیر شریانگست - پشت معلوم و در قعر  
پاری و گسار ای دور و دناوشانه نوقانی زنده ای شربت و  
شانه نوقانی زنده و بافت کشیده و گسار یعنی مشرق و در قعر  
کاف و زمین شرف و شانه نوقانی زنده یعنی در شریانگست  
گرفت و پشت پیرانان بست گفته اند که شریانگست شده  
است -  
پشت چلوست - پشت معلوم یعنی پاری بود  
جبول رسید و زمین شانه نوقانی زنده یعنی پشت پیرانان  
آن که گمان دارند پشت همان باشد -  
پشت حکایت است - پشت معلوم و گسار ای دور و  
باکست کشیده و در قعر شانه نوقانی زنده که با آنجا  
پشت اندام زده یعنی هر یک را چه غایت است در کفار  
می آیند و پشت حکایتی که در قرآن حکایت است که گسار  
و آن حکایت را شرح نظامی علیه الرزیه در کتاب پشت پیکر  
بنام آورده -  
پشت و در پشت - پشت معلوم و قعر وال این که  
سکون مدنی پشت و فتح ای دور و دناوشانه نوقانی زنده  
یعنی هر پشت آمد که در آرایش نشان باشد و آن شانه  
دو که در پیری و سفید تاب و در آنکه پشت نماند چیزی  
در ای قریش گمانند و غایب باشد در پشت جانک  
درست و در چشم و ابرو و پیر و جانک رو که تازی تازی  
گفته و تمام رضا ساکن هم سفید آید و در چشم

پشت بدین است که بر هر دو پشت غایت است یعنی  
گوریده پشت مشرق و مغرب یکی در پشت ستاره و چست  
در پشت ننگ و پشت کوکب که باطل باشد پشت اولیم و اولیم  
یک حصه از پشت حصه برین مسکون است و هر آیه می  
بهایی مطلق طایفه و اولیم اول بر جل و آن شهردستان آن  
وردم بشری و آن خطا و حقن است و سوم برین شرف و آن  
مرکستان باشد و چهارم با کتاب و آن عراق و خراسان  
است و پنجم برین و آن ماوراء النهر است و ششم بعد از  
که در هم باشد و هفتم قعر و آن قصدای بلاد شمال است و هشت  
کشور را نیز گویند و هفتم زمین و پشت شمر و هفتم دریا  
و در قعر و در شام و هفتم و هفتم چهل و نه میشود  
پشت و هشت - یعنی اول و شانه نوقانی زنده ای ساکن  
و فتح و در ای دور و دناوشانه نوقانی زنده ای ساکن  
نگار زده است و هفتم و شانه نوقانی زنده ای ساکن  
سگ ما نیز گویند  
پسوت - یعنی اول و سکون لام و نیم نیم بود رسیده  
و ای قریش زده و پنج تومی از چند صحرای است و آن را نیز  
میگویند قعر های حلی -  
چهارست - یعنی اول و سکون سیم و فتح وال این که زمین  
سایر و شانه نوقانی زنده و یعنی شریانگست و مشرق آمد و یعنی  
پشت پیرانان هم هست -  
پشت اول و سکون سیم و فتح لام و شانه نوقانی زنده  
نوقانی زده نوقانی زده ای دور و دناوشانه نوقانی زنده  
پشت گویند -  
هم نفس صبح قیامت - یعنی اول و سکون سیم  
و فتح نون و طاء و کسر نون و هفت و صبح قیامت معلوم کتاب  
مطلوبه آمده یعنی هیچ قیامت است در تازی -  
همه گلزار پر از پیکان است - یعنی اول  
و سیم و سکون ای دور و دناوشانه نوقانی زنده ای ساکن است معلوم  
ای همه گلزار پر از شکر و انگور است -  
پشت اول و سکون نون و فتح کاف یا بی و شانه  
نوقانی زنده یعنی گنده و نیم و سطر آمده و یعنی ما

بر خاسته و بر پشت نوقانی بیشتر خطا کشیده و گمانی فتح ای دور  
خبر می آید که شمر و کسار ای بسیار هم هست و کتاب سیم و شانه  
بهایی نوقانی توست زنده که باگفته باشد -  
پشت اول و فتح اول و در اول با کسار کشیده و فتح شانه  
نوقانی حاشی مشرق و شانه نوقانی زنده یعنی سوا اقبال در چشم  
پشت - یعنی اول بود و جدول رسید و حاشی مشرق و  
شانه نوقانی زنده یعنی چو رخ آورده نیم ای دور و در جدول  
رسیده و حاشی مشرق زده که بیت المقدس باشد و در قعر قبله  
همان بود و حال جلا نهار است و در نزد شریانگست کسار  
دول معلوم و سکون زده ای دور و دناوشانه نوقانی زنده  
نوقانی زده و در هر برج بزرگ نشاند و حاشی دور و ای شربت  
و سیم زده و در ای بیت المقدس است و بیت المقدس  
پسوتانی ایلیانانند -  
پشت اول بود و جدول رسید و حاشی مشرق و  
شمر و در سیم حاشی مشرق نوقانی زنده یعنی هر وقت  
آمده که بیت المقدس باشد و در قعر قبله شریانگست بود  
احمال قلا لغاری است -  
پشت اول و سکون شانه نوقانی زنده ای دور  
دور و بافت کشیده و شانه نوقانی زنده این که با آنجا  
انفوس و درین است و سوال کنند -  
چهارم چهارم و پنجم سحر سوم از قلم نیم  
من کتاب پشت قلم و در بیان با سه  
دوره با جیم تازی و پارسی و حاشی حلی و  
حاشی مشرق -  
پشت اول و سیم زده یعنی راست باز که درون چیز  
آمده مانند علم خیزه و ستون و مانند آن و راست است و شریانگست  
بر زمین را نیز گویند و بهایی سیم تازی سیم پارسی هم در  
پشت - یعنی اول و در اول ای دور و در سیم زده یعنی  
پشت ننگ آمد کسار حاشی مشرق و نون و کاف پارسی زده  
یعنی ای کسار ای دور و سینه باشد خنگ زده ای دور و سیم  
که با آن باشد خنگ معلوم و کسار ای دور و سیم زده یعنی  
رسیده و فتح و او و حاشی قریش زده و خنگ زده ای دور  
خنگ شبانگ هم میگویند و خنگ شبانگ کتاب یاز



براق هم هست که حضرت رسالت پناه علی المشایخ  
و آنکه سلم در شب معراج بران سوار بودند.

پس ریح و مریح - یعنی اول و راهی که ترشت تویم  
ساکن و فتح و او و بیم و راهی که همه در جبهه نبرد این صفت

وز تو به بیج هست چون تال و نال و نکر و نکر و نکر  
و درت و درشت و درشت با هم است در راه و بیم

و امثال آن در هر ج و مریح را در محلی گویند که  
در هیچ ناموافق و بی اتفاق و بر خلاف هم کارند

کنند و هر که را پنجه از دست یزد کند  
خشت گنج - یعنی اول و شین ترشت و شاه فوغانی

ساکن و فتح کاتب پارسی و نون و جیم زده و عبارت از کوزه  
شاید خسرو پرویز است که گنج از سب و گنج عروس گنج

باد آورده و گنج از و گنج و بی خسروی و گنج سوخته و گنج خنجر  
و گنج شاد آورده باشد و هر یک در بیای خود تفضیل بخوا

شده -  
ریح - یعنی اول و نون و جیم زده یعنی کشیدن آینه و

از بیانی هم هست یعنی کیش و یعنی انداختن هم نقد  
و در چیز اینگونه که بحسب کیفیت تهر و تهر باشد چو

آوردی که با ساری کوب شده باشد و در نفس که بر یک  
تصدیر بر یک نرم و یک آوده باشد و امثال آنساب

هوا بیخ - یعنی اول و در این کشیده و کسر فغان  
و جیم زده یعنی توانی آوده است که خوانی باشد و ان است

که بالای دیگر پنجه برای آن خوانند از آن که بجزیره در قافل  
و قفل گردید و یعنی در امثال آن که در آن بیخ حلق

است فارسیان عامی علی بر ابهامی بنویسند که آید  
پس ارج - یعنی اول و سکون شاه تهمانی فتح حال

و جیم زده یعنی اسپ تهر و تهر و جهره آمد که تماشای  
طر خوانند و یکای جیم غای منتظر هم درست است -  
سلاج - یعنی اول و سکون شاه تهمانی و لام بالع  
کشیده و جیم در این لغت یونانی است و معنی آن خیمه  
زندگانه باشد و آن را بخوان که با گویند و آن دلیل  
بسم سولود است با اصلاح بنویسند چنانکه خدا دلیل  
سوی بود و کیفیت آید مندر و نون ازین دو اول

استخراج کنونی یعنی گویند این لغت شدی است  
بیخ - یعنی اول و جیم پارسی آمد یعنی با دست با گنگ

چیزی آمده اند نام نرفته و ستون و اعتماد در است  
امثال در چینی و انگلیسی و زمین و یکای جیم پارسی جیم

ساری هم درست است -  
بیخ - کبیر اول بنیاده تهمانی مجول رسید و جیم

پارسی زده یعنی بر وزن خنده و معروم گویند و در لغت  
آمده که گاه از آنکه و قلیل و کم هم هست -

بیخ - یعنی اول و سکون بیم و غای حلقه  
بالف کشیده و فتح نون و کسر جیم زده و فتح جیم و کسر

سلف و بنیاده تهمانی رسیده و غای محلی زده کنایه از  
آب آب عتاب آمده چه با غیسی علی السلام در یک

هم هست بیخ - یعنی اول و سکون بیم و سین سفص  
بالف کشیده و فتح تهمانی و بی در زده و بیخ معلو

یعنی بنیاده بیخ آمده که کنایه از آفتاب عالیه است چه  
برود در کتاب چهارم میباشند -

بیخ - یعنی اول و نون و جیم زده و فتح و او و کسر  
نون و فتح تهر پارسی و ساری ساری فتح زده کنایه از

کتاب آمده -  
نهر اریخ - یعنی اول و نون و جیم زده و سکون

ساری ترشت دیم بنیاده تهمانی رسیده و غای منتظر  
یعنی قرقری و نون آمده که بنویسند بسیار بران زده باشد

و آن را نهر اریخ هم گویند کنایه از آنست که کوب هم هست  
و ترکیب نهر و فتح است که در آن بیخ زمین می زند

پس ارج و ریح و شایخ - یعنی اول و سکون فتح و شاه  
فوغانی بالف کشیده و سکون دال ابجد و فتح و او و جیم

دال ابجد بود و فتح رسیده و شین ترشت بالف کشیده و در  
منتظر زده کنایه از نهاد دور و قوم و هفتاد و هفتاد و تیل قرآن  
و بنیاده و در کتاب آمده -  
نعت چشم چرخ - یعنی اول و فا و شاه تهمانی  
ساکن و فتح جیم پارسی و شین منتظر و جیم ساکن و فتح  
جیم پارسی و ساری ترشت و غای منتظر زده کنایه از

نعت کوب آمده که بسیار و افروان اصل و منتظر  
و مریح و آن کتاب در هر دو نام است -

نعت فرقی بنویسند یعنی نعت معلوم و فتح نون و سکون نون  
و فتح سوره تهمانی و کسر شاه تهمانی بنیاده تهمانی رسیده

و فتح جیم پارسی و ساری ساری منتظر زده کنایه از بسیار  
سیاره آمده -

نهر و سی چرخ - کبیر اول و سکون نون و جیم  
دال ابجد بود رسیده و سکون شاه تهمانی و فتح جیم پارسی

در ای ترشت و غای منتظر زده یعنی نهر و سی چرخ  
کتابه از کوب زحل باشد و ساکن او ملک منتظر است

و شاه او برج جدی زده و او را نهر و سی چرخ  
نهر گویند -

هوا بیخ - یعنی اول و جیم زده و غای ساری  
زده نام بیت المقدس است و در تهر تهر بود و حال

بنیاده تهمانی است و آن است و نعت ابیله شاه تهمانی بنیاده  
یعنی دای بود - بر و مجول رسیده و فتح غای منتظر زده

سلف و بنیاده تهمانی رسیده و جیم زده و فتح کبیر اول ابجد سکون  
زده پارسی و نون دای بود و غای شکر شاه تهمانی زده و

در نعت و در هر برج و در معلوم و فتح ای آوده و در ای اول  
و جیم زده نهر گویند و در تهمانی بیت المقدس برایت الما تهمانی  
خوانند پس تهمانی را بنویسند -

چشم ششم جیم سوم از قدرم ششم من گشت  
نعت تهمانی در بیان آن که در هر دو با دال

پار و نهر - اول بالف کشیده و نهر را می معنی نهر و نون  
نون و دال ابجد زده و نهر پار در نون آید و یعنی نهر و نون

و حیران شد -  
پس رسیده - اول بالف کشیده و نهر زده و نهر را می معنی نهر و نون  
مجول رسیده و کسر ساری محلی بنیاده تهمانی رسیده و در

ابجد زده و غای پار رسیده آمده که معنی آن رسیده است  
یعنی حیران شد و نهر آمد -  
پس رسیده - اول بالف کشیده و کسر ساری پار ساری بنیاده  
تهمانی رسیده و دال ابجد زده و نهر را می معنی نهر و نون

گرسنت و گریه کرد و گرسنت و نگاه کرد -

سپید - بفتح اول و موحده تخانی و دال ا بجز زده معنی سینه  
آمده که زمین شیار کرده شده با بدان هموار کنند و آن گشته  
نرمی بود و در شهری آن را سوادک گویند بفتح سین سینه  
درای ترشست بفتح کشیده و فتح و او دون شده -

سپید - بفتح اول و ای سی و دال ا بجز زده معنی سینه  
و آن مکرر شد که زمین شیار کرده با بدان هموار کنند و آن  
تخمینه رنگی بود -

سپید - بفتح اول و کسر موحده تخانی ثنانه کتانی  
رسیده و دال ا بجز زده معنی تخم مغل آمده و مغل را جز  
رو با و کدومی آغ بز گویند و در شهری اندام آن است  
پاکتند - بفتح اول و جیم و نون و دال ا بجز زده معنی  
بر غت آمده بفتح موحده تخانی و سکون مای ترشست  
و فتح غین مشروط و سین سواد و ثنانه قوتانی زده و آن گشته  
باشد خود و خیمه با شفا که در آسمان داخل کنند و آن  
بیشتر در میان ساعت و کنایه ای جوی آب رود و آنرا

نجد بز گویند بفتح جیم و فتح کشیده بر سیم و پای در زده شده و آنرا  
قناری و لعل و لعل و شجره است و آنرا معنی گویند  
گیا هست که گل زردی در دوران خیزد اوقات بخود  
گداورند و بعضی دیگر گویند تره است بهای و لحم تری  
و او قناره آن را بزیند و بخورد و چون خشک شود  
خورد گداورند -

هر اشید - بفتح اول و مای ترشست بفتح کشیده و کسر  
نون ثنانه کتانی سپید و دال ا بجز زده معنی حقیقت  
و آنرا -

سپید - بفتح اول و سکون راسه  
مرد و جزیره است کشیده و فتح و او رسیده  
بکسر و ثنانه کتانی که در او سواد و آنرا بر مایی که در

سپید - بفتح اول و سکون راسه  
مرد و جزیره است کشیده و فتح و او رسیده  
بکسر و ثنانه کتانی که در او سواد و آنرا بر مایی که در

سپید - بفتح اول و سکون راسه  
مرد و جزیره است کشیده و فتح و او رسیده  
بکسر و ثنانه کتانی که در او سواد و آنرا بر مایی که در

سپید - بفتح اول و سکون راسه  
مرد و جزیره است کشیده و فتح و او رسیده  
بکسر و ثنانه کتانی که در او سواد و آنرا بر مایی که در

وزای هوز و دال ا بجز زده معنی از روی آمده کپز و  
سهل بد زده که نه بکار و آید نه بکار دیگری -

هوز - بفتح اول و سکون مای ترشست و کسر زای  
هوز ثنانه کتانی رسیده و دال ا بجز زده معنی آماره  
در آمده -

هوز - بفتح اول و سکون مای مده و فتح جیم و زای هوز  
و دال ا بجز زده معنی هرست آمده بفتح اول و سکون مای  
ترشست و سین سلف و ثنانه قوتانی زده نام سواد اول  
است از هر ماه شمسی نیک است و درین روز سفر کردن  
و با سواد پوشیدن و در وقت نشاندن و و ام و ادون و نام  
فرشته هم هست که اسود و معالج روز هر روز با و اعلق دارد  
و نام ستاره ششمی هم هست و نیز نام روز پنجشنبه است  
با اعتبار آنکه آن روز بیشترشتری تعلق ۵ - ۹ -

سپید - بکسر اول و فتح مای ترشست و نون و دال  
ا بجز زده نام روز خانه ایست بسیار عظیم در نواحی  
ضمیم و سکون رای بی نقل جیم بفتح کشیده و نون و  
که سوب گرگان است و آن شمیری باشد اندام ملک  
استر با گویند که از آن رود خانه بر ثنانه و سی و کشتی توان  
گذشت -

سپید - بفتح اول و زای هوز بفتح کشیده و کسر  
رای ترشست و کسر زده و سکون سین مده و فتح مای پاری  
و نون و دال ا بجز زده نوبی از سواب کوی است علم سین  
مده و دال ا بجز بفتح کشیده و موحده تخانی زده و آن گشته  
باشد و آنرا مانند پودینه خوردن آن زرع قوت باه و با شرت  
مردان در سقا طحل زمان کند و نه را سهند و اینانی اول  
و بتای حمل عامی خوشتر گرم و خشک است و در چاهم و  
سوم اگر بر فصل طلا کشند نافع باشد -

سپید - بفتح اول و زای هوز و دال ا بجز زده و جیم  
است آبی و آن در خشکی نیز باشد و خیمه او را آتش چها  
چند چیز گویند تری کند تری خوانند -

سپید - بفتح اول و زای هوز و سکون حال ا بجز  
و فتح کات پاری و نون و دال ا بجز زده معنی جیم بیشتر  
آمده ضمیم و نون ساکن و کسر اول ا بجز و موحده تخانی

سپید - بفتح اول و زای هوز و سکون حال ا بجز  
و فتح کات پاری و نون و دال ا بجز زده معنی جیم بیشتر  
آمده ضمیم و نون ساکن و کسر اول ا بجز و موحده تخانی

سپید - بفتح اول و زای هوز و سکون حال ا بجز  
و فتح کات پاری و نون و دال ا بجز زده معنی جیم بیشتر  
آمده ضمیم و نون ساکن و کسر اول ا بجز و موحده تخانی

سپید - بفتح اول و زای هوز و سکون حال ا بجز  
و فتح کات پاری و نون و دال ا بجز زده معنی جیم بیشتر  
آمده ضمیم و نون ساکن و کسر اول ا بجز و موحده تخانی

ثنانه کتانی مجول رسیده و فتح دال ا بجز سین سلف  
ساکن و فتح ثنانه قوتانی مای سواد زده که سرب کب بیشتر  
است و آن خایه سبک بود که بکشد معنی خایه و نیز خایه است  
آبی شبیه سبک و آن را آتش چها نیز گویند و تری کند تری  
خوانند -

مشو مشو - بفتح اول و سین ترشست بود و مجول رسیده  
و فتح جیم و نون و دال ا بجز زده معنی پوشش مده که خدا خانه  
پوشش و عقل و زیر سکا باشد و بجای هم اولی فتح جیم بدین  
آمده بد آنکه درین لغت بهنعت مقلوب بعضی است که در  
بفتح مفضل نگارش خواهد یافت -

مشو مشو - بکسر اول و سین مشو و ثنانه کتانی  
رسیده و دال ا بجز زده ماضی پیشین آمده معنی نگاشت  
در با کرد و او نیست -

منهت رعد - بفتح اول و فا و ثنانه قوتانی ساکن و  
فتح مای ترشست و مده سلف و دال ا بجز زده کنایه است  
اقلیم مده -

منهت شمر طلسم مکرر و سه بهت معلوم ترشست  
مشو و سکون ای مده و رای ترشست و کسر مای  
و لام سین سلف ساکن کسر جیم فتح نون و سکون و فتح  
رای ترشست بود و رسیده و دال ا بجز زده طلسم آب و طلسم  
حوض و طبل آید و جت مادی و بر سواد و بر روی آب  
رختن و درخت سایه گستر -

منهت گتید - بفتح اول و فا و ثنانه قوتانی ساکن  
و فتح کات پاری و سکون نون و فتح موحده تخانی و دال  
ا بجز زده معنی بهت آسمان آمده و بهت گتید بر نام گور  
هم گفته اند که بهت منظر شرت مده -

منهت واد - بفتح اول و فا و ثنانه قوتانی ساکن و  
بفتح کشیده و دال ا بجز زده مضم شخصی بوده که بهت پسند  
چو دو معنی پسند است -

ماید - بکسر اول و فتح لام و دال ا بجز زده معنی بگذرد  
و فرود گذارد و مایل -

ماید - بکسر اول و فتح لام و نون و دال ا بجز زده  
معنی مویگانه و بیج کار آمده -



<p>و کسرین مصلح و خدای ای دور و درم اول اجد و کوا خانی حقیق و فتح قنات و خانی و رای قرشت زده سر سار را گویند که مصلح است بیک پانچ نیک العشق -</p>	<p>با قور - اول الف کشیده و سیم بالف کشیده و فتح و در رای قرشت زده سیمی با دین آمده و بعضی خطا شام را گویند بعضی گویند نام ولایتی است که پدر سورا دن یک کاهوس با دینان و لایحه بوده و گفته اند اگر نام است و با او در و با او درون نیز که زده -</p>	<p>بز گویند که با صفت کش باشد سیر مندر - کبیر اول بنانه تخانی بسیر و سکون سیم و اول اجد زده یکی از کتاب گشته سب است نم پدی و سکون شین متفرد متا و خانی بالف کشیده و سیم سوی و رای زده دران پادشاهی است معروف و اور پدر اسفند یا سوشین تن بود گویند که چند و شست سالی پادشاهی کرد و درین روز قرشت پذیرفت و چون قرشت گشته گردید بجای او تصوب شد و درین روز و شست سیر پدی ه نشست و نیز سیمی بنامند و عبادت کنند و عابد آند و هم رود خانه هم هستند و در ولایت بیرون -</p>
<p>سیر یار - فتح اول و سکون رای اول و بنانه تکالی کشیده و رای قرشت زده و بعضی زندان زیادتی آمده -</p>	<p>با سوار - اول بالف کشیده و کین سیم اول بالف کشیده و رای قرشت زده سیمی برابر و نیک طریقی به آمده یعنی سیمی و بلند کی انداخته باشد و سیمی پیوسته سیمی هم آمده است -</p>	<p>سیر یار - کبیر اول بنانه تخانی بسیر و سکون سیم و اول اجد زده یکی از کتاب گشته سب است نم پدی و سکون شین متفرد متا و خانی بالف کشیده و سیم سوی و رای زده دران پادشاهی است معروف و اور پدر اسفند یا سوشین تن بود گویند که چند و شست سالی پادشاهی کرد و درین روز قرشت پذیرفت و چون قرشت گشته گردید بجای او تصوب شد و درین روز و شست سیر پدی ه نشست و نیز سیمی بنامند و عبادت کنند و عابد آند و هم رود خانه هم هستند و در ولایت بیرون -</p>
<p>سیر یار - فتح اول و سکون رای اول و بنانه تکالی کشیده و رای قرشت زده و بعضی زندان زیادتی آمده -</p>	<p>با سوار - اول بالف کشیده و کین سیم اول بالف کشیده و رای قرشت زده سیمی برابر و نیک طریقی به آمده یعنی سیمی و بلند کی انداخته باشد و سیمی پیوسته سیمی هم آمده است -</p>	<p>سیر یار - کبیر اول بنانه تخانی بسیر و سکون سیم و اول اجد زده یکی از کتاب گشته سب است نم پدی و سکون شین متفرد متا و خانی بالف کشیده و سیم سوی و رای زده دران پادشاهی است معروف و اور پدر اسفند یا سوشین تن بود گویند که چند و شست سالی پادشاهی کرد و درین روز قرشت پذیرفت و چون قرشت گشته گردید بجای او تصوب شد و درین روز و شست سیر پدی ه نشست و نیز سیمی بنامند و عبادت کنند و عابد آند و هم رود خانه هم هستند و در ولایت بیرون -</p>
<p>سیر یار - فتح اول و سکون رای اول و بنانه تکالی کشیده و رای قرشت زده و بعضی زندان زیادتی آمده -</p>	<p>با سوار - اول بالف کشیده و کین سیم اول بالف کشیده و رای قرشت زده سیمی برابر و نیک طریقی به آمده یعنی سیمی و بلند کی انداخته باشد و سیمی پیوسته سیمی هم آمده است -</p>	<p>سیر یار - کبیر اول بنانه تخانی بسیر و سکون سیم و اول اجد زده یکی از کتاب گشته سب است نم پدی و سکون شین متفرد متا و خانی بالف کشیده و سیم سوی و رای زده دران پادشاهی است معروف و اور پدر اسفند یا سوشین تن بود گویند که چند و شست سالی پادشاهی کرد و درین روز قرشت پذیرفت و چون قرشت گشته گردید بجای او تصوب شد و درین روز و شست سیر پدی ه نشست و نیز سیمی بنامند و عبادت کنند و عابد آند و هم رود خانه هم هستند و در ولایت بیرون -</p>
<p>سیر یار - فتح اول و سکون رای اول و بنانه تکالی کشیده و رای قرشت زده و بعضی زندان زیادتی آمده -</p>	<p>با سوار - اول بالف کشیده و کین سیم اول بالف کشیده و رای قرشت زده سیمی برابر و نیک طریقی به آمده یعنی سیمی و بلند کی انداخته باشد و سیمی پیوسته سیمی هم آمده است -</p>	<p>سیر یار - کبیر اول بنانه تخانی بسیر و سکون سیم و اول اجد زده یکی از کتاب گشته سب است نم پدی و سکون شین متفرد متا و خانی بالف کشیده و سیم سوی و رای زده دران پادشاهی است معروف و اور پدر اسفند یا سوشین تن بود گویند که چند و شست سالی پادشاهی کرد و درین روز قرشت پذیرفت و چون قرشت گشته گردید بجای او تصوب شد و درین روز و شست سیر پدی ه نشست و نیز سیمی بنامند و عبادت کنند و عابد آند و هم رود خانه هم هستند و در ولایت بیرون -</p>
<p>سیر یار - فتح اول و سکون رای اول و بنانه تکالی کشیده و رای قرشت زده و بعضی زندان زیادتی آمده -</p>	<p>با سوار - اول بالف کشیده و کین سیم اول بالف کشیده و رای قرشت زده سیمی برابر و نیک طریقی به آمده یعنی سیمی و بلند کی انداخته باشد و سیمی پیوسته سیمی هم آمده است -</p>	<p>سیر یار - کبیر اول بنانه تخانی بسیر و سکون سیم و اول اجد زده یکی از کتاب گشته سب است نم پدی و سکون شین متفرد متا و خانی بالف کشیده و سیم سوی و رای زده دران پادشاهی است معروف و اور پدر اسفند یا سوشین تن بود گویند که چند و شست سالی پادشاهی کرد و درین روز قرشت پذیرفت و چون قرشت گشته گردید بجای او تصوب شد و درین روز و شست سیر پدی ه نشست و نیز سیمی بنامند و عبادت کنند و عابد آند و هم رود خانه هم هستند و در ولایت بیرون -</p>

زینده در ایام مولود یعنی هر سه که در کتب باشد و آن است  
 که در استان انوشیروان شهر شود -  
 هفت شکر - بفتح اول و سکون شین ترشت  
 و ثناء قوتانی ساکن ففتح سیم و سکون نون و فتح نای  
 سحر در ایام مولود یعنی هفت هفت هفت آدره آن با  
 هفت ما و ای و هفت بری تیر خواند و هفت فلک  
 را نیز گویند که فلک البروج و فلک زحل و فلک شمس  
 و فلک مریخ و فلک آفتاب و فلک زهره و فلک عطارد  
 و فلک تر باشد -  
 هفت سوار - بفتح اول و سکون شین منقوطه و اول کف  
 در ایام ترشت زده یعنی هفت بار آدره که نقیض میوش  
 باشد -  
 هفت بار - بفتح اول و سکون شین منقوطه  
 و ثناء قوتانی بافت کشیده در ایام ترشت زده مولود  
 است که نقیض میوش باشد -  
 هفت سوار - بفتح اول و سکون شین منقوطه  
 آسمانی رسیده و او بافت کشیده در ایام مولود  
 یعنی هر دو عاقل و هفت بار آدره و بیای ففتح هر  
 مدوره هم درست است -  
 هفت پلور - بفتح اول و سکون فا و ثناء قوتانی  
 و کسر بای پارسی و فتح دال ابجد در ایام مولود که آدره  
 از سینه سیاره آدره که زحل و شتری و مریخ و شمس  
 و زهره و عطارد و قمر باشد و آنرا هفت با نود هفت  
 آدره و هفت آدره و هفت پیکر و هفت چشم چرخ و  
 هفت قانون و هفت در بضم دال ابجد و هفت ثناء  
 و هفت سلطان و هفت شمع و هفت محراب فلک  
 و هفت مشعل و هفت مهر زمین و هفت ثناء فلک  
 و هفت تقطیر نیز گویند و هفت پلور هفت آسمان را نیز  
 گویند چه آنرا ایامی علوی هم میخوانند -  
 هفت پرکار - بفتح اول و فا و ثناء قوتانی  
 و فتح بای پارسی و سکون راسی مولود که کاهت پارسی با  
 کشیده در ایام ترشت زده که با هفت آسمان آدره  
 و آن را هفت آبا و هفت آسیا و هفت ایران و هفت

بم و هفت پرده و هفت پرده ازرق و هفت بنا و هفت  
 بنیان و هفت پرست و هفت چتر ابگون و هفت خاگر  
 و هفت خردار کوس و هفت خنجر و هفت سفت  
 و هفت قلعه و بنا و هفت کاه و هفت کمال و هفت کره  
 بفتح کاف و فتح راسی ترشت و ای آدره زده و هفت  
 کبند و هفت مجره و هفت محیط و هفت بندل و هفت  
 منزل و هفت والای فقره نیز گویند -  
 هفت پیر - هفت معلوم کسری بای پارسی ثناء  
 آسمانی رسیده در ایام ترشت زده آدره هفت  
 است و فارسی قرآن آدره که نفع دانی و این کثیر کی و  
 و ابو نعیری و این عامر شامی و عامر کوفی و زهره کوفی  
 و کسائی کوفی باشد -  
 هفت پیکر - بفتح اول و فا و ثناء قوتانی ساکن  
 و فتح بای پارسی و سکون ثناء قوتانی و فتح کاف و آ  
 ترشت زده که نایه از هفت آسمان و هفت کوكب  
 سیاره آدره که زحل و شتری و مریخ و شمس و زهره  
 و عطارد و قمر باشد و نام کتابی است مشهور از  
 تصنیف نظامی گنجوی علیه الرحمه -  
 هفت مجله نور - هفت معلوم و فتح حای علی  
 و سکون حیر و ضم نون بماد رسیده در ایام مولود  
 که نایه از هفت پرده چشم آدره و آن آدره و قرینه و جنبه و  
 و جنبه نیز شکیله و شیبیه و صلیبه بر آنکه هر دو چشم مرکب هم  
 از هفت بلور و در سلطه با قوت اول که مایه است و آنست که مختل  
 و لاتی بر او است رستن این طبقه از خنثای قوتی هفت  
 است و طبقه دوم قرینه است و آن پس از طبقه است  
 نیست رنگی مر این طبقه ابتدا مگر از رنگ طبقه که  
 نیز او است و طبقه سوم جنبه است و وی کاهی در بصر  
 مردم سیاه می باشد و در بعضی استخوانی باین سبب  
 و چون در پیش و پس از قرینه است و پس از طبقه  
 جنبه که رطوبت میخیزد است و آن رطوبتی است همان  
 مشابیه سفیدی بیغنه مرثا یعنی از روی کون و عفا  
 و قوام لندایه میخیزد و طبقه چهارم حکبوتیه است  
 و آن طبقه مشابیه بافت حکبوتیه است و وی پس

از رطوبت میخیزد است و پس از این طبقه رطوبت  
 بلیند بیاست و آن رطوبتی است صاف و شکر  
 و این رطوبت اشرف اجزای چشم است زیرا که تعلق  
 حقیقی بصارت بر دست و باقی اجزای چشم خادم اویند  
 لنداد و وسطه واقع شد تا محفوظ بماند از آن جا که او  
 با دست و صافی با نهر بر چشم میخیزد تا مندر زیر آنکه ترجمه  
 بلید بر آن است و پس از بلید رطوبت زجاجیه است  
 و وی مشابیه است با بگونه که گفته شد زیرا که صاف و  
 قلیلا اقروم و سفید رنگ است با رنگ سرخی مایل  
 که با زجاج که گفته شد لنداد و جاییه گویند و وی بر طبقه  
 سرخ بلیدیه مشتمل گشته است باینکه چشم شکیله است و وی  
 پس از جاییه است بلیدیه چشم سفید است  
 و پس از شکیله است بلیدیه چشم سفید است و وی پس  
 از شکیله است -  
 هفت در - بفتح اول و فا و ثناء قوتانی ساکن  
 و ضم دال ابجد و سکون راسی ترشت که نایه از هفت  
 کوكب است که در عطارد و زهره و آفتاب و مریخ و شکر  
 و زحل باشد -  
 هفت در - بفتح اول و فا و ثناء قوتانی ساکن  
 و ضم دال ابجد و فتح راسی ترشت در ایام مولود که بجز  
 هفت در آدره که نایه از هفت کوكب باشد -  
 هفت دور - هفت معلوم بفتح دال ابجد  
 و او در ایام مولود که نایه از هفت دوری آدره که هر  
 مدت هزار سال است و تعلق یکی از سینه سیاره  
 دارد و چون هزار سال تمام شود و در ستاره دیگر  
 گردد چنانکه دور زحل هزار سال و بعد از آن دور  
 ششتری هزار سال بعد از آن دور مریخ هزار سال  
 بعد از آن دور آفتاب هزار سال بعد از آن دور زهره هزار  
 سال بعد از آن دور عطارد هزار سال و بعد از آن دور  
 قمر هزار سال حاله و ثناء است و هر کس که بیاید آن  
 هر دوری هفت هزار سال است که بجز در جهان از  
 هزار سال باشد و چون این دور تمام شود قیامت  
 گوید و آن دور نیز خواهد بود از این جهت است که عالم

دور تری گویند - هفت طفل جان شکر - هفت معلوم کسور  
 غای علی و ناولام ساکن دریم بافت کشیده و سکون  
 نون و کسر شین ترشت و فتح کات و رای نون  
 زده یعنی هفت نون که گنایه از سید بسیار بافت  
 که این یک بیت نام هفت کوب در فتح است  
 فرد و نون و شتری و گریز نون و شمس و زهره عطارد  
 و قمر است - هفت طلوع خیمبر - هفت معلوم و فتح قات و  
 سکون لام و فتح عین مهر و کسر جهر بافت و فتح غای  
 نون و سکون ثناته تهمانی و فتح بای ابجد و رای مهر  
 زده و کتبه و نام و شق و کس و لطف و وسیع و  
 سلام - هفت کار - هفت معلوم و کات بافت کشیده  
 و رای ترشت زده یعنی چیزی آمده که در این هفت کوب  
 بافت کشیده باشد - هفت گیسو دار - هفت معلوم و کسر کات و  
 ثناته تهمانی مهر و سید و دال ابجد بافت کشیده  
 و رای ترشت زده که گنایه از هفت جبهه آمده و هفت تار  
 را نیز گویند که سید بسیار باشد و هفت آسمان را نیز  
 گفته اند - هفت کشور - فتح اول و سکون ناول و ضم ثناته نون  
 و سکون کیم و کسر کات و سکون شین مشروط و فتح داود و  
 ترشت زده که گنایه از هفت استان آمده به هفت کشور هفت  
 است و آن تر جزا قلم است که یک حصه از هفت حصه  
 برین سکون باشد و هر کشوری که کوبی تعلق دارد و  
 کشور اول که بلاد شمال است بقدر کشور دوم بمطارد  
 که دوم باشد و سوم بهر هر دو آن اما اولی است چهار  
 بافتاب و آن عراق و خراسان است چم میریخ و آن  
 ترکستان باشد ششم به شتری و آن خطا و قطن است  
 هفتم نزل و آن هندوستان است که مرقوم شده -  
 هفت و چهار - فتح اول و ناول ثناته نون و قات و نون  
 و چهار معلوم یعنی هفت کوب و چهار لایه

چهار - هفت معلوم یعنی هفت ستاره و شش هفت  
 و پنج نون و چهار لایه آمده به هفت کوب و پنج  
 باطن و کسر نون و فتح نون است ساس و باهره و  
 و ذائقه و شام و پنج باطن این است و او هم و خیال  
 و شمره و جانکده و من مشترک -  
 پانزدهمین معنی - کسرا اول و لام بافت کشیده و کسر  
 لام و نون و فتح عین مهر و سکون نون و فتح مهر و کات  
 و رای ترشت زده که گنایه از نوب و عشوق آمده  
 بلند و به بلوغ اول و لام و سکون نون و نون و لایه ابجد  
 رسیده و رای ترشت زده که گنایه است که آن در اول  
 چهار بر نون و بچای از اسه مهر و آخر زای هفتم دیده  
 شده -  
 چهار - فتح اول و سیم بافت کشیده و رای ترشت زده  
 یعنی ناله آمده و حساب ما نیز گویند که شمران باشد  
 همواره - فتح اول و سیم بافت کشیده و فتح داود و  
 ترشت زده یعنی ولایت شام و این آمده و معنی نوبه نون  
 نیز هست یعنی دو کس با بیشتر یک صاحب و ضا و ضا  
 باشند و نون و نون صاحب را نیز گویند چاره یعنی صاحب  
 و ضا و نون آمده -  
 چهار - فتح اول و سکون سیم و فتح موهده تهمانی و  
 مهر زده یعنی همراه و ترمین و نظیر آمده است و معنی بر شکر  
 و مقابل شدتن هم بنظر آمده -  
 چهار - فتح اول و سکون سیم و فتح نون و رای ترشت زده  
 و کسر نون و سید و کسر سیم و سکون سیم و فتح نون  
 بافت کشیده و رای مهر زده یعنی پنج جوان آمده  
 یعنی راست نباشد چه اهل مسمار یعنی سیخ راست  
 آسوده -  
 چهار - فتح اول و سکون سیم و فتح کات پاری و رای  
 ترشت زده یعنی جولان و بافت زده آمده -  
 چهار - فتح اول و سکون سیم و دو بافت کشیده و رای  
 مهر زده معنی است که معنی برابر و یک طریق و مساوی  
 باشد و معنی همیشه و جای هم هست -  
 چهار - فتح اول و سکون نون و سیم بافت کشیده

و رای ترشت زده یعنی راه در روشن و طریق و طرز و رای  
 و نون و رنگ و نون بافت و معنی جاوده و راه راست  
 هم آمده و بعضی راه غیر جاوده را نیز گویند لیکن معانی  
 راه راست باشد که راه رود و بعضی را غیر جاوده و نون  
 را این معنی گفته اند که بجهت نون یکی منزل بر بی راه بود  
 بود تا نون تر منزل برسد و بجای فتح بای مهر و کسر  
 از نظر گرفته شد -  
 چهار - کسرا اول و سکون نون و نون و نون ابجد  
 بر رسیده و موهده تهمانی بافت کشیده و رای مهر زده  
 یعنی هندوستان آمده و آن ملکی است وسیع و نون و  
 است نون که ولایت دیگر بقدر عشیر آن رسیده از این  
 مملکت جانب مشرق بنگال تا سرحد دریای شور است  
 جنوب و کن تا دریای شور و طرف غرب تخته که آن در  
 خورا اتصال دارد و طرف شمال کوبی است کلان که در  
 آن کوب در بای همان پیدا نیست و هندو بار که از  
 سیاهی هم هست -  
 چهار - کسرا اول و سکون نون و نون و نون  
 ابجد بر رسیده و کسر ثناته تهمانی و پیر یا کسرا بای  
 معلوم گناه از کوب زحل آمده و آنرا هندوی یا کوبین  
 نیز گویند -  
 چهار - کسرا اول و فتح نون و رای مهر زده یعنی سب  
 علوی آمده چنانچه خوانند و ترشتن و دو وقت در شمال  
 از اعراف نامند -  
 چهار - فتح اول و سکون نون و کات پاری بافت  
 کشیده و رای ترشت زده یعنی تمدی و تیری آمده -  
 چهار - فتح اول و سکون نون و کات پاری  
 بافت کشیده و فتح سیم و سکون بای مهر و کسر کات  
 پاری ثناته تهمانی رسیده و رای ترشت زده یعنی  
 بازگرد و معنی گیر آمده -  
 چهار - فتح اول و دو بافت کشیده

و کسر نداشتن منقوط بالفت کشیده در فتح نون و سکون نون در  
 ابجد و نظم دال معلوم و رای سهولت یعنی باسان قطره قطره  
 بارود -  
 پیوسته - بضم اول بود مجهول رسیده و فتح موحده است  
 در رای قرشت زده یعنی خوش و لیل و کند آند و فتح  
 کاف و همچنین نشستی و حمایت هم هست -  
 پیوسته - بضم اول بود مجهول رسیده و فتح اول  
 با بجه و رای سهولت در هر چیز قرشت و نون ساگو نیندر رای  
 بدو و قیافه ساز نیز گویند و بجای هم رای موحده و فتح هم باز  
 نظر گذارند -  
 پیوسته - بضم اول بود مجهول رسیده و رای قرشت  
 زده است از انامی آفتاب عالمتاب و نبت طالع  
 سائیر گویند و نام تازه هم هست که بعد از هزار سال طلوع  
 کند و منبیدی معنی دیگر باشد -  
 پیوسته - کسر اول بنیانه تثنائی مجهول رسیده و رای  
 قرشت زده معنی آتش آمده که بازی ناز خوانند و معنی  
 طاعت و عبادت هم آمده و نیز بان علمی اهل هند طلا  
 گویند -  
 پیوسته - بفتح اول و سکون ثناته تثنائی و فتح ثین  
 قرشت و رای سهولت معنی کنگره صحرانی آمده و در  
 آن زیاده بیک گز میشود و شکوته آن چنین بود و نامش  
 بفتح و کسر موحده تثنائی و در میان شکوته آن مانده  
 چیزی هست اگر گویش مردم مدوگر کرده و کنگره بفتح  
 و سکون نون و فتح پارسای در رای قرشت زده معنی  
 باشد معروف و آن بیشتر در کوهستان رود و کمانها  
 برگ آن خار تاک میباشد و آن ساینند و بااست  
 خورد قوت باور و عروق را خوشبو گویند -  
 پیوسته - بفتح اول و سکون ثناته تثنائی و فتح کاف  
 پارسای و رای سهولت معنی سبک است آمده معنی اسپ  
 سرتی که بسیار پایل بود و پائل دوم اوسیا باشد  
 ثناته تثنائی بالفت کشیده و نام زده معنی سوی گردن  
 اسپ آمده -  
 پیوسته - بفتح اول و سکون ثناته

تثنائی و فتح کاف و کسر اول و فتح موحده و کسر  
 ثین منقوط کنایه از جسد و قالب آدمی را او باشد -  
 پیوسته - بضم سوم قلم ششم من کتب  
 بفت قلم و در بیان پای پیوسته بازی  
 تثنائی و پارسای -  
 پیوسته - اول بالفت کشیده و فتح سیم و رای قرشت  
 و رای پیوسته زبان پهلوی ارباب خاستن است  
 پیوسته - بفتح اول و سکون رای قرشت و فتح ثناته  
 تثنائی بود رسیده و رای پیوسته معنی صدق آمده و  
 آن خبر دادن در چیزی باشد چنانچه حق اوست  
 پیوسته - بفتح اول و رای سهولت و رای پیوسته مطلق  
 هر زده آمده که پیوسته باشد و بجای سائیر گویند که آبای  
 پیوسته در آن جمع شده باشد -  
 پیوسته - بفتح اول و سکون رای قرشت و کسر کاف  
 پارسای و رای پیوسته معنی هیچ وقت هر چه زمان بود  
 چه هرگز معنی همیشه و لایزال هم هست -  
 پیوسته - بضم اول و سکون رای قرشت و فتح سیم  
 و رای پیوسته نام روز اول است از سهراب شمسی  
 نیک است درین روز سفر کردن و هماره نو پوشیدن  
 و در وقت نشاندن و دام دادن و نام قرشت هم هست  
 که امور و مصالح روز هر خرید و تعلق و اردو نام ستاره  
 خستری و نام پسر سیم بن اسفندیار و نام پسر شاپور  
 هم بوده و معنی رب المارباب هم هست و نام و فتح ثین  
 غیر هست با حقیقت آنکه امروز بیشتر معنی نعلی دارد -  
 پیوسته - بفتح اول و سکون رای قرشت و فتح سیم  
 بود رسیده و رای پیوسته نام شهری آمده -  
 پیوسته - بفتح اول و سکون رای سهولت و کسر نون  
 ثناته تثنائی رسیده و رای پیوسته معنی یقین آمده  
 چه هرگز معنی یقین را گویند و بفت ثین و پیوسته  
 معنی یقین و قرار و او هم هست چنانکه گویند سراجب  
 طغان را هرگز گویند معنی یقین که دیم و قرار دادیم -  
 پیوسته - بفتح اول و رای سهولت بالفت کشیده  
 و سکون رای قرشت و آواز معلوم معنی ببلبل آمده

که هندلیب باشد و در هزار آوا هم سگویند و رای  
 زای نقطه دارد و رای -  
 پیوسته - بفتح اول و رای سهولت بالفت کشیده و فتح پای  
 ابجد و رای پیوسته نام قلعه ایست در ولایت  
 فرسان -  
 پیوسته - بفتح اول و رای سهولت بالفت کشیده و کسر  
 رای موحده و رای پیوسته معنی خوش و در کتی آمده که  
 از ترس طعم در میان لشکر بود رسیده و فتح سیم معنی  
 قندهار هم از نظر گذارند -  
 پیوسته - بفتح اول و لام و سکون نون و فتح حال  
 ابجد بود مجهول رسیده و رای پیوسته گویا ایست  
 که آن مادر دوا یا بکار برود و بجای رای پیوسته و آخر  
 رای سهولت هم باین آمده -  
 پیوسته - بفتح اول و سکون سیم و فتح ثین  
 و رای بالفت کشیده و رای پیوسته معنی آواز او  
 موافق آواز دیگر باشد و کنایه از موافق و موافقت و  
 رفیق هم هست -  
 پیوسته - بفتح اول و سیم بالفت کشیده و کسر و  
 بنیانه تثنائی مجهول رسیده و رای پیوسته چون  
 دو کس با هم جنگ کنند هر یک را دیگری را هانتیر باشد  
 و هانتیر معنی هانتیر است -  
 پیوسته - بفتح اول و سکون سیم و موحده تثنائی  
 بالفت کشیده و رای پیوسته معنی شریک و همتا و رفیق  
 و اینان آمده -  
 پیوسته - بفتح اول و سکون سیم و رای سهولت بالفت  
 کشیده و رای پیوسته معنی محرم اسرار آمده معنی  
 شخصیکه از هر چه پنهان کند -  
 پیوسته - بفتح اول و کسر سیم بنیانه تثنائی مجهول  
 رسیده و رای پیوسته بفت ثین و رای پیوسته معنی  
 آمده و بتنازی نمود گویند و بجای رای نقطه در نون  
 هم از نظر گذارند که همین بر وزن زمین باشد -  
 پیوسته - بفتح اول و سکون نون و موحده تثنائی  
 بالفت کشیده و رای پیوسته معنی اینان آمده که

و نیز در بعضی وقتها افتد...  
 سنوز - بفتح اول و ضم نون بر او مجهول صیغه اول  
 بود زاده یعنی تاکنون در حال آمدن بود  
 چنانچه - بفتح اول و کسر نون بفتحه تختانی صیغه اول  
 بود زاده یعنی پنهان آمده که تا حال بر او کسب باشد  
 چون - بضم اول بر او مجهول رسیدن و سکون  
 برای قرشت و ضم هم و زای پوزنده یعنی هر آمده که  
 نام روز اول است از هر ماه شمسی نیک است هرین  
 روز سفر کردن و جانشه فریبیدن در وقت نشاندن  
 و در آمدن و نام فرشته هم هست که امور و مصالح  
 روز پوزند باو تعلق دارد و نام ستاره مشتری و نام  
 ایسیر همین است و نیز نام ایسیر زهره زان هم بود  
 در روز پنجشنبه را نیز گویند با اعتبار آن روز مشتری  
 تعلق دارد -  
 چو - بضم اول بر او مجهول رسیده و زای بود  
 زده یعنی آواز تند تر از آواز مازندانی که از کاس برنج  
 و امثال آن برآید و نام - قمانی و هائی هم هست -  
 چو شاز - بضم اول بر او مجهول رسیده و و شین مشروط  
 بلف کشیده و زای پوزنده یعنی تشنگی بسیار و شتر  
 و مانند آن آمده که بجاست صیغه باشد -  
 پیر - بکسر اول بفتحه تختانی صیغه و زای  
 پوزنده یعنی پیر آمده که گشت و پشت پای باشد  
 در تارسی های دوره باهای غلجی بدل شده و بلغت  
 پهلوی و لوگرا بیان مگویند که بدان آب بر اطراف  
 حمام بر نهد و شست شود و بند درین زمان بدو پیر  
 شهود است -  
 پاش - اول با او کشیده و زای پارسی زده یعنی  
 بر چیز زبون و زشت آمده و شخصی را نیز گویند که از حیرت  
 بر یک جای فرودانده و خاشوش و داله شده باشد  
 و بعضی گشته و حقیر و حقیر آمده -  
 چشمه - بضم اول و هم بکسر اول و هم بفتحه شین  
 کنایه حکمت است و در میان زای مذکور  
 با سین سلفس و چشمه -

پاس - جنود با او کشیده و زین سلفس زده  
 یعنی دیگر و نیز آید که تارسی با لفظ کشیده و سلفس بر آن  
 هم نسبت که تریب و نیم باشد -  
 پراس - بفتح اول و زای قرشت با او کشیده  
 و سین سلفس زده نام و قرشت حکم است که در کسب زای  
 مدور و زای مهر با او کشیده و سین بی نقطه زده که بی  
 ترس و بیم آمده و در شتر سیدان و در هم بردن هم هست  
 یعنی ترس و باین معنی بجای کسر زای مدور و فتح  
 هم درست است -  
 پراس - بفتح اول و زای مهر و سین سلفس  
 زده که یعنی خوب پوشش خانه آمده -  
 پرقوس - بفتح اول و سکون زای قرشت و فتح  
 کاف و ضم لام بر او رسیده و سین همانند و بلذت یونانی  
 نوعی از کاسنی صحرایی باشد استقامت مانع است  
 و آن را هر طوطی گویند که بجای سین صحرایی می  
 باشد -  
 پراس - بضم اول و سکون زای قرشت و هم  
 با او کشیده و سین مهر زده یعنی هرین آمده که  
 نمائنده پیراست و شیطان را هم میگویند -  
 پراس - بضم اول و سکون زای مهر و ضم هم  
 و سین سلفس زده یعنی هرین آمده که نام روز اول  
 است از هر ماه شمسی نیک است درین روز سفر کردن  
 و جانشه فریبیدن و نام و داون و نام فرشته هم هست  
 که امور و مصالح روز پراس به تعلق دارد و نام ستاره  
 مشتری و نام همین است و نیز نام ایسیر زهره زان  
 هم هست و با اعتبار آن بیان نام اور لیس علی السلاک  
 است و بعضی گویند که بی بوده و در خدمت اسکندر و غیر  
 دیگر گویند نام شخصی است که ساز بر خطبه او هم رسانید  
 و همی گویند که حکیم اند که هر سه پراس نام دارد که  
 اور لیس علی السلاک که او پسر پادشاهی و حکمت او  
 بجزیره کرده بود و علم و ریاضی را که با او سپرد و ریاضت  
 با خود آورد و در دیگر پراس به بی است او جاس  
 ادب حکمت بوده و شاگردش خورش است و سوم

شاکه سلفس اول با او است که مذهب کیس  
 بود -  
 پراس - بفتح اول و سکون زای مهر و فتح نون  
 و نون سین سلفس زده یعنی هرین آمده -  
 هفت چشمه پراس - هفت معلوم و فتح هم  
 پارسی و شین مشروط و هم ساکن و فتح قمانی مشروط  
 و زای قرشت با او کشیده و سین سلفس زده که  
 از سلفه سیاره آمده که زحل و مشتری در برج قمانی  
 در هر دو عظامه قرار باشد -  
 هفت خراس - هفت معلوم فتح قمانی مشروط  
 و زای قرشت با او کشیده و سین مهر زده یعنی هفت  
 چشمه خراس آمده که سبزه سیار و باشد -  
 هفت خروار کوس - هفت معلوم  
 فتح قمانی مشروط و سکون زای مهر و و با او  
 کشیده و سکون زای قرشت و ضم کاف بر او رسیده  
 و سین سلفس زده یعنی هفت خراس آمده که گمان  
 از هفت آسمان باشد -  
 حماس - بضم اول و هم با او کشیده و سین  
 سلفس زده یعنی هفتاد و نواز و شکر یک در نطق  
 آمده و فتح های مدور و هم با او کشیده و سین سلفس  
 زده و تارسی شیر و زنده را گویند -  
 همراس - بفتح اول و سکون هم و فتح زای  
 قرشت و سین مهر زده یعنی درم و دینار آمده -  
 همه چیز و کس - بفتح اول و هم و سکون زای  
 مدور و کسر هم پارسی بفتحه تختانی صیغه و سکون  
 ناسی هر روز فتح کاف و سین مهر زده یعنی همه چیز  
 چه چیز کنایه از نادانان و ابلهان باشد و کس گمان  
 از عقل -  
 سنوتاس - بفتح اول و ضم نون بر او مجهول  
 و نشانه قمانی با او کشیده و سین مهر زده یعنی  
 و مقربان درگاه اهدیت آمده -  
 هوس - بفتح اول و نون و سین مهر زده  
 یعنی میل بلیغ آمده که هوس سازه گویند و هم



اول بود و قبول رسید و زمین سفص زود و تیرمینی  
 بر او بوس بدین آمده -  
 هوشیید اس - بغم اول بر او رسیده و قطع فای  
 و سکون زمین سفص کسر طای صلی بنشاه تهمانی  
 رسیده و دال با بجه بافت کشیده و زمین مله زده  
 بلقت روحی نام حصاره لجه ایلتس است و در کله  
 شنگ خزانة قطع شین منقوطه زون و کافه پاری  
 زده -  
 هوشیید اس - بغم اول بر او رسیده و قطع  
 فای کسر طای بنشاه تهمانی رسیده و دال ابجد بافت  
 کشیده و زمین مله زده بلقت روحی نام رستی باشد  
 سرخ رنگه بسین پایلی و تباری حسی اراست  
 گویند و اعل قابضات است خون انبند -  
 هوشیید اس - بغم اول بر او رسیده و کسر  
 فای بنشاه تهمانی رسیده و غم لام بود رسیده و زمین  
 مه زده بلقت بزانی گیاهی است که ترا افرا سی  
 نینکا و تباری حیر خوانند بگ آن سیاه سپر می  
 نایل است اسر که بر بوق طلا کنند نافع باشد فای  
 خس و لجا هم باشد -  
 هوش - بغم اول بر او رسیده و کسر لام  
 زمین سفص زده یعنی جان آمده که تباری روح  
 خوانند و در فرنگی گیاهی کسر لام فتح هم در نظر گرفته  
 و در چند فرنگی حرکت غیر معلوم بدین آمده -  
 هوش - بغم اول بر او رسیده و بیم بافت  
 کشیده و غم غای منقوطه زمین سفص زده نام  
 پر از سطواست که علم اول باشد و آن را القوام  
 بفتح لام و غم قان بر او رسیده و بیم بافت کشیده و زمین  
 منقوطه هم گویند -  
 هوش - اول بافت کشیده و قطع دال و کسر  
 و سکون رومی ترشت و کسر و بنشاه تهمانی رسیده  
 زمین منقوطه زده و ناموشی است در ترکستان گویند  
 پیشه برین دشت بادی در نهایت تندی می آید  
 چنانکه اسب و خترهای غلبه زده و در تیسراشش

بها و دیشی است که جمعی از درویشان در آن باور  
 واقع میشوند ناگاه با تندی بهم میرسند و هر یک از  
 درویشان را بجای می اندازند و هر یک را گم میکنند  
 و با درویش و با درویش فریادی از شدت ترقی که با یک  
 میشود -  
 هوش - اول بافت کشیده و کسر رومی ترشت  
 زمین منقوطه زده یعنی تارش آمده که از تازیان  
 و فرکره و فرود نمائی باشد -  
 هوش - اول بافت کشیده و غم و زمین منقوطه  
 زده یعنی آمده مطلقا یعنی است هر چه  
 که باشد و هر چه متعلق هم هست و او شست تیر چون  
 معنی دارد و باضایه نشانه دوقالی در آخر -  
 هوش - بغم اول در رومی ترشت بافت کشیده  
 زمین منقوطه زده یعنی تی و استفراغ و شکو فای  
 و تباری هم انداختن سنگها باشد از برای جنگ  
 کردن -  
 هوش - بغم اول در رومی ترشت بافت کشیده  
 و قطع رومی ترشت زمین منقوطه زده یعنی هوش آمده  
 که تی و استفراغ و شکو فای باشد -  
 هوش - بفتح اول و سکون رومی  
 ترشت و نباتات الحش معلوم ای هر تفرقه و لاجور  
 هوش - بفتح اول زمین منقوطه زده یعنی زمین  
 آمده که نفیض آمدن است و معنی گل و لای هم آمده  
 و بغم ای بر او رسیده و زمین منقوطه زده و غم جوش است  
 که زیر کی و زمین و عقل و شعور و جان و روح باشد  
 و فوت و موت مدتی گفته اند که در برهجات و زندگ  
 است -  
 هوش - بفتح اول و سکون زمین منقوطه کسر  
 فای فوقانی و دوا و بنشاه تهمانی قبول رسیده و زمین  
 منقوطه زده نام روز پنجم است از نسه ستر قدر قدیم  
 که در آفرینان نام بیان باشد -  
 هوش - بفتح معلوم و قطع فای و کسر  
 زمین ترشت زده یعنی بفتح بلقت زمین آمده

و کنایه از هفت اقلیم هم هست -  
 هوش و شش - هفت معلوم و قطع دوا و کسر  
 منقوطه زمین نمائی زده کنایه از هفت کوب آمده که  
 زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر  
 است و از شش شش جهت در اوست که تحت  
 و فوق و زمین و یسار و پیش و پس باشد -  
 هوش - بفتح اول و سکون فای و زمین  
 منقوطه زده و کسر فای و زمین بافت کشیده و آن چنان است  
 که بر پنج نم کرده را میگویند و بر پارچه می بنویسند و در  
 که در آن سوراخی در است با شدی می آید و در آن طرف  
 محکم می سازند و بر بالای دیگی که آب داشته باشد  
 میگذارند و فاضل طرف و دیگر را محکم می سازند و آتش  
 زیر دیگر روشن میکنند که تا آن برنج کوفته در کنار آن  
 پخته شود -  
 هوش - بفتح اول و لام بافت کشیده و غم  
 لام بر او رسیده و زمین منقوطه زده یعنی شور و غوغا  
 و فتنه و آشوب آمده -  
 هوش - بفتح اول و لام زمین منقوطه زده یعنی هر  
 هست مردار خوار -  
 هوش - بفتح اول و کسر لام بنشاه تهمانی رسیده  
 زمین منقوطه زده یعنی هوش آمده که مرغ مردار خوار باشد  
 هوش - کسر اول و زمین بافت کشیده و  
 کسر فای تهمانی زمین منقوطه زده یعنی تیر و تیر  
 داده شده آمده -  
 هوش خفتان هوش - بفتح اول و دوا  
 بافت کشیده و کسر فای تهمانی و قطع غای منقوطه  
 و نشانه فوقانی بافت کشیده و زمین ساکن و غم بافت  
 پارسی بود و قبول رسیده و زمین ترشت زده  
 کنایه از بهای ابراست -  
 هوش پر تیان هوش - هوش معلوم و قطع  
 بافت پارسی و سکون رومی ترشت و کسر زمین و نشانه  
 تهمانی بافت کشیده و سکون زمین و غم بافت پارسی  
 بود و قبول رسیده و زمین منقوطه زده ای هوشی بهار

و بر شکال -

پهلویش - بضم اول بر او مجهول است و هجاء  
ترشست و غای منقوطه یعنی هجاء اول  
آمده که آفتاب عالم تاب باشد -

پوشش - بضم اول بر او مجهول است و هجاء  
دو در معنی دیدگی و آگاهی و شعور و عقل و فهم و دروست  
آمده یعنی روح و جان و دل هم هست و طبیعت پہلو  
معنی درگس و پاکت آمده و فتح اول معنی کرد و شد  
و خود غائی باشد -

پیش - بضم اول بر او مجهول است و هجاء  
منقوطه آمده یعنی هیچ آمده که لاشی و معدوم باشد و آن  
را نیز گویند از کتبان که بیشتر در ولایت هندوستان  
باشند و این هفت را نیز گویند و آن آهنی باشد که در  
ایران شمار کنند -

ششم بار دوم و در اول و در دوم و در سوم و در چهارم  
بجز سوم قلم ششمین کتاب است  
بر بیان های مدوره با طای حطی و  
میدین غیر منقوطه و منقوطه و فا و قاف و  
کات تازی و پارسی -

سفت خط - بفتح اول و فا و ثناه فوقانی ساکن  
و فتح غای منقوطه و طای حطی آمده معنی خطوط پیام جم  
آمده که آن خط جوید خط بغداد و خط بصره و خط اریق  
و خط مشک و خط کاسه که در خط قرمز باشد و کنایه  
از هیئت اتلیم هم هست -

هفت محیط - هفت معلوم و هم سیم و کسر حای  
حطی ثناه تحتانی رسیده و طای حطی آمده کنایه از هیئت  
فلک آمده و هفت در بار نیز گویند که ریای چین در بار  
مغرب در ریای روم و بحر تیش و بحر طبری و بحر جزیره  
و بحر خوارزم باشد -

هفت شمع - بفتح اول و فا و ثناه فوقانی ساکن  
و فتح ثمین منقوطه و سیم و همین سه زده کنایه از هیئت  
کوکب آمده و آن از هیئت آفتاب است و هفت از اول  
و هفت با نو و هفت پدید و هفت پیکر و هفت چشم

چرخ و هفت چشم خراس و هفت خاتون و هفت  
و تر خفا و هفت اور و هفت رقتان و هفت  
سلطان و هفت گیسو و اور و هفت خراب فلک  
و هفت شعله و هفت مهر و زرین و هفت نراد و  
هفت نقطه نوبی چرخ نیز گویند -

هفت قطع - بفتح اول و فا و ثناه فوقانی  
ساکن و فتح نون و طای حطی و صین نطقه شده معنی  
هفت طبره و هفت اقلیم آمده که یک حصه از  
ربع مسکون باشد و هر اقلیمی یک ربعی است و در اقلیم  
اول برصل و آن هندوستان است و در دوم هندوستان  
و آن خطا و قفق است و در سوم بر سرخ و آن  
ترکستان است و چهارم با قناب و آن عراق و خراسان  
است و پنجم بر سره و آن ماوراء النهر است و ششم  
بهاره که در ربع هفتم قمر و آن اقصای بلاد  
شمال است -

هر - نوع - بفتح اول و سکون رای ترشست  
و کسر یمن نطقه و سکون ای مخفی و فتح نون و داد و  
مین مدوره یعنی سها لیدر ثلاثه آمده که داد و جات  
و جران باشد -

هشت یا رخ - بفتح اول و ثمین منقوطه و ثناه  
فوقانی ساکن و مدوره تحتانی بالفت کشیده و غیر منقوطه  
داده کنایه از هیئت هشت آمده -

بالت - اول بالفت کشیده و کسر ثناه فوقانی و فا  
زده معنی آواز از کنند آمده و در زنگی بدین آمده  
که بالت نام فرشته ایست که آواز میدهد در عالم  
غیب -

هرق - بفتح اول و اول ممد و فانه معنی آماج  
و نشانه آمده و هر خیر و خیر و هر قیاس و هر قیاس گویند -

هفت چراغ - بفتح اول و فا و ثناه فوقانی  
ساکن و فتح جیم پارسی و رای ترشست بالفت کشیده  
و صین منقوطه زده کنایه از هیئت سیاره آمده -

جولا بجان را که کارهای زمین را با بدن بگیرد از زمین  
در وقت بافتن و در یک جا در پیوستی هم فتح نشود -  
هفت مستقیم - بفتح اول و فا و ثناه فوقانی ساکن  
و فتح ثمین منقطع و قاف و فازه کنایه از هیئت آفتاب  
آمده -

هفت وجود و جوه صرف - هفت معلوم و هم داد  
و جیم پارسی رسیده و سکون ای مدوره و فتح صاد و ممد و  
ترشست و فازه صیح و مثال و ضاهن و لیفت و آفتاب  
و هم زواجوت -

هفت هفت - بفتح هر و ای مدوره و سکون هر و فا  
معنی صدا و آواز سنگ آمده -

هم گفت - بفتح اول و سکون سیم و فتح کاف و فانه  
معنی هم گفت و هم کار آمده -

هفت پروانه از راق - بفتح اول و فا و ثناه  
فوقانی ساکن و پروانه از راق معلوم معنی هفت آسمان  
آمده است -

هفت طبق - هفت معلوم و فتح طای حطی و مدوره  
تحتانی و قاف آمده کنایه از طبقات آسمان و هفت طبقه  
زمین آمده -

هفت کت و ست آمده -

هفت کت و ست آمده -

نوع خاصه ششمانی درون دکات پاری زده گیاه است که  
 که در ایام بهار در میان نه اذیت گندم بهم رسد و نورانی  
 و دیگر در بارانند خوره لاله در درون آن چند دانه گندم  
 پاره شده می باشد درون آن مردم را بی شعوری گرداند  
 و اگر بیشتر زده شود بیخون و دیوانگی آورد -  
 هر گاه - بغم اول در سای ترشت دکات پاری زده  
 یعنی استحقاق عقل و بصورت آید -  
 هر گاه - بفتح اول و سکون - ای بی نقطه و فتح و اول  
 کاف زده نام طسردین برود پزاکند -  
 هر گاه - بغم اول در سای ترشت بافت کشیده و کاف  
 زده یعنی ترشت و شربون آمده و اول و ثانیه از گزیده  
 و ششوی هم میگویند که زده و زلفه شود و بازی خورد و بجا  
 حرم های درده فتح هم آمده -  
 هر گاه - بفتح اول و سین ممل و کاف زده یعنی  
 نظر در نشان آمده و آن کاف باشد که بان غلظت بسیار  
 از نگاه صبر شود و نیز طبیعی باشد پس که از بی جانند  
 و در آن غلظت پاک کنند و بجای فتح سین معصم سکون  
 هم از نظر گذرند -  
 هر گاه - بغم اول و سکون بخین ترشت  
 و حرم های پاری و فتح لام دکات زده یعنی صدای آید  
 که کبوتر بالان بوقت کبوتر پزایدن با او سرگشتند و دست  
 در آن کشند -  
 هر گاه - بفتح اول و سین مقروط و نون دکات  
 پاری زده یعنی مردم بی سرو پا غلس آمده -  
 هر گاه - بفتح اول و فتح اول و فاء و ثناء و نون فاقانی  
 ساکن و فتح هزه و سکون و و فتح رای ترشت و  
 نون و کاف پاری زده کنایه از هفت ستاره آمده  
 که آید - بازی نبات انعش خوانند و آن بصورت  
 فرس است که بازی و ب میگویند و آن از ممل  
 چیل و هفت صورت فلک البروج باشد و در هر  
 همان دست و بعضی هفت تخت هم است - هر گاه  
 ششمت را هم میگویند و کنایه از هفت ستاره است  
 و بعد از آن همه آمده است که هفت و اورنگ

باشند -  
 هر گاه - بفتح اول و فتح موه و ثناء و نون فاقانی  
 در سای ممل و کاف زده نام در وی است که آن را  
 از بیون میگویند و بفتح اول و فتح نون فاقانی  
 و سکون رای ترشت و خم ثناء و ثناء فاقانی بهار رسیده  
 و نون زده و فتح سستاق که روان و نون چنانند  
 سفید و سیاه و سفید از آن بیخون و سیاه آن هفت  
 برگ خوانند و آن از برگ زیتون کوچک است و از  
 برگ مور و برگ تر است و بز روی ایل و بعضی  
 گویند از بیون مور و زده است و آن نومی از مور  
 باشد و بازی زیتون الارض خوانند شش گرم خشک  
 است در چهارم و یک قسم از آن زهر قائل است  
 و آن را بازی حب القوط گویند و بعضی گفته اند که خوب  
 درخت بلوط است چندان از المازیر و نون خاکستر خوب  
 بلوط باشد بفتح موه و ثناء و نون فاقانی و نون  
 و فاء ممل زده نام سیوه است مغزوار نون را از نظر  
 نون هم بزده کنایه از شش نامه و در زده کوبیده مسطور  
 است در طبی است که یک سال مانده با او کبکسال  
 دیگر بلوط چنانچه بعضی درخت پسته کبکسال پسته و کبکسال  
 بیل با او در در فرنگی بجای هم لام فتح هم از نظر  
 گذرند -  
 هر گاه - بفتح اول و فاء و ثناء و نون فاقانی و فتح  
 رای ترشت و نون و کاف پاری زده اول سیاه است  
 که نزل قلع و از و غیر آبی که رنگ خاک باشد  
 بیشتر و سرخ بمرخ و زرد و آفتاب و سفید  
 بزهره و کبود و بطار و در نگاری بغم و نام گلیست  
 در هند وستان و آن هفت رنگ دارد و هر چه تر  
 را نیز گویند و هر هفت آسایش زناش تر گفته اند که  
 که فاء سر و دسمه و سرخی و سفید زرد و زرد  
 و فایه باشد -  
 هر گاه - بفتح اول و سکون فاء و فتح نون  
 و کاف زده و در نون ای یک ربع کلام اندر آید  
 هفت محراب فلک - بفتح اول و سکون فاء

کسر ثناء و نون فاقانی و بغم و سکون حاسی عطی در سای ترشت  
 بافت کشیده و کسر موه و ثناء و نون فاقانی و فتح فاء و لام و کاف  
 زده کنایه از بیخون سیاه آمده که نزل و ششوی و شش  
 و شمس و زهره و عطارد و قمر باشد  
 هر گاه - بفتح اول و نون فاقانی - هفت معلوم و فتح نون  
 و رای پاری بافت کشیده و نون فاقانی و کاف  
 معلوم یعنی هفت محراب فلک آید که کنایه از بیخون  
 است -  
 هر گاه - بفتح اول و فاء و ثناء و نون فاقانی ساکن  
 و فتح و اول و رای ترشت و نون و کاف پاری زده  
 هفت اورنگ آمده که بازی نبات انعش خوانند  
 و آن بصورت فرس است که بازی و ب میگویند  
 از جمله چیل و هفت صورت فلک البروج باشد که  
 کنایه از هفت آسمان تیر است -  
 هر گاه - بفتح اول و فتح اول و فاء  
 و ثناء و نون فاقانی ساکن و فتح و اول و شش و نون  
 شین اول معلوم یعنی هفت کشف و شش جهات  
 در تکی آید -  
 هر گاه - بغم اول و فتح کاف و کاف ثانی زده  
 یعنی بستن گلو آید که بازی نون خوانند و در کبک  
 بکلی مانده کبکسرای دوره و فتح کاف و کاف ثانی  
 زده هم یعنی فراق آید و هم چیزی را گویند مانند گیاه  
 و کبک هم یعنی کبک آید که معین گلو باشد بغم ای  
 و سکون کاف و بغم بافت کشیده -  
 هر گاه - بغم هر دو بومی هر دو و سکون هر دو  
 کاف یعنی صدای گریه آید که در گلو افتد  
 هر گاه - بفتح اول و سکون لام و ثناء و نون فاقانی  
 بافت کشیده و کاف زده یعنی هفت آمده فاقان چیزی  
 باشد که در زستان مانند بیخون ملامی که ده از آسمان  
 بریزد -  
 هر گاه - بفتح اول و سکون نام و نون بافت  
 کشیده و کاف زده یعنی هفت آمده که بر نون باشد  
 و آن چیزی است که در زستان مانند بیخون ملامی که ده از آسمان

و کتاب باور آن خرد که بجا وینا سر آستانه دارد و در اول  
 اند و در تسمیه او پیشداد است که چو ستر از اول  
 و انصاف در میان سخن گفتنی و خلق را با دو و شش  
 مرغیب فرمودی و او را بنیاد بخش نیز گفته اند نام پادشاه  
 بی بوده از پستانیان یعنی از پیشینگان -  
 هو گو یکب - بهم اول بود همچو اول رسیده و ضم  
 کات پاری فرمود رسیده و فتح شانه تخیلی و کات زده  
 یعنی مرغ شب آویز آمده و آن مرغی است که خود را  
 تمام شب از یک پای او میزد تا صبح فریادی کند  
 که از آن سخن نموده شود و بعضی گویند او نام که از گلهای  
 او خوشی بچکد تا موتش نگرود -  
 هو گو یکب - بهم اول بود همچو اول رسیده و ضم  
 کات پاری و فتح شانه تخیلی و کات زده یعنی کاتک  
 زده و آن کاتک هم گویند که خر پزه که کتک نام بسیده  
 باشد -  
 هو گو یکب - بهم اول بود رسیده و کسر لام  
 در خین تشرت و کات زده یعنی بهم تشرت و کتبی  
 و شخیصک پیوسته - بخت خود را نوشت کرده اند  
 هو گو یکب - بهم اول بود رسیده و کسر لام  
 و کات زده یعنی چون بازی و گدگان بازی آمده و  
 گردان بازی را نیز گفته اند و آن چیزی باشد که  
 از جبهه و علامه سازند و بیابان در آن نصب کنند  
 تا آب بر آن خورده گردد و شش در آید و انشیان تا  
 کنند و فتح نامی در و سکون نام و فتح لام و کات  
 زده یعنی از پایه دست و پا آمده و هلاکت را نیز گفته اند  
 و پوزیر - ازین که انگور خشک شده باشد -  
 هو گو یکب - بهم اول و فتح و سکون شانه  
 تخیلی و فتح دال - بجز و کات زده نام یکی از شویان  
 نهران است  
 هو گو یکب - کبیر اول بخت تخیلی رسیده و فتح  
 ای ترشت و کات زده یعنی بخت تخیلی رسیده که زنده  
 باشد و بعضی گفته اند بختی که بچه گویند را بره بخورند  
 بچه شتر را بیک میگویند -

کود آرشا و اقل کنند و آن بیشتر در میان مذمت  
 و کتابی جمعی است که در آن را بچشم گویند بهم  
 سیم و فتح و نشد بهیم و نامی در آن آمده و چنانچه  
 قناری و گلول و گلول و شجره را بهیچ خوانند و بعضی  
 گویند گیا بیست که گل زده و آن را بیشتر  
 اوقات بجز و گاد هند و بعضی دیگر گویند تره ایست  
 بهاری و طعم تیزی دارد و تازه آنرا برسد و بخوردند  
 و چون خشک شود بجز و گاد هند -  
 هو گو یکب - بفتح اول و سکون و کات پاری زده و در آن  
 معنی در اول قصه آمده و آنجا کات پاری را میانی  
 دوم شگینی و گلین و وقار - سوم وزن و مقدار  
 هر چیز را گویند چهارم زود قوت و اندک ترا گویند  
 پنجم معنی غا - و شگات کوه آمده ششم نگاه داشتن  
 و نهمی که درون چشم نیک - و عاقل و دانا را بهیچ  
 باشد ششم بسیار و در آن زمان باشد که تو خود  
 قبیل و لشکر سپاه را گویند و هم نه سپاه و صد و شصت  
 هزار باشد و ازین که در آن نامی که خوانند دو آندهم  
 یعنی کلام و پیوستگی آمده و کسبای مرده و وزن  
 و کات پاری زده یعنی زبیر و پیش شکم آمده و سندی  
 صلح و خست آتش نفاست که بزبان تازی مقلدیت  
 میگویند -  
 هو گو یکب - بهم اول بود همچو اول رسیده و فتح  
 شین مشق و سکون و کات پاری زده یعنی اول  
 آمده و پوشش و گاری و عتلی و خوردن ز گویند  
 فرزند آدم علیه السلام است که یکی از اولادش  
 بود پدرش سیاک و پدرش کیومرث نام  
 داشته گویند شش و آنرا از زمان او بهر سید  
 و آلات مذمت کردن ساخت و بهیچ بسیار در آن گروه  
 شهر و عمارت بنا نهاد و غیر این را از سما قنکت آویزان  
 دو کرده اند بعد از کبیر مرث بر تخت نشسته چهل سال  
 پادشاهی کرده بعد از او سیصد سال پادشاهی کرد و نامش  
 و مردان انصاف سلوک میکردند و تعرض میکردند  
 و بعضی گویند که شش در نام او است و بهیچ را است

و نام سخن برود -  
 هو گو یکب - بفتح اول و سکون و کات پاری زده و بعضی  
 معنی ای در آن در فتح کات و کات تخیلی زده که بستن  
 گویا باشد و چنانچه ذوق گویند و بندش بچکد تا موتش نگرود  
 ای زده هم گفته اند و بهیچ نامی زده و بهیچ نامی باشد که  
 آن را گفته اند که تر از دو ساند و از سر جوب و شخیصک  
 و هر از شگ کرده بجانب ضم اندازند و بهیچ نامی زده  
 و هم معنی مضمض زده و آن تخیلی باشد که بخت شین  
 در ساق بستن خون نافع باشد و آن کی و بندگی می باشد  
 سیرین آن کی است و آن را از عصاره میخلان میسازند  
 و آن هم در فرج است شیرازی که از آن عصاره بزرگ  
 سگ انگور میسازند و آن را شیرازیان حل شگ  
 خوانند و بندگی و از آن عصاره فیل ز بیره بلی می آورند  
 و بعضی بجای کات لام هم بنظر آورده اند  
 هو گو یکب - بفتح اول و سکون لام و سکون بافت کشیده  
 و کات زده یعنی برشت آمده و آن چیزی باشد که در شانه  
 مانند بچه حلاجی کرده اند و آن فرود نبرد و بعضی طرف را  
 گفته اند بفتح ای ترشت که قراقرت باشد و بعد  
 اسلام -  
 هو گو یکب - بفتح اول و کسر لام بخت تخیلی همچو اول  
 رسیده و کات زده بخت نرند و پادشاه معنی زده و او  
 و قبیله آمده کبیرات بخت تخیلی رسیده و کسر  
 سین معنی بیای مطلق رسیده -  
 هو گو یکب - بفتح اول و سکون نون و فتح شانه  
 تخیلی و کات زده معنی رفیق و هم از آن گروه  
 رفیق -  
 هو گو یکب - بفتح اول و سکون سیم و فتح سیر  
 معنی سکون و کات پاری زده معنی هم در آن و  
 هم خور و مقدار آمده -  
 هو گو یکب - کبیر اول و سکون نون و فتح سیم  
 و کات زده معنی بر خست آمده و فتح موده تخیلی  
 و سکون مای ترشت و فتح غیر مشق و سین معنی  
 و شانه تخیلی زده و آن گویا بی باشد خود رسیده بخت

چشمه ششم بر سوم قلم ششم  
من کتاب هفت نهم و بیان با  
مدوره بالام

و او واسه مدوره و لام زده بجه کنه بار کوزه  
و آن تمامه نقل کنه است که در وقت  
بر گرفت باشند

بیت نهم اول و فتح کاف و لام زده یعنی ساروم  
آمده و فتح سین سلس و سیم باله کشیده و ضم بی  
ترشت بود رسیده و همین مشروط زده و آن خانی

با کول - اول باله کشیده و فتح کاف بود  
و لام زده از جمله بیات است و آنرا که روش  
بزرگ بود و تیزی تراب المانک و سم باغار خوانند  
و اول عمل آن را از سنج سفید خوانند و آن چکریست  
مانند نای زرد و اگر نای سبز باشد است نای که بیست  
کافی که نیک مانده و آن نای نیک باشد اول نای  
و آن را بروی قلع بر وزن گفتند گویند و دوم زرد و  
آن را بروی قلع بر وزن گلبهار خوانند و چهار  
زاک شتر و نای گویند سوم سبز و آن را بروی قلع  
خوانند و چهارم سفید و آن را تیزی خیب یا نای گویند یا تشدید  
سودا و تخم سنج سیاه و آن تیز است  
زاج الاسا کفا خوانند

بیت نهم اول و سکون ثمین مشروط  
و کسب ثنایه تمانی رسیده و ضم خا و لام زده یعنی  
زردک صحرانی آمده که شفاقل باشد قوت باه و شیر  
زنا را زیاد کند  
بیت اصل - بیخ اول و فاد ثنایه فو کانه  
ساکن و فتح هزه و هاد و هاد و لام زده کنا به زینت  
طب زین است و هفت اقلیم - اقلیم هفت اصل  
گویند بد اگر اقلیم یک حصه از هفت صبیح سکون  
و هر اقلیمی که یکی تعلق دارد و اقلیم اول نزل و  
آن خردستان است دوم بختری و آن خطا و ختن  
است سوم برنج و آن ترکستان است چهارم پامنا  
و آن عراق و فراسان است پنجم زهره و آن بادیه  
است ششم بعلبار که روم باشد هفتم بقر که آن  
اقصای بلاد شمال است

بیت نهم اول و سکون لام یعنی آن خوش و نقل  
آمده و کسر های مدوره و سکون لام امر بر گذاشتن  
است یعنی بگذارد و فرود گذارد و بیل و بیل مانده گویند  
و کسر های مدوره ثنایه تمانی مجبول رسیده و لام  
زده که تیزی قاعده صغار خوانند و اولی همان است  
و بزبان هندی بیل اولی گویند

بیت نهم اول و لام زده یعنی اول آمده  
کسر سبز و ثنایه تمانی مجبول رسیده و لام زده که داد و  
چاره است و تیزی قاعده صغار خوانند و اولی یعنی خوار  
و کرام نیز آمده است و آن بیلهار نیز گویند که براسه  
چو گان تیزی در مدوره بر سیدان از سنگ و کج ساله  
بیت نهم اول باله کشیده و سیم باله کشیده و لام  
زده یعنی همان آمده فتح های مدوره و سیم باله کشیده  
و لام زده که قرین و تیز و کشیده و آن در تیز  
اینها و مشربیک باشد

بیت نهم اول و فاد ثنایه فو کانه  
و حای مطلق باله کشیده و لام زده یعنی همیشه و دیم  
و علی مدوره و چه آمده  
بیت نهم اول و سکون مخم کاف و فاد لام  
زده یعنی هفت بیکی آمده آن هفت تویز  
بیت نهم اول و سکون لام یعنی  
نون و فتح اول ای و لام زده کنا به زینت آسمان  
است و آن هفت سطر نیز گویند

بیت نهم اول و لام و لام ثانی زده یعنی صف  
آمده و فتح های مطلق و فاد ثنایه تمانی مجبول  
فتح فاد مشروط و فاد ثانی زده و آن دعای باشد که است  
جیب و رساد بستن خون در آن کی و هندی هر دو  
بیا شد بهترین آن کی است و آنرا از حصاره  
خیلان میا زنده و نومی هم هست تیزی که آنرا  
از حصاره برگ سگ انگور میسازند و آن را تیزی  
بیل مشک خوانند و هندی را و حصاره  
بیل سے آورند و این یعنی بیا سلام  
آنرا کاف هم بنظر آمده

بیت نهم اول و سکون رای تفرشت که  
قاف و لام زده نام دیری و سیدی بوده و در قدیم  
یکی از سلاطین روم باشد و صبی گویند چنانکه سلاطین  
روم را درین زمان قید میگویند و در زمان قدیم بر نقل  
میگفته اند و بجای کسر اولی فتح هم برین آمده  
بیت نهم اول و سکون رای تفرشت که  
و لام زده و آن باشد مانند ماش و آنرا شک خوانند  
بیت نهم اول و سکون رای تفرشت و فتح

بیت نهم اول و سکون رای تفرشت که  
نون و کسر زده که هنوز سکون لام یعنی  
بیت نهم اول و سکون رای تفرشت که  
است که هفت آسمان باشد  
بیت نهم اول و سکون رای تفرشت که  
و سکون ثنایه تمانی و فتح کاف و لام زده کنا به زینت  
آسمان آمده و هفت زینت بر سر تیزی که تیزی  
باز و زینت بر سر تیزی که تیزی

بیت نهم اول و سکون رای تفرشت که  
بیت نهم اول و سکون لام و های مدوره همان  
کشیده و آن زده یعنی بار و نیز آمده که بر وزن است  
و تیزی بیل گویند

طاهل - فتح اول ولام وکسروی...  
 زده خلعت پهل آید و آن شهری باشد که هیچ تریاق  
 علاج نماند کرد و سایر کفر هم پهلای دور و  
 سکون برود و لام در شهری بودنی است معروف -  
 پهل - بفتح اول ویم بالفت کشیده ولام زده  
 یعنی ترین و همتا و شریک و دیگر و با ناز و شیب و مانند  
 آید و بجای فتح بای دور در هم از نظر گذشتند -  
 پسران پهل - بفتح اول و سکون ویم و  
 فتح سین سلف و سکون فادای ترشت بالفت  
 کشیده و کسرون ویم بالفت کشیده و کسرای دور و  
 ولام زده کنایه از نفس و طبع است که در روح و جسد با  
 و نیز مکان نام -

محول - بفتح اول ولام و کسروی...  
 ولام زده یعنی رعد آید چه بود و نبرد و نبرد  
 گویند و رعد بجای است که کبرکات اهلک و کواکب  
 را در بخت ضبط میکنند و بر بالاسه کوه و قلع  
 بختند گرسه ساندند -

محول - بفتح اول ولام و کسروی...  
 یعنی بلند و رفیع آید و معنی بر است و در مساجد  
 و فتح با سه عدد و سکون ولام ویم  
 ترس و بیم آید -

مغنی - بفتح اول و سکون ثناء و ثناء  
 ثنائی بالفت کشیده ولام زده بخت بخارا یعنی  
 قوی و پهل مردم و توانا آید و ولایت خلیان را  
 نیز گویند و آن نام ولایتی است از بد خشان که بسیار  
 خوب از آنجا آید و اسپ خلی منسوب آن ولایت  
 است فتح غای شق و سکون ثناء و ثنائی و پادشاه  
 پهل را ایستاد میگفت آید و این بخت بلایق جمع عمر  
 آید است پهل و ثنائی که جمع آن از خرد است  
 پسر سال - بکسر اول ثناء و ثنائی محول  
 رسیده و سکون رای ترشت و سین سلف  
 بالفت کشیده ولام زده بخت پارس  
 آید و آن شش است که تمام عمر با زبان

نزدیکی کرده است  
 سگی - بفتح اول و سکون ثناء و ثنائی و فتح  
 کات ولام زده بجای کوه و نیز پهلای که عظیم  
 و رفیع باشد و معنی صورت و تن هم هست و در پهل  
 را نیز گویند که گنده و خشمگین هم باشد و معنی بود  
 و دعا و باز بند و خلیل مشهور است -

سگی - بکسر اول ثناء و ثنائی محول رسیده ولام  
 زده معروف است که تازی قاتله هند خوانند -  
 چنگله بفتح هم بجر سوم علامه ششم  
 من کتاب بخت قلزم و پیمان  
 در و راه پانجم -

اوسی مهدی علام - اول بالفت کشیده  
 و کسروال ابجد ثناء و کسور رسیده و فتح  
 ویم و سکون بای دور و کسروال ابجد ثناء و کسور  
 رسیده و فلام معلوم اشارت رسیده و کات را  
 هر دو معنی است و بالدر نایب و آید و سلم آید -

بخت اول - بفتح اول و سکون و فتح  
 بزبان فرزند پهل و کسور رسیده و کسور رسیده  
 بخت اول - بفتح اول و سکون و فتح  
 آید که در تازیان جهان است -

بخت اول و فتح اول و سکون و فتح  
 رسیده و فتح ثناء و ثنائی محول رسیده ویم  
 زده یعنی شکم است که بر قطرها باشد و معنی  
 ترکیبی است محول گوش اسپ است و معنی گویند  
 چون برگ آن گوسفند اسپ شبیه  
 است تازیان است و محول خوانند -

پروم - بفتح اول و فتح رای ترشت بهار رسیده  
 ویم زده نام قدیم شهر بروم بود و فتح سوره ثنائی  
 و سکون رای ترشت فتح و ال ابجد ویم زده و کسور  
 نام آن بود و نیز نام شهر زمان است ویم  
 نام پهلوانی و دلاوری است -

پروم - بفتح اول و زای بود ویم زده یعنی  
 شکستن اشک و شکسته شدن از پیشی آید و فتح

با سه در و کسور است بود ویم زده  
 باران سخت بارنده -  
 بخت امام - بفتح اول و ثناء و ثنائی  
 ساکن و فتح جزوه سکون ثنائی و ال ابجد بالفت کشیده  
 ویم زده عبارت از سر و سینه و شکم و پوسته و دریا  
 باشد با عقاد بعضی و با عقاد بعضی دیگر سر و سینه  
 و در پهل و پاسی باشد و نام یکی هم هست که چون  
 آید کیشاید از جمیع اندام خون کشیده شود و آن  
 رنگ را تازی شهر البدن خوانند -

بخت امام - بفتح اول و ثناء و ثنائی ساکن  
 و سوره ثنائی بالفت کشیده ویم زده معنی بخت  
 ایوان آید که گنای از بخت آسمان باشد -

بخت خوان بخت - بخت معلوم و فتح  
 شق و واد معلوم بالفت کشیده و کسرون و فتح  
 این معنی ویم زده و بخت است یکی و تکیه یکبارگی  
 در تازیان بخت و کسور رسیده بخت غلامی و بخت  
 در آشنای راه چند بلو زبان و جادویان را گشت بخت  
 روز بخت آن رفته یکبارگی و کسور رسیده و کسور رسیده  
 عقبه راه رویند و ثنائی که سپید بار رفته و شش  
 آنکه چون از جانب پادشاه توران زمین خوانند  
 اسپند یا را در قلعه رویند و ثنائی که سپید بار رفته و  
 اسپند یا در آن ایام در نید بود و همین که بخت  
 یافت اندام عقیده بخت خوان رفته بلا ای کرد و  
 پیش می آمد و فتح آن کرده خود را بهر وسیله کبود  
 بدون طعم انداخت و بخت و فریب از جانب  
 با معنی از مردم او گشت و در ایران خود را خلاص  
 کرد و بعضی را نذر رسم که بخت روز بخت زبان  
 رفته آن است بخت خوان هم گویند -

بخت سلام - بخت معلوم فتح سین  
 سلف ولام بالفت کشیده ویم زده اسلام توانا  
 من الرب الرحیم اسلام علی بخت سلام علی قوم  
 فی العالمین ۲ سلام علی موسی و بارون و سلام  
 علی آل یسین ۴ سلام بطعم فادو با خالدین ۵

بخت سلام - بخت معلوم فتح سین  
 سلف ولام بالفت کشیده ویم زده اسلام توانا  
 من الرب الرحیم اسلام علی بخت سلام علی قوم  
 فی العالمین ۲ سلام علی موسی و بارون و سلام  
 علی آل یسین ۴ سلام بطعم فادو با خالدین ۵

سلام بری قتی مطلع العیون  
 بخت طارم - بخت معلوم طاری حلی باشد  
 کشید خراج را سه قرشت و میم زده کنگار  
 از بخت آسمان آمده -  
 بخت قلم - بخت معلوم و قلم قاف و لام میم  
 زده بیت - ثلث است و معنی است در قلم  
 زبان در قاف نش و تعلیق -  
 بلا ششم - بفتح اول و لام بالفت کشید و فتح  
 ششیم قرشت و میم زده سینه بر خیز اول  
 و زشت و بد آمده -  
 هفتم - بفتح اول و میم زده یعنی دیگر و یک جا و  
 یک دیگر و همه بافتد و معنی نیز هم هست که تباری  
 ایضا گویند و باشد بی شانه در مادی  
 مراد است هم است و آن دیگر که کار و گوی  
 بگو که پیشه نداشتند با منبر  
 هجدهم - هم بفتح اول و میم بالفت کشید و هم  
 ثناته تمانی بود رسیده و سکون نون و نون ثانی  
 بالفت کشید و میم زده نام مشوقه های است و گفته  
 های و پاپیون را شاعری بنام آورد و مشهور است  
 و معنی سبک و خجسته و میمون هم هست -  
 نهم - بفتح اول و سکون میم و فتح اول و میم زده  
 یعنی پالاقرب خوری آمده و در خواص را نیز گفته اند  
 که دم و نفس هر دو موافق باشد یعنی وقتیکه دم نگاه  
 دارد هر دو بر هر تری اند نگاه داشت تا چون دم شکر  
 در بیرون دریاست تمام شود آن را که در هوا  
 و یا ست فی الحال بر آید تا پاک نشود  
 و معنی بار و محب و موافق هم آمده است  
 دهم - بفتح اول و سکون میم  
 و کسر غین مشوقه و فتح کاف و میم زده  
 یعنی تو آن آمده یعنی دو فرزند که از یک  
 شکم بر آمده باشند -  
 یازدهم - بفتح اول و سکون میم  
 و فتح قاف و دال میم زده یعنی همراه و همسر

هم طلب آمده -  
 بنام - بفتح اول و نون بالفت کشید و میم زده  
 بخت ژند را زده سینه انعام آمده که در  
 سینه انعام است -  
 غلام - بفتح اول و سکون نون و میم بالفت  
 کشید و میم زده معنی مردم بیکار و کابل و باطل و  
 سهل و قلیل آمده بفتح ثناته و نون و سکون نون  
 و فتح موحده تحت سینه و لام زده که مردم  
 کابل و بیکار و بی کاره و سوز باشد  
 هجدهم - بفتح اول و سکون نون و فتح  
 دال ابجد رسیده و کسر ثناته تمانی و توهم معلوم  
 یعنی خود انگار و غلام و پاسبان و محکوم و ماسور و گدا  
 هجدهم میم زده بفتح اول و سکون نون و  
 فتح دال ابجد رسیده و کسر ثناته تمانی و فتح  
 میم پاری و مادی معلوم ساکن و کسر غنی مشوقه و هجدهم  
 معلوم کنایه از زحل آمده -  
 نهم - بفتح اول و سکون نون و کاف پاری بالفت  
 کشید و میم زده معنی وقت و نگاه آمده است -  
 یازدهم - بفتح اول و فتح نون بود  
 مجهول رسیده و سکون زای بود و ابجد میخوانم معلوم  
 یعنی نه روز ابجد تجرید میخوانم است در علم  
 احشوق و معرفت الهی مثل دم -  
 بیستم - بفتح اول بود مجهول رسیده و میم زده میم  
 نام مادی آمده از آل فری و آن که پوسته درو بر او  
 بسری بر می روزی از سیاب را در یکی از کوهها  
 آذربایجان گرفت و تشنه گرسه و بر دو نام در قی هم هست  
 شیشه بد رفت که در در جالی فارس بسیار است  
 و ساق آن گره بسیار دارد و برگ آن به برگ درخت  
 یا سیم می نامند و بوی در وقت از زنده از آن چوب  
 که بر هم باشد بفتح موحده تمانی و مادی معلوم ساکن  
 و فتح سین معنی و میم زده بدست گیر و میم گایک  
 خوانند که بدن بشویند و یا چیزی بخورند و یا عبادتی کنند  
 یا نسکی از نسکهای ژند یا قسمی از آسمان کتاب نهند

بجز از چند روز از آن بر هم که برای آن کاهکان عمل  
 معین است بدست گیر و چنانچه بخت خوردن نسک  
 و کسری از بخت داد و سکون نون و کسر دال ابجد ثناته  
 تمانی رسیده و دال ابجد بالفت کشید و دال معلوم  
 زده که یکی از نسکهای مشهور ژند است که در پنج  
 بر هم بدست گیرند و برای بیست نسک دیگر بدست  
 چهار بر هم بگیرند چون ششستون و چیزی خوردن  
 عبادت کردن پنج بر هم و چون یکبار نسک ژند را  
 خوانند خود آن بر همه باطل گردد و از بیست بیست  
 نسکهای دیگر یعنی نون و سین معنی و کاف ساکن  
 و های مدوره بالفت کشید و کسر ثناته تمانی افعال  
 که در کور شده اختیار دارند خوانند باید بر همه باطل  
 کنند و خوانند بر هم تازه بر دست گیرند و از شرط بر هم  
 بدست گرفتن بدین شستن و جانک یک پوشیدن  
 است و نیز بیان مادی بود معنی قیامت نشانی  
 و آن جهان است که انواع گوشه دار و حق بود و  
 در آنش بریند بر چیز خوانند و طلب  
 مطالب و مریضات کنند -  
 بیستم - بفتح اول و ثناته تمانی و میم زده معنی هم  
 آمده یعنی موجودات و حیات و هم و ماضی -  
 بیست و یکم - بفتح اول و میم زده معنی هم  
 است کتاب بخت طرم و بیان  
 های مدوره با نون -  
 با و و بیان - اول بالفت کشید و فتح دال ابجد  
 و سکون داد و کسر مادی قرشت و ثناته تمانی بالفت  
 کشید و نون زده بفتح مادی آمده بر وزن لاچور  
 و آن نوعی از گدازان باشند در نهایت سماجت  
 و نیز سماجت مردم بی سرو پا را گویند که چوب و دهن  
 و لیساولان سلاطین ایشانرا از سر راه دور کنند  
 یا روت قن - اول بالفت کشید و فتح مادی  
 قرشت بود رسیده و سکون ثناته و نون و فتح قاف  
 و نون زده کنایه از ساحر و سحر کننده آمده و عبادت  
 و دعوت و فرشته اند که در پناه بابن سکون سحر کنند

بیت مکرّمی که در سوره مدثر در آن یکجا خوش بود  
آن ولایت بود -  
پارس - اول پالت کشیده و ضمیر هم و نون زده  
تختت اسون آمد که درشت و حمر از زمین هموار  
خالی از بلندی و لیبی باشد و بعضی گویند زمین هموار  
و درشت سخت باشد که قبول پادشاه نکند -  
پاسون - اول پالت کشیده و ضمیر هم پادشاه  
و نون زده یعنی زمین هموار خالی از بلندی و  
پستی و درشت و هموار آمد و درستی قانع گویند -  
پامیان - اول پالت کشیده و سکون پیم نشانه  
تختت پالت کشیده و نون ساکن یعنی میان تخت  
و آن کیسه در آن است با شکر در آن  
کنند و بر کمر بندند -  
پان - اول پالت کشیده و نون زده یعنی کلاه  
تبییه آمده یعنی در محل آگاهیدن و تاکید دگاری  
و امری بکار برنده نون بطریق امر باشد و خواه بشود  
نمی و نون بخوش طبعی و خواست و خواه بصدرت  
و جد و امر بشتاب کردن هم هست  
یعنی بشتاب و عجل باش  
پاون - اول پالت کشیده و فتح و او و نون زده  
سودت است که در دو و خرابی حاجت و آشنای  
آن در آن میگویند و گویا از فرج زمان یعنی موضع  
جاء ایشان هم هست و کبر و اولیفت زنده و زنده  
نام گاه اول است از جمله پنج وقت جماعتی که در وقت  
قرار داده بود و تا بیان او میگردند -  
پامیان - اول پالت کشیده و سیم پالت کشیده  
و نون زده نام برادر ابراهیم علیه السلام بود و در وقت  
سوزانیدن اجسام و تباس و محقق شده و نام زید  
فرعون هم بود این لغت نیز صحیح است -  
پامیان - اول پالت کشیده و سیم پالت  
کشیده و فتح و او در اسی ترشست پالت کشیده  
و نون زده و طلا و کبر را گویند و بعضی ولایت  
شام را گفته اند و بعضی گویند نام ولایتی است

که پادشاه آنجا که در سوره مدثر در آن یکجا خوش بود  
آن ولایت بود -  
پارس - اول پالت کشیده و ضمیر هم و نون زده  
تختت اسون آمد که درشت و حمر از زمین هموار  
خالی از بلندی و لیبی باشد و بعضی گویند زمین هموار  
و درشت سخت باشد که قبول پادشاه نکند -  
پاسون - اول پالت کشیده و ضمیر هم پادشاه  
و نون زده یعنی زمین هموار خالی از بلندی و  
پستی و درشت و هموار آمد و درستی قانع گویند -  
پامیان - اول پالت کشیده و سکون پیم نشانه  
تختت پالت کشیده و نون ساکن یعنی میان تخت  
و آن کیسه در آن است با شکر در آن  
کنند و بر کمر بندند -  
پان - اول پالت کشیده و نون زده یعنی کلاه  
تبییه آمده یعنی در محل آگاهیدن و تاکید دگاری  
و امری بکار برنده نون بطریق امر باشد و خواه بشود  
نمی و نون بخوش طبعی و خواست و خواه بصدرت  
و جد و امر بشتاب کردن هم هست  
یعنی بشتاب و عجل باش  
پاون - اول پالت کشیده و فتح و او و نون زده  
سودت است که در دو و خرابی حاجت و آشنای  
آن در آن میگویند و گویا از فرج زمان یعنی موضع  
جاء ایشان هم هست و کبر و اولیفت زنده و زنده  
نام گاه اول است از جمله پنج وقت جماعتی که در وقت  
قرار داده بود و تا بیان او میگردند -  
پامیان - اول پالت کشیده و سیم پالت کشیده  
و نون زده نام برادر ابراهیم علیه السلام بود و در وقت  
سوزانیدن اجسام و تباس و محقق شده و نام زید  
فرعون هم بود این لغت نیز صحیح است -  
پامیان - اول پالت کشیده و سیم پالت  
کشیده و فتح و او در اسی ترشست پالت کشیده  
و نون زده و طلا و کبر را گویند و بعضی ولایت  
شام را گفته اند و بعضی گویند نام ولایتی است

پامیان - بفتح اول و سکون دال که در سوره مدثر  
کشیده و نون زده یعنی آینه آمده و آن از نون باز  
گرفتن و بدگیری مروت بودن باشد -  
پامیان - بفتح اول و سکون دال و سکون  
فتح نشانه تختی و کسر زده مبدل و فتح دال ایچ و سکون  
نون و دال ایچ پالت کشیده و نون زده کنایه از زود  
بودن آن که جمعی از قوم اساکین را ضیافت کرده باشند  
و هم بر پایشان بنشیند  
پامیان - بفتح اول و سیم پالت کشیده  
کشیده و فتح سیم شخص و سکون نون و فتح دال ایچ  
و کات پاری پالت کشیده و نون زده یعنی آینه و  
حالیان و شقیان و برندگان و پشیمان شدگان آمده  
پامیان - بکسر اول و سیم پالت کشیده  
کشیده و کسر سیم شخص بنشانه تختت  
رسیده و فتح و الی سکون نون زده یعنی  
ترسیدن و عجز کردن آمده -  
پامیان - بفتح اول و سکون سیم پالت کشیده  
و دای ایچ پالت کشیده و سکون سیم شخص و دای  
پاری پالت کشیده و نون زده یعنی هر پاسپ است  
بروزن پامیان که سیارات باشند و آن زحل و مشتری  
و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باشد -  
پامیان - بفتح اول و سکون سیم پالت کشیده  
دریم پالت کشیده و نون زده بفتح ایل مطرب  
نوعی از بادام کوهی آمده و تیزی روغن آن از نیت افروز  
گویند در نیت سمانع است صورت با بود -  
پامیان - بفتح اول و سکون سیم پالت کشیده  
زده سیم پالت کشیده و نون زده  
پسته هر دو هر ساعت -  
پامیان - بفتح اول و سکون سیم پالت کشیده  
طای حلی و سیم پالت کشیده و نون زده و نوبت  
که در میان گذرم و جو میرود و آن را قرطبان همی  
گویند بفتح فاق و سکون سیم پالت کشیده و فتح طای حلی  
د سیم پالت کشیده و نون زده یعنی و محفل مکرّم از نیت



پهیز خولسون - بفتح اول و سکون می  
 نموده و هم قاپور سید و کسروم و هم قنیه کشانی  
 بود رسیده و نون زده بفتح یوناست  
 سینه سپهر آسوده کبیر سین معض قنیه  
 تخانی ببول صیده و فتح سین معله سکون نون و فتح  
 موده تخانی و می ترشت زده و آن سبزی است  
 میان پودینه و نفع زبر که چون پودینه را دست نشانی  
 کند سپهر شود چون سپهر است نشان کشان  
 کرده و می آن شده و نیری یا شده چنانکه پیش را یکند  
 کبیر سین منقوطه و می پاری و نین تخانی زده و آن  
 معروف گویند اگر پیش را از سر گیرند در سوزن با قنیه  
 نمند که یک تب ربع داشته باشد بخورد و شفا یابد مجرب  
 است و اگر بگزندگی عقرب و بنور ملا کنند فائده کند  
 و آن بر جانی نام خوانند و نام الملک هم گویند  
 هر و مان - بفتح اول و هم می ترشت بود رسیده  
 و می بافت کشیده و نون زده قلعه ایست در مود معروف نام  
 یا دشاهی بود در یونان  
 هرین - بفتح اول و کسرو می ترشت بنامه تخانی  
 رسیده و نون زده معنی آن از سبب آمده میز او از بل  
 و خوش بفتح می و موده و کشیده کسرو می ترشت  
 بنامه تخانی رسیده و نون زده هم آمده  
 هر آستین - بفتح اول و می بافت کشیده  
 و سکون می موده و می بافت کشیده و سکون سین  
 و کسرو قنیه و تخانی بنامه تخانی رسیده و نون زده کنایه  
 از دریا آمده چه بر خجسته از آن بستر آستین است  
 هر بر افتشان - بفتح اول و می بافت کشیده  
 و سکون می ترشت و فتح موده و سکون قنیه منقوطه  
 بافت کشیده و نون زده معنی آن که می آن آمده و آن بسیار  
 مله میشود و آنرا مشقه بر درخت چیده و خوشه آن زیاده  
 برده و در نیشو بخت و با نعت کردن مردم  
 پوست بکار برند  
 هر از حشان - هزار معلوم و فتح می ترشت  
 بافت کشیده و نون زده معنی هر از حشان آمده که

وزن تک موهانی باشد و آن بسیار بلند میشود و آنرا  
 می پچه و معنی هر از گوست چشمان معنی آن کشنده و ترش  
 آن زیاده برده و آنرا نیشو برای و با نعت پوست و مردم  
 هزار و حشان - هزار معلوم و آن می بافت کشیده  
 و سکون سین معض و نون قنیه بافت کشیده و نون زده  
 معروف است و نیز بلبل را گویند که تباری می کشد و آنرا  
 هر از حشان - بفتح اول و می بافت کشیده و سکون  
 می ترشت و فتح موده و سکون سین معض و نون قنیه  
 بافت کشیده و نون زده معنی هر از حشان آمده که بلبل باشد  
 بیازی عند سبب خوانند  
 هر از حشان - بفتح اول و می بافت کشیده و سکون  
 می موده و فتح می ترشت و سکون نون قنیه و نون زده  
 کشیده و نون زده معنی هر از حشان آمده هزار معلوم و فتح موده  
 منقوطه بافت کشیده و نون زده که هر از حشان است و آن تک  
 موهانی است بسیار بلند میشود و در تخانی می پود و خوشه آن  
 برده و در نیشو بخت و با نعت کردن مردم بکار برند  
 هران - بفتح اول و سکون می موده و می بافت کشیده و نون زده  
 نفع هران آمده که آنرا مردم و هر ساعت می کشند  
 هر و مان - بفتح اول و می بافت کشیده و نون زده  
 زده معنی هران آمده که تباری لسان گویند  
 هرست و آن - بفتح اول و سکون سین معض  
 و هم قنیه و نون بود رسیده و آن بافت کشیده  
 و نون زده نام یا دشاهی بود در آذربایجان بسیار  
 ملان که پادشاه اول ملک آذربایجان هست گویند  
 آذربایجان نام و تاجی است که تبریز شهر آن ولایت  
 است و بعضی گویند شهر آن است که از زبانی آن شده  
 شهر عشق آنکه که از غور که آن ولایت از غور محو و آن  
 جان که یکی از حلال آذربایجان است این فرض آمده  
 فرمود که هر یک از مردم او یک دامن خاک بیاورد و آنجا  
 بریزد و در نفس او بکوبد آن خاک را آورد و در بخت تمام  
 مردم لشکر او هر یک دامن خاک بیاورد و در بخت تمام  
 عظمی بود رسیده نام آن پشته را آذربایجان کرد و چه  
 آذربخت ترکی معنی بلند است و با بایکان معنی بزرگوار

و حشان بعد از شری با پیشه مشهور بود با بکون گوید و  
 سرب آذربایکان آذربایجان از حلال تیر سرب است  
 هشت لسان - بفتح اول و نین منقوطه قنیه  
 قنیه ساکن و هم می بافت و سکون سین معض و نون قنیه  
 قنیه بافت کشیده و نون زده معنی هشت لسان آمده که  
 کنایه از هشت هشت است  
 هشت و مان - بفتح اول و نین منقوطه و نون قنیه  
 ساکن و فتح موده و می بافت کشیده و نون زده  
 نام گیاهی است و بعضی دیگر گل خیری سا که خدای باشد  
 نامند و بعضی گویند خدای طیر است و خیری کبیر  
 نفع بنامه تخانی ببول رسیده و کسرو می ترشت  
 بیاض می رسیده معنی است که انواع آن بسیار  
 است یکی از آنها سیاه رنگ است با شد و آن  
 را خیر می خوانند گویند و دیگر می نقش است  
 و آن ما بخت رنگ خوانند و نون زده دیگر  
 در سرح است و آن حواس که بسیار  
 و یک نوع زده است و آن خیر می شیرازی  
 گویند نقر سبب مانع باشد  
 هشتن - کبیر اول و سکون نین  
 و فتح قنیه و نون زده معنی آن گذاشتن  
 در بائی کردن و آن نین آمده  
 هشت سبیل رضوان - بفتح اول  
 و نین منقوطه و نون قنیه ساکن و فتح  
 باسه جز و سکون قنیه تخانی و فتح موده  
 و کسرو موده و فتح موده ترشت و سکون موده  
 منقوطه و او بافت کشیده و نون زده کنایه  
 هشت هشت آمده  
 هشتیدن - کبیر اول و نین منقوطه  
 بنامه تخانی موده رسیده و فتح موده و آن بافت  
 و نون زده معنی آن گذاشتن و فرود گذاشتن  
 در با کردن و آن نین آمده  
 هشت احتقان - بفتح اول و نون  
 و نون قنیه ساکن و هم موده و سکون

خاسته شد و ثنایه فوقانی بالغا کشیده  
 و چون زده کنایه از هفت که کعبه آمد که در  
 شتری در پنج و آفتاب و زهره و عطارد و مریخ باشد  
 هفت الیوان - بفتح اول و فاء ثنایه فوقانی  
 ساکن و فتح هزه و سکون لام و و او بالغا کشیده و چون  
 زده کنایه از هفت که کعبه آمد که در نگارنگ آمده و  
 طامی را نیز گویند که از آسمان بجهت عیسی السلام  
 نازل شده و آن نان و نمک و ماهی و سرکه و عسل  
 در دهن و تر بود که شتری خوردنی باشد  
 هفت الیوان - هفت معلوم و فتح هزه و سکون  
 ثنایه فوقانی و و او بالغا کشیده و چون زده کنایه از هفت  
 فلک آمده که فلک زحل و فلک مشتری است  
 و فلک مریخ و فلک شمس و فلک زهره  
 و فلک عطارد و فلک قمر باشد  
 هفت بر او را - بفتح اول و فاء ثنایه فوقانی  
 ساکن و فتح هزه و سکون لام و و او بالغا کشیده  
 و چون زده کنایه از هفت که کعبه آمد که در نگارنگ آمده و آن هفت است  
 که از آسمان نازل شد و آن هفت است که از آسمان نازل شد  
 و آن هفت است که از آسمان نازل شد و آن هفت است که از آسمان نازل شد  
 آن از جمله چهل و هشت صورت فلک البروج  
 است و دب اکبر همان است  
 هفت بنیان - هفت معلوم و فتح هزه و سکون  
 و سکون نون و ثنایه فوقانی بالغا کشیده و چون زده کنایه از هفت  
 هفت بنیان است  
 هفت ثمان - هفت معلوم و فتح ثمان و ثمان  
 و نون بالغا کشیده و چون زده کنایه از هفت که کعبه  
 آمده و آن هفت است که از آسمان نازل شد و آن هفت است که از آسمان نازل شد  
 و آن هفت است که از آسمان نازل شد و آن هفت است که از آسمان نازل شد  
 و هفت اختیار را نیز گویند که عبارت از قلوب و هفت  
 و او را و ابدال و افعال و نیاید گویند اینها هفت  
 و پنجاه و شش کس اند بر شش مرتبه صد و  
 ایشان در یک مرتبه باشد و چهل در یک مرتبه و هفت  
 در یک مرتبه و پنج در یک مرتبه و یکی در یک مرتبه و یکی در یک مرتبه

است و ثنایه همان است و قوام عالم  
 برکت و جود ایشان است  
 هفت حیرت آگون - هفت معلوم و فتح حیرت  
 و سکون ثنایه فوقانی و کسر راء و شش و هزه بالغا  
 کشیده و سکون موحده ثنایه و فتح کان پارسی بر او رسیده  
 و چون زده کنایه از هفت که کعبه آمد که در نگارنگ آمده و آن هفت است  
 هفت خاتون - هفت معلوم و فتح خاتون  
 کشیده و فتح ثنایه فوقانی بر او رسیده و چون زده کنایه از هفت  
 کنایه از هفت که کعبه آمده که در نگارنگ آمده و آن هفت است  
 شمس و زهره و عطارد و مریخ باشد  
 هفت خوان - هفت معلوم و فتح خوان  
 و او را و سکون لام و و او بالغا کشیده و چون زده کنایه از هفت  
 یکی و فتح کی که کعبه آمده که در نگارنگ آمده و آن هفت است  
 برای غلامی او سیرت در آشنای راه چند بر او رسیده  
 کشت و هفت روز با نذران - هفت معلوم و فتح کشت  
 نجات داد و آن هفت خوان هم میگویند بسبب آنکه  
 از هر شتری که میگردد شکر از آن معانی و میباید  
 میکرد و دوم عقیده راه رویند و بود چون از بیاب  
 پادشاه توران زمین خواهران اسفند بر او رسیده  
 رویند و در هر بند کشیده بود و اسپند یار و آن ایام  
 در بند بود همین که نجات یافت از راه عقیده هفت  
 خوان رفته بلایای که در راه پیش می آمد و نجات کرده  
 خود را بر وسیله که بود بدو آن قلعه نجات بخدعه و  
 فریب از بیاب را با معنی از مردم او کشت و خواهران  
 خود را خلاص کرد و بعضی گویند این هر دو عقیده یکی است  
 و آن هفت منزل است میان ایران و توران  
 هفت و او را - بفتح اول و فاء ثنایه فوقانی  
 ساکن و و او بالغا کشیده و فتح و او بالغا کشیده  
 و شش بالغا کشیده و چون زده کنایه از هفت که کعبه  
 آمده و او را و ثنایه فوقانی بالغا کشیده و چون زده کنایه از هفت  
 کنایه از هفت که کعبه آمده که در نگارنگ آمده و آن هفت است  
 و پارسی هفت او رنگ خوانند و آن بصورت  
 فرس است و تپان می گویند آن از جمله

چهل و هشت صورت فلک البروج  
 و دب اکبر همان است  
 هفت و کان - هفت معلوم و فتح و کان  
 پارسی بالغا کشیده و چون زده کنایه از هفت که کعبه  
 آمده که هفت اقلیم باشد و آن یک هفت از هفت هفت  
 ربع سکون است چنانکه گویند کشور اول کشور  
 دوم و هر کشوری که کجایی تعلق دارد کشور اول و دوم  
 اول باشد بر مل و آن هفت استان است و دوم  
 بیشتر و آن هفت استان است سوم بر مریخ و آن  
 ترکستان باشد چهارم با قنار و آن عراق و آسمان  
 است پنجم زهره و آن ماوراء النهر است ششم  
 کعبه و آن روم باشد هفتم قمر و آن  
 اقصای بلاد شمال است  
 هفت رشتان - هفت معلوم و فتح رشتان  
 و سکون نون و ثنایه فوقانی بالغا کشیده و چون زده کنایه از هفت  
 زده کنایه از هفت که کعبه آمده که در نگارنگ آمده و آن هفت است  
 و آن زحل و مشتری و مریخ و شمس و  
 زهره و عطارد و قمر باشد  
 هفت رقع او کن - هفت معلوم و فتح رقع او کن  
 قرش و سکون قاف و فتح عین جمله و کسر هزه  
 و فتح هزه و سکون حال ایچ و فتح کان و نون زده  
 کنایه از هفت بلایه زمین آمده و او کن خاک رنگ را  
 گویند و هفت هزه رنگ کلبی است زده  
 در تپان معنی اول مرده است  
 هفت زمین - هفت معلوم و فتح زمین  
 و کسر هم ثنایه فوقانی رسیده و چون زده کنایه از هفت  
 کشور هفت اقلیم آمده و کشور بر وزن هفت  
 اقلیم است که یک هفت از هفت هفت ربع سکون  
 باشد چنانکه گویند کشور اول کشور دوم و هفت اقلیم  
 اول و اقلیم دوم و هر کشوری که کجایی تعلق دارد کشور  
 اول که اقلیم اول باشد بر مل و آن هفت استان  
 است و دوم بیشتر و آن هفت استان است و سوم بر مریخ و آن  
 ترکستان باشد چهارم با قنار

۱۰۱

بادان عراق و خراسان است پنجم نیز همان بود  
 ست ششم بعد از ذکر روم باشد و منتم  
 بقبر و آن اقصای بلاد شمال است -  
 هفت سلطان - فتح اول و ثانی و ثانی ساکن  
 و غم سین سمن و سکون لام و طای علی بالف کشیده  
 و نون زده کنایه هفت کوب آمده که در علم شتری و  
 مرغ و شمس و زهر و عطا و قمر باشد و نیز سلطان شمس  
 علیه السلام و سلطان اسیرا هم او هم و سلطان با نیرید  
 بطای و سلطان ابوسعید ابوالخیر و سلطان محمود غسانی  
 و سلطان سمرقانی و سلطان اسمعیل سامانی را گفته  
 هفت شاد و روان ادرکن - هفت معلوم  
 ششم سقوط بالف کشیده و فتح دال و سکون ای  
 قرشت و دوا بالف کشیده و کسرتون و فتح چو و سکون  
 دال با جرد و فتح کاف و نون زده یعنی هفت رفته اکت  
 آمده که کنایه از هفت طبقه زمین باشد -

هفت مردوان - هفت سدرم و فتح میم و سکون  
 رای سده دال با جرد بالف کشیده و نون زده یعنی هفت  
 آمده که کنایه از هفت کعبه است و آن کعبه ها و کعبه  
 و شمشاد و مرو شمس و برنوش و شادوش و مرو شمس  
 که شبان است و اختیار را نیز گویند که قطب و غوث و  
 اختیار بر دال و اوتار و نقبا و نقبا باشد گویند اختیار  
 و پنجاه و شش اندر شش مرتبه سده از ایشان در  
 یک مرتبه می باشند که بجای اند و چهل و یک مرتبه که نقبا باشند  
 و هفت و یک مرتبه که اول آنرا و پنج و یک مرتبه که ابرال باشند  
 و سده و یک مرتبه که اختیار را ندیک و یک مرتبه که غوث است  
 و بالاتر ازینها قطب است و قوام عالم بوجود اینها است  
 هفت ممر و زمین - فتح اول و ثانی و ثانی  
 ساکن و غم میم و سکون لام و طای علی بالف کشیده  
 و نون زده کنایه هفت کوب آمده که در علم شتری و  
 مرغ و شمس و زهر و عطا و قمر باشد و نیز سلطان شمس  
 علیه السلام و سلطان اسیرا هم او هم و سلطان با نیرید  
 بطای و سلطان ابوسعید ابوالخیر و سلطان محمود غسانی  
 و سلطان سمرقانی و سلطان اسمعیل سامانی را گفته  
 هفت شاد و روان ادرکن - هفت معلوم  
 ششم سقوط بالف کشیده و فتح دال و سکون ای  
 قرشت و دوا بالف کشیده و کسرتون و فتح چو و سکون  
 دال با جرد و فتح کاف و نون زده یعنی هفت رفته اکت  
 آمده که کنایه از هفت طبقه زمین باشد -

هلال مشطران - کسرا اول و لام بالف کشیده  
 و کسرا لام و غم میم و سکون نون و فتح ثانی و ثانی در کس  
 عای سحر و رای قرشت بالف کشیده و نون زده کنایه  
 از خوش صورتان و صاحب سستان آمده -

پلوی حسین - پنجم اول و لام بر او رسیده و کسیریم  
 با رسی ثباته تختانی رسیده و نون زده یعنی رسیانی  
 آمده که در روزهای عید جشن از بجای او نیز نون زده کنایه  
 که کان بران نشینند در هوا آید و روز -

پلورن - فتح اول و لام و سکون ناد و غم زای  
 بر او رسیده و نون زده یعنی نفا شینا باشد که بر اطراف  
 خانه و غیره نقش کنند -

پلیون - فتح اول و سکون لام و فتح های مد  
 و سکون لام ثانی و غم ثباته تختانی بر او رسیده و نون  
 زده یعنی زهر آور آمده یعنی نفا شینا باشد که بر اطراف  
 خانه و غیره نقش کنند -

همادیمان - فتح اول و میم بالف کشیده و کسرا دال  
 با جرد و رای علی بالف کشیده و نون زده یعنی کلیات آمده  
 که در برابر برزخیات است -

و بعضی گویند نام ولایتی است که پدر سواد و نون یک گاو  
 یا دوشه آن ولایت بود و گفته اند که گاه ولایت است  
 و چا و مان نام پادشاهی هم بوده -

هماون - فتح اول و میم بالف کشیده و فتح دوا و نون  
 زده نام کوهی آمده در ایران

همای بریسه وین - پنجم اول و میم بالف کشیده و کس  
 ثباته تختانی و فتح موهه تختانی و سکون ثباته تختانی و فتح  
 نفا سقوط و کسرتون سبده و وین با کسرا دال با جرد معلوم  
 کنایه از سسرور کائنات محمد مصطفی صلی الله  
 علیه و آله وسلم آمده -

هم ایرون - فتح اول و سکون میم و فتح چو و سکون  
 ثباته تختانی بر او رسیده و نون زده یعنی همین دم و همین  
 زمان و همین ساعت و همین نفس و همین آمده چلیب  
 یعنی این زمان و این دم و این ساعت و این نفس باشد یعنی  
 یک ناگاه هم بنظر آمده و یعنی گفت اندایدون و فتح  
 چو یعنی اکنون آمده که این زمان و کمال باشد و کسیر  
 چو یعنی این چنین و اینجا و این زمان و  
 و این دم و این ساعت آمده بود -

همداستان - فتح اول و سکون میم و دال با جرد  
 بالف کشیده و سکون سین سده و ثباته فرغانی بالف  
 کشیده و نون زده یعنی دو کس آمده که با هم سخن کنند  
 و حکایت گویند و صحبت دارند و معنی موافق و متابع  
 و همراز هم هست و معنی ساحی و شاکر و جو رسد و رانی  
 شدن و شاکر بودن و نور رسدگر دیدن هم بنظر آمده -

همداستان - فتح اول و سکون میم و فتح دال با جرد  
 و سکون سین سده و ثباته فرغانی بالف کشیده و نون  
 زده مع هوست است که بنشینان و خریکان و  
 همکاران و رفیقان و همسران و دو گاه آن باشند  
 و حضرت همداستان هم هست که موافق و متابع و همراز  
 باشد و نیز دو کس ساگویند که هم جو رسد سخن کنند  
 و حکایت گویند و صحبت دارند و معنی ساحی و شاکر  
 و نور رسدگر رانی شدن و شاکر بودن و نور رسدگر دیدن  
 هم بنظر آمده و همداستان دوست پرستند

نیز گفته اند

**همسیران** - بفتح اول و سکون میم و کسر سیم و شش  
 ثنایه تخیالی رسیده برای ترش است کثیره و نون نه  
 آمده می تخیالی تخیالی بران گیر معانی رفته باشند  
**سحران** - بفتح اول و سکون میم و کسر سیم و شش  
 بالکثیده و نون ثانی ده معنی هر دو برابر همسر آمده  
**سحکان** - بفتح اول و سکون میم و کات پارسی بافت  
 کشیده و نون زده معنی همه جمع آمده  
**سحکان** - بفتح اول و سکون میم و کسر کات پارسی  
 و نون نه کشیده و نون ثانی زده معنی گروه در جماعت  
 آمده و معنی هر کس در جمعی و هم چنان و هم چنان  
 و همه و مجموع هم است  
**سحکن** - بفتح اول و سکون میم و کسر کات پارسی  
 ثنایه تخیالی رسیده و نون زده معنی همه جمع آمده  
**سحشین** - بفتح اول و سکون میم و کسر نون  
 و شین منقوط ثنایه تخیالی رسیده و نون زده معنی  
 است که هم یک باشد و صاحب باشند گناه از  
 جمیع آیدگان خلوقات و موجودات هم است  
**سحیان** - بفتح اول و سکون میم و ثنایه تخیالی  
 کشیده و نون زده کسیر باشد طولانی که بر کثرت و زیاد  
 صده و هزاره معنی که در میان هم نظر آمده است  
**سحیدون** - بفتح اول و کسر سیم ثنایه تخیالی رسیده  
 و نون نه ایجاب رسیده و نون زده مخفف هم ایرون  
 اند که معنی همین دم و همین زمان و همین ساعت و همین  
 و همین با هم و اکنون و همین نفس باشد چه ایرون معنی  
 این زمان و این دم و اینجا و اینچنین باشد و معنی همین  
 و یک نگاه هم نظر آمده  
**سحین** - بفتح اول و کسر سیم ثنایه تخیالی مجبول  
 رسیده و نون زده بخت زنده و با نون معنی آلتان  
 آمده که تازی تیز گویند و بجای نون زده می آوریم  
 که سحر باشد فتح های مدوره و کسر سیم ثنایه تخیالی  
 مجبول رسیده و نون زده  
**سحشک جوان** - بفتح اول و کسر سیم ثنایه  
 تخیالی مجبول رسیده و فتح شین منقوط و سکون کات

و فتح هم و دواو بالکثیده و نون زده پخته گیاهی است  
 که برگهای آن همیشه سبز و طعم و ناله می باشد و آن را  
 تازی می گویند گویند در دوا و بکارهای نام یک جزو  
 زدن در می کسیر هم است  
**سحس** - بفتح اول و نون زده معنی نیست آمده که از  
 معنوی شدن است و در تازی با حای خطی در یاد کردن  
 تا قدری کردن آدی را گویند و کسر سیم مدوره و نون  
 زده در لغت شیراز معنی است آمده که  
 در مقابل نیست است  
**سحسین** - بفتح اول و نون بالکثیده و کسر  
 های مدوره ثنایه تخیالی رسیده و نون زده معنی لشکر  
 و هجوم مردان و مد او افغان باشد قوی که لشکر و  
 جاعلی بسیار و او رسیده سیرت باشد  
**سحیان** - بفتح اول و سکون نون و موسوم ثنایه  
 بالکثیده و نون زده معنی ایشان آمده و آن در تازی  
 است و در تازی که در گویند سیرت است و در تازی  
 کنند و چیز را در آن نهند و زینبیل در و لیشانی از گویند  
 و سحر که در جوی تازانند  
**سحیدان** - بفتح اول و سکون نون و کسر سیم ثنایه  
 تخیالی رسیده و نون زده ایجاب و نون زده معنی بر جان  
 و بر آوردن آمده  
**سحسسان** - کسر اول و سکون نون و اول ایجاب  
 و سیم سحس بالکثیده و نون زده خنجره سحر  
 آمده و هندستان سحر و سحر است و آن کثیت  
 و سحر که در تازی ایجاب باشد و در سحر است که  
 سحر و سحر و سحر است  
**سحس** - بفتح اول و سکون نون و فتح هم  
 ایجاب رسیده و نون زده نام قلم خطی است  
**سحس اول و سکول** - کسر اول و سکول  
 نون و فتح هم ایجاب رسیده و کسر ثنایه تخیالی  
 و موسوم ثنایه تخیالی بالکثیده و کسر سیم ثنایه  
 ثنایه تخیالی رسیده و نون زده کنایه از کوبیدن

آدمه که کات او فلک سحس است و ثنایه شش  
 مدلوله آن را بحد و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر  
 سحر و سحر  
**سحس اول و سکول** - کسر اول و سکول  
 نون و فتح هم ایجاب رسیده و کسر ثنایه تخیالی  
 و فتح هم ایجاب رسیده و نون زده معنی سحر و سحر  
 و کسر اول ایجاب و کسر نون معلوم باشد سحر و سحر  
 آیه که کنایه از سحر است  
**سحسین** - کسر اول و سکول  
 نون و فتح هم ایجاب رسیده و کسر ثنایه تخیالی  
 و اول ایجاب و سکون سحر و ثنایه تخیالی بالکثیده  
 و کسر نون و شین منقوط ثنایه تخیالی رسیده و نون  
 زده کنایه از سحر است  
**سحسین** - بفتح اول و سکون نون  
 کات پارسی بالکثیده و فتح سیم و کسر سحر و سحر  
 سحر و سکون نون و لام بالکثیده و نون  
 زده کنایه از سحر است  
**سحسین** - بفتح اول و سکون رسیده و سکون  
 پای پارسی و فتح سیم و نون زده بخت زنده و یا زنده معنی  
 بر آمده که تازی و سحر است  
**سحسین** - بفتح اول و سکول رسیده و سکول  
 خای تیز و فتح ثنایه تخیالی و نون زده معنی بر کشیدن  
 و بر ن کشیدن و آمدن و پیدا شدن باشد  
**سحسین** - بفتح اول و سکول رسیده و سکول  
 حانیه ثنایه تخیالی رسیده و فتح نون ایجاب و نون زده  
 معنی بر کشیدن و بر ن کشیدن و پیدا شدن آمده  
**سحسین** - بفتح اول و سکول رسیده و نون زده  
 بالکثیده و نون زده معنی تزیین شکفته آمده و آن  
 کلی است سحر و سحر که سحر است  
**سحسین** - بفتح اول و سکول رسیده  
 و شین منقوط بالکثیده و کسر نون ایجاب و نون زده  
 رسیده و فتح هم ایجاب و نون زده معنی تزیین  
 شدن است و سحر و سحر است

**موش و اشن** - بفر اول بود مجهول رسیده و سکون تین سقوط و داد بافت کشیده و فتح تاسی پاری و نون زده یعنی موش آمده و موش عبارت از آن است که فیسی از حواله عالمه غایب شود و سالک با عالم آسانی وصول یا بد و بعضی از معنیات مشابه کند و این معنی با اختیار اوست و موقوف است بفرود آمدن تین و این ماکشفت و ماکشفت گویند.

**پوشیدن** - بفر اول بود مجهول رسیده و کسر تین ترشت بنشانه تهمانی رسیده و فتح دال و کسر نون زده یعنی نقل کردن آنکه چه پوشش معنی عقل هم آمده است.

**موقار یقون** - بفر اول بود رسیده و فلان کشیده و کسر ای ترشت بنشانه تهمانی رسیده و فتح قاف بود رسیده و نون زده بفتح رومی نام دوانی است که آن را دای رومی گویند و آن صبی با طرد سوز برنگه ساق بعد اوی و بیانی از روان در تمام جزیره حرق نشمارا بخید باشد بول و پیش براند و آن را بیرونه یقون هم میگویند که بعد از کسوف اول بای مطلق باشد.

**سومال** - بفر اول بود مجهول رسیده و معنی بافت کشیده و نون زده نام براد - پیران و سیه است و او در جنگ کتاب بر دست شیر کشیده شد بفتح نون بافت کشیده و فتح مومره تهمانی دوان ابحر و آن کوهی است و بعضی گویند موشی است از فرانس و آنجا شیران دو سه برادر پیران را بچند معان کشت بعد از آن ده پهلوان دیگر از تورانیان بر دست ده پهلوان ایرانی کشته گردید و هم در آن روز گودر پیران را کشتند و در و این جنگ با جنگ و فزاده رخ ناستد لیکن مانده شربت دارد و معرب کتاب در جمله آمده.

**سور** - بفتح اول رداد و نون زده معنی در پیش کرده آمد و سکون زده در راز گویند و در احوال است که در کلمه و کلون زده در راز گویند و در احوال است که در کلمه بسیار داشته باشد و در تازی معنی آهستگی و آرام باشد و بفر ای در و بود و نون زده کلمه

ایست که از براسه آید گویند در تازی خوار سه وسیع عزتی بخوار شدن با ماکشفت سراج ملک و کن

**مستان** - بفتح اول و سکون نشانه تهمانی و نشانه تهمانی بافت کشیده و نون زده معنی کذب و در و رخ کرده و کسر ای مومره بنشانه تهمانی رسیده و ای ترشت بافت کشیده و نون زده هم آمده است.

**سیرون** - کسر اول بنشانه تهمانی مجهول رسیده و فتح مای ترشت بود رسیده و نون زده نومی از تازی و آن ماعربان قصب خوانند و آن محکم و میان پرید باشد گویند اگر بار گل آن بگوش کسی رده آن ماکر کند و گل آن بر پشه برنده می ماند.

**سکول** - بفتح اول و سکون نشانه تهمانی و فتح کاف و سکون لام و فتح مومره تهمانی و سکون سیر و معنی مومره تهمانی و نون زده کنایه از مردن و وفات بافتن آمده.

**سکول** - بفتح اول و سکون نشانه تهمانی و فتح کاف و کسر لام و ای ترشت و سکون نشانه مومره و نون زده کلمه کنایه از بیعت بهشت آمده در فرنگی بجای بیعت بهشت بدین آمده بین آمده است.

**سپیدان** - کسر اول بنشانه تهمانی رسیده و کسر لام بنشانه تهمانی رسیده و فتح دال ابحر و نون زده معنی بزرگداشتن و ترک دادن و فرزند اطفال آمده.

همه تر فرود و خفتن - کسر اول بنشانه تهمانی مجهول رسیده و فتح سیم و کسر مومره سبد و تر فرود خفتن معنی کنایه از کوه چله و ترودیر کردن آمده.

**سین** - کسر اول بنشانه تهمانی رسیده و نون زده معنی زود و شتاب و تحصیل که در جمل تا کید و امر گویند یعنی زود باش و شتاب و معنی سیلاب هم آمده و بعضی گویند این معنی تازلیت.

**سینا** - کسر اول بنشانه تهمانی رسیده و نون بافت کشیده و کسر مومره تهمانی بنشانه تهمانی رسیده

و نون زده معنی شتاب زودگی و تحصیل آمده.

**سور** - بفتح اول و نون نشانه تهمانی بود رسیده و نون زده معنی شتاب آمده مطلقا و بعضی گویند سورن شتر ماز است و اجازه شتر با قوت ساگویند و بعضی سورن شتر بزرگ ساگویند و هر دو بزرگ را نیز گفته اند و اسپا سورن تر خوانند.

**چشمه نوزدهم** - کسر سوم فلزم شنیدن کتاب هفت فلزم در بیان های در و یا ۱۰ و ۱۱

**پارو** - اول بافت کشیده و فتح مای ترشت بود رسیده نام زن اندروس آمده است بفتح هر دو سکون نون و فتح دال ابحر و فتح مای ترشت بافت کشیده و سین معنی زده و بار و جزیره داشت در میان دریا و شبها آتش فروختی تا اگر در س بجز روح آتش نشکند آمدی و پیش بار و رفتی یک غیب بدی شد آتش با کشت و اندوس در میان دریا کم شد و هر دو

**پارو** - اول بافت کشیده و فتح مای پاریسی با رسیده هر چیز زدن و زشت و بد را گویند و شخصی را نیز گویند که در جرت در یکی از دو مانده و خاموشی و دانه شده باشد و معنی سرگشته و خیزد و محتر هم آمده و راز نیز همین معنی دارد بای در و بافت کشیده و زای پاریسی زده بر نید ساو - بفتح اول و سکون رای ترشت و کسر نون بنشانه تهمانی رسیده و سکون دال ابحر و کسر حلف بافت کشیده و او زده معنی پیران فرنگی آمده فتح بای پاریسی و سکون بای عطی و سیم بافت کشیده و سکون نون و فتح مای سکون رای سکون و فتح مای سکون و نون و کاف پاریسی زده و آن کتابی است در آداب جهان داری از تصنیفات سدابا که بجهان آورده اند پیغمبر سید امت از پیغمبران هم آمده.

**چرو** - بفتح اول و ای ترشت و او زده معنی مردم تجار و دیر آمده و در تازی معنی زون بافتن هر چه کسر اول و رای سکون بنشانه تهمانی رسیده و او زده معنی شهر هرات آمده و آن شهری است

سر وقت در ملک خراسان گویند سنگتراشانی آن  
 شهر بوده و کسریای بود و در ایام ترشست تهمانی  
 بپوشید و قلع و قمع او مشون بپرات ساز گزیدند  
 و در قلع و قمع او نیز مانند وزن کاشیدند  
 نیز گفته اند  
 پنجم اول و پنجم نهم بود و در سید  
 یعنی نهم و دیر و پنج آمده  
 پنجم اول و سکون سینه شخص در قلم  
 نشانه زمانی بود سیده یعنی دانش و سخن سید  
 نامه مانند دانشند آلوده نشانه و پیرو و معنی می باشد  
 در شی و حکایتی به شایم آمده و شخصی را نیز گویند که  
 و احزاب پیروی کند  
 پنجم اول و شین متوط بود و سیده یعنی  
 بر عمل و عقل و ذهن و تریکی آمده و قلم و معاصر  
 نیز گفته اند  
 هفت با نو - پنجم اول و فاشانه زمان ساگر  
 و نود و تهمانی بالفت کشیده و پنجم نون بود و سیده کتاب  
 از هفت کوب آمده که در عمل و شتری و در سنج و شمس  
 و در هر دو معاصر و در فاشانه هفت اشکان پنجم هفت  
 از دو هفت آینه و هفت پرور و هفت چشم جریخ  
 و هفت چشم خراس و هفت خاتون و هفت زعفران  
 و هفت در پنجم وال با جید و هفت رشتان و هفت سلطان  
 و هفت شمع و هفت طفل جان شکر و هفت گیسو  
 و هفت حراب ملک و هفت مشط و هفت سوزن  
 و هفت ترا و فلک و هفت لقطه تر گویند  
 نهم اول و لام بود و سیده یعنی سر سالی  
 آمده که فلان در روز هید و عین از جای او زنده و بران  
 نقشه در هر آنچه بود و نوعی از شفا لوجم باشد  
 آن رشتا لوانی گویند نهایت بر آب و شیرین بپوشند  
 پنجم اول و کسر لام نشانه تهمانی رسیده  
 در پنجم بود و سیده و در هفت نشانه و پانزده یعنی  
 آنچه آمده آن سوره ایست سرون  
 پنجم اول و کسر لام نشانه تهمانی رسیده

و در زده یعنی سیدی آمده که در چوب نون باشد  
 در آن کشند و پنجم ای مدسه و سکون لام و قلع و قمع  
 و در زده و کسریای مدسه و لام نشانه تهمانی رسیده  
 زده هم بدین آمده  
 پنجم اول و سکون سیم و قلع و قمع  
 در ای ترشست بالفت کشیده و پنجم نهم بود و سیده  
 کنایه از پنجم نون و با بر قدر آمده  
 پنجم اول و سکون نون و پنجم نون  
 بود و سیده یعنی کافر آمده و خیر نون و قلم ساگر  
 پنجم اول و سکون نون و پنجم نون  
 ایچ بود و سیده و کسر نشانه تهمانی و نون معلوم یعنی غلام  
 بود - پنجم اول و در زده یعنی نون و آب و سیدی  
 که در نون و جرات بر می آید و آب زده بدین زخم و جرات  
 را نیز گویند و پنجم اول یعنی آه و نفس باشد و کسریای  
 که از برای آنگاه بدین چیز کار کردن گویند و در تهمانی  
 او باشد که غیر قریب است  
 پنجم اول بود و سیده و در تهمانی نشانه یعنی  
 و نون آمده و پنجم اول و سکون سیم و کسر نون نشانه  
 تهمانی رسیده و آن در نون است که در نکاح گیر و پنجم  
 و هر دو یکی را بود باشد  
 پنجم سیم و پنجم پنجم و پنجم پنجم  
 هفت قلم در بیان ای مدوره و ای دور  
 پنجم اول و نون و ای مدوره و ای دور  
 یعنی هر چیز ترشست و نون آمده و شخص را نیز گویند که قدرت  
 در یکجا فرزند و خاموش و در آن شده باشد و یعنی ترشست  
 و غیر و پنجم آمده و در آن ترشست یعنی سیم و ای دور  
 با گره - اول بالفت کشیده و سکون کاف و قلع و قمع نهم  
 ترشست و ای مدوره زده یعنی شخصی آمده که در حرف نون  
 و دانش بگیرفته باشد و تهمانی آنگاه لکن خوانند  
 با گله - اول بالفت کشیده و سکون کاف و قلع و قمع لام  
 ای دور زده یعنی با گره آمده و آن شخصی است  
 که زبانش در حرف نون بگیرفته باشد و تهمانی آنگاه  
 با ل - اول بالفت کشیده و قلع و قمع لام و ای دور زده

سیمی خرم ماه آمده و آن علقه مدیره ایست که شبها  
 از چهار دور ماه سیم میرسد چنانکه ماه مرکز آن دایره میگردد  
 و نوعی از سیم کوبی است بنامیت پر ب که بجای قلع و قمع  
 مشطها سوزد و در دم مفید و ملحق و بدینا شد و نیز گویند  
 و مطلق رنگ و نون سیم گفته اند و معنی قرار گرفتن  
 آرام یا قلع هم آمده  
 با همراه - اول بالفت کشیده و سکون سیم و ای ترشست  
 یا لغت کشیده و نون سیم و در هر دو و کسریای همراه  
 آمده که رفیق نون باشد  
 با سواره - اول بالفت کشیده و سکون سیم و ای ترشست  
 کشیده و قلع و قمع نون و ای مدوره زده - سیمی  
 همواره آمده که پیوسته و همیشگی باشد و معنی بر پای  
 و یک طریق و هموار باشد یعنی پستی و بلندی نون  
 پانزده - اول بالفت کشیده و کسر نشانه تهمانی و قلع  
 نون و ای مدوره زده و مخفف هر آینه آمده که معنی ناپا  
 و نا علاج و ناپا باشد و بیشک اول و قلع و قمع نون  
 و در تهمانی علی کل حال خوانند و معنی ناپا و در سیم  
 پانزده - اول بالفت کشیده و کسر نشانه تهمانی پانزده  
 حلی رسیده و قلع نون و ای مدوره زده و معنی پانزده  
 آمده که مخفف هرگز است که ناپا و نا علاج و ناپا  
 بیشک اول و قلع و قمع  
 پنجم - پنجم اول و سکون سیم و قلع و قمع دال ایچ و دال  
 مدوره زده یعنی نون آمده که هفت و ده باشد با گره  
 اصل این هفت و در بود بجای او و کسریای او و در  
 زده شد پس نشانه تهمانی نیز را معنی کرد و نون نون  
 و نون نیز نون است که بجای نون بود و ای مدوره زده  
 و در قلم هفت مفصل بیان خواهد شد  
 هفت - پنجم اول و سکون دال ایچ و قلع و قمع  
 اشین متوط و ای مدوره زده معنی پنج آمده و آن  
 ایست که در سر و در مستان نون میشود  
 پنجم - پنجم اول و سکون دال ایچ و قلع و قمع  
 تهمانی و ای مدوره زده و جلال است پر دست  
 و با دال حرام خردا گویند و چون آن با خرد

بر تکان رانایع است -

پاره - بغم اول و فتح دال ابجد و پای دوره زده بود  
 راست دور است آند چنانچه سیده نافع و باطل و بر زود  
 گویند و معنی نماید هر چند آند که نقیض نفعان است -  
 بدینیه - بفتح اول و کسر اول ابجد ثبوت و تقاضای سیده  
 و فتح نون و پای دوره زده معنی زود پاید آمده که زود بان  
 هر آینه - بکسر اول و پای ترشت بافت کشیده و فتح  
 سین سخص و پای دوره زده معنی آنچه مردم با دولت  
 ترسانند و چون را نیز گویند که در میان از اعدت بر آید  
 و صورتها و چیزها بر آن نصب سازند تا جانوران را بکاف  
 بجانب از اعدت نیاند و بجای کسر پای دوره زده معنی  
 هر آینه - بفتح اول و سکون های ترشت و زود پاید  
 کشیده و کسر ثبوت و فتح نون و پای دوره زده  
 معنی ناچار و علاج دلا پاید و بیگ و سید و زود پاید  
 نیز گویند و معانی علی کل حال همانند و معنی ظاهر و روشن  
 هم بتکسر آمده -

هر آینه - بفتح اول و سکون های ترشت و زود پاید  
 کشیده و کسر ثبوت و فتح نون و پای دوره زده معنی  
 آند که ناچار و علاج دلا پاید و بیگ و سید و زود پاید  
 نیز گویند و معانی علی کل حال همانند و معنی ظاهر و روشن  
 هر آینه - بکسر اول و سکون های ترشت و فتح سوره  
 ثبوتی و پای دوره زده معنی نفع و تشکر آند و نفعی  
 گبران و آتش پرستان را نیز گویند و معنی ماک و خدای  
 آتشکده را نیز گفته اند -

هر آینه - بفتح اول و سکون های ترشت و فتح سوره  
 ترشت بود و مجول رسیده و فتح نون و پای دوره زده  
 زده معنی پیوست آمده و معنی دور دور و دور هم هست  
 و آن سوره بید خانی و یا اسمی باشد که هر روز خوانند -  
 هر آینه - بفتح اول و سکون های ترشت و فتح نون و پای  
 هر آینه - بفتح اول و سکون های ترشت و فتح نون و پای  
 ای دوره زده معنی پیوست آمده و معنی دور دور و دور هم هست  
 بیخاک و زمان جامع شود -

بفتح اول و سکون های ترشت و فتح سوره

منقوط و پای دوره زده معنی عشقه آمده بفتح عین موط  
 و کسر شین منقوط و فتح قاف و پای دوره زده و آن  
 گویا بیست معرفت که بر درختها پیچیده و گاه باشد که درختها  
 خشک گردند و بفارسی عشق بچنان هم گویند و تبارکی  
 خیل المساکین خوانند -

هر آینه - بفتح اول و سکون های ترشت و فتح قاف  
 و فتح لام بیاد رسیده و پای دوره زده نون و کاف  
 صحرائی آمده است و نافع است تا در هر کسوس  
 نیز گویند که بجای پای دوره زده سین سخص باشد -

هر گاه - بفتح اول و سکون های ترشت و کاف  
 پارسی بافت کشیده و فتح ای و پای دوره زده کاف  
 و گویا که از سنگ ساخته باشند و در آن آتش و طوام  
 بزود معنی سردیگ است و گویا که در آن طلا نیزند  
 و معنی گویند آلتی یا خنجر طویله را نیز از بعضی دیگر گفته اند  
 که تیر طویله است و معنی دیگر میگویند هر چه که در آن  
 نیزند هر گاه توان گفت -

هر گاه - بفتح اول و سکون های ترشت و کاف  
 بافت کشیده و فتح ای و پای دوره زده معنی شکر  
 آند که بر کاسی برسد و معنی بجای کاف نون و سین  
 معنی کاف پارسی نوشته اند -

هر آینه - بفتح اول و سکون های ترشت و فتح نون و کاف  
 رسیده و پای دوره زده معنی پیوست آمده و نفعی  
 آن کو بکسر اول و کسرها باشد و بزودی بایل است و بوی  
 عود بکند و بفتح اول و کسرها باشد و بزودی بایل است و بوی  
 هر آینه - بفتح اول و سکون های ترشت و کاف و کاف  
 کشیده و سکون نون و فتح کاف پارسی و پای دوره زده  
 معنی بیارستان آمده که تبارکی در آنست خوانند -

هر آینه - بفتح اول و سکون های ترشت و کاف و کاف  
 کشیده و فتح نون و پای دوره زده معنی هر چه که  
 که بیارستان باشد و تبارکی در آنست خوانند و معنی  
 هم گفته اند و نام کوی تیر است -

هر آینه - بفتح اول و تشدید و فتح های ترشت و کاف  
 دوره زده معنی سوزن کون آمده و معنی سوزن کون

تیر گویند و گیاهی است که در میان گندم و جو رود و زود  
 دارد و کلک و در باشد مانند غوره و متخاش و در آنند و آن  
 آن چند اند و بیاضند و در آن آن سبزی و گیاهی آید و  
 هزار آینه - بفتح اول و پای دوره زده کاف و کاف  
 رای ترشت و ثبوت و قاف ای بافت کشیده و فتح سوره  
 ثبوتی و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره  
 هزار آینه - بفتح اول و پای دوره زده کاف و کاف  
 سکون های ترشت و فتح جم پارسی و سکون سین سخص  
 و فتح سیم و پای دوره زده معنی در شیبی باشد که بیشتر  
 بر پشت آدمی هم رسد و آن سلطان میگویند -

هر آینه - بفتح اول و پای دوره زده کاف و کاف  
 سکون های ترشت و فتح جم پارسی و سکون سین سخص  
 و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره  
 و کسرها را نیز گویند و فتح شین منقوط و زود پاید  
 هر آینه - بفتح اول و کسر پای دوره زده کاف و کاف  
 رسیده و فتح نون و پای دوره زده معنی فرج آند  
 که نقیض فعل باشد و معنی نقیض عیال هم آمده معنی زود  
 که برای زن و زود مقرر کنند و معنی هر روز پیوسته است  
 هر آینه - بفتح اول و سکون سین سخص و فتح قاف  
 قاف و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره  
 گویند که از چوب و نی بافته باشند و بر پشت الا گذارند  
 و بدان غشت و آجر خاک ناشال آن کشند -

هر آینه - بفتح اول و سکون سین سخص و فتح قاف  
 و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره  
 هر آینه - بفتح اول و سکون سین سخص و فتح قاف  
 و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره  
 هر آینه - بفتح اول و سکون سین سخص و فتح قاف  
 و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره

هر آینه - بفتح اول و سکون سین سخص و فتح قاف  
 و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره  
 هر آینه - بفتح اول و سکون سین سخص و فتح قاف  
 و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره  
 هر آینه - بفتح اول و سکون سین سخص و فتح قاف  
 و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره

هر آینه - بفتح اول و سکون سین سخص و فتح قاف  
 و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره  
 هر آینه - بفتح اول و سکون سین سخص و فتح قاف  
 و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره  
 هر آینه - بفتح اول و سکون سین سخص و فتح قاف  
 و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره

هر آینه - بفتح اول و سکون سین سخص و فتح قاف  
 و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره  
 هر آینه - بفتح اول و سکون سین سخص و فتح قاف  
 و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره  
 هر آینه - بفتح اول و سکون سین سخص و فتح قاف  
 و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره

هر آینه - بفتح اول و سکون سین سخص و فتح قاف  
 و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره  
 هر آینه - بفتح اول و سکون سین سخص و فتح قاف  
 و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره  
 هر آینه - بفتح اول و سکون سین سخص و فتح قاف  
 و پای دوره زده کاف ای بافت کشیده و فتح سوره

هفت آهسته - نفع اول و نافع ثانی و نافع ثالثی ساکن  
 و نافع رابع کشیده و کسر ثنایه شمالی برای طبع رسیده  
 و نفع نهم برای دور کردن سحر و جادو و نفع دهم که سینه  
 سینه را بشوید  
 هفت بیرون - هفت معلوم و نفع برای بار سینه  
 سکون برای ترشست و نفع اول ایچره برای سوز زده  
 و شاره و زردی چشم آمده که صلبیه و مشیمیه و شبکیه  
 و چکریه و قریبه و قرینه و نفع باشد که نای از هفت اسنان  
 هم هست و هفت پرده ساز را نیز گویند  
 هفت خزینه - هفت معلوم و نفع برای نفع کسر  
 زای مستقر بنیانه تخمانی رسیده و نفع نون و پای نون  
 زده که نای از هفت عضو باطن آدمی زیاد آمده که آن  
 سینه و دیگر شش و دل و زهره و سپرزند کرده باشد  
 و نای از هفت اسنان هم هست  
 هفت خلیفه - هفت معلوم و نفع برای نفع  
 و کسر لام بنیانه تخمانی رسیده و نفع نون و پای نون  
 کنایه از هفتای روح است که هفت عضو باطنی باشند  
 و آن سینه و جگر و شش و دل و زهره و سپرزند کرده است  
 و کنایه از روح حیوانی و عقل و باهره و سامعه و لاسید  
 و پینه و شامه هم هست و کنایه از هفت اندام و هفت اول  
 اندام و هفت طور دل باشد که اول آن صدر و دوم قلب  
 و سوم شش و چهارم و پنجم جگر و شش و هفتم  
 جگر و شش است و هفت عضو ظاهر را نیز گفته اند که  
 سهرگاه اندامی در وقت سجود یا دیگر که بر زمین گذاشته شود  
 و آن پیشانی و دو کتف دست و دو آرنج و دو مچ و دو پهلوی  
 پا باشد و سینه و ساق و پا هم میگویند که لطیف و ناعم  
 و سرش و کلاب و دو زانو و پانچ و کعبه باشد  
 هفت وانه - نفع اول و نافع ثانی و نافع ثالثی ساکن  
 و نافع رابع کشیده و نفع نون و پای نون و زهره و زهره  
 اش و شوره آمده که آن را از کسب و خوردن با نفع و نفع  
 و اسنان آن بزند  
 هفت واره - هفت معلوم و نفع اول ایچره برای  
 دور زدن عین و سحر و آراسته و زینت کرده و

نور و شید و ویرین آمده و هفت و کسر دال ایچره  
 برای دور زدن کنایه از هفت اسنان و هفت اعظم که  
 که هفت کشور باشند و آن یک عدد از هفت صلبیه  
 باشد و هر کشوری یک کوبی تعلقدار و کشور اول که اعظم  
 اول باشد نون و آن هندوستان است و دوم که  
 و آن خطا و مشن است سوم که سرخ و آن ترکستان است  
 چهارم که آفتاب و آن عراق و فراسان است پنجم که زهره  
 و آن اواراندر است ششم که عطارد و کرم باشد  
 هفتم که آن اقصای بلاد شمال است  
 هفت راه - هفت معلوم و برای ترشست  
 با نفع کشیده و پای دور زده کنایه از هفت پرده  
 چشم آمده که صلبیه و مشیمیه و شبکیه و چکریه و قریبه  
 و قرینه و ملتحمه باشد  
 هفت زرد - نفع اول و نافع ثانی و نافع ثالثی ساکن  
 و نفع دهم سوز و سکون برای سوز دال ایچره  
 و پای دور زده زکس صد رنگ را گویند و نای  
 عبرت منافع گویند  
 هفت علقی - هفت معلوم و نفع برای سوز  
 و لامل و سکون فاد و نای کشیده و نفع نون و  
 پای دور زده کنایه از هفت اعظم و هفت کشور  
 آمده و شرح هفت کشور در وقت هفت ذره بصورت کرم  
 هفت فرشته ایام هفت - هفت معلوم و کسر  
 فاد برای ترشست و سکون شین منقوط و نفع ثنایه  
 و کسر سزه سبده و نفع جزو ثنایه تخمانی شده و با نفع  
 کشیده و کسر سیم و نفع برای دور زدن سکون فاد و نفع ثنایه  
 فغانی و پای دور زده آور با بیل و شاییل و زبیل  
 و غناییل و جراییل و غزاییل -  
 هفت گاه - هفت معلوم و کاف برای نفع  
 کشیده و پای دور زده کنایه از هفت فلک و هفت کشور  
 آمده و شرح هفت کشور در وقت هفت ذره بصورت کرم  
 هفت گره - هفت معلوم و نفع کاف و نفع نای  
 ترشست و پای دور زده یعنی نفع اسنان و کسر نای  
 پاری و برای ترشست زطوری پای دور زده و هفت اطلاق

و هفت کوبید هفت کشور و هفت کعبه که هر کشوری  
 یک کوبی تعلقدار و کشور اول که اعظم اول باشد نون و آن  
 هندوستان است و دوم که سرخ و آن ترکستان است و آن  
 سوم که سرخ و آن ترکستان با نفع چهارم که آفتاب و آن  
 عراق و فراسان است پنجم که زهره و آن اواراندر است  
 ششم که عطارد و کرم باشد هفتم که آن اقصای بلاد شمال  
 است  
 هفت گنجینه - هفت معلوم و نفع کاف پاری و  
 سکون نون و کسر سیم بنیانه تخمانی رسیده و نفع نون و  
 پای دور زده کنایه از طلا و نقره و قلعی و مرصع و آهن  
 مس و برنج باشد  
 هفت مجره - نفع اول و نافع ثانی و نافع ثالثی ساکن  
 و نفع سیم و سکون سیم و نفع سیم و نفع سیم و نفع سیم  
 زده که نای از هفت فلک آمده که فلک زحل و فلک مشتری  
 و فلک مریخ و فلک شمس و فلک زهره و فلک عطارد  
 و فلک کمر باشد  
 هفت مشعل - هفت معلوم و نفع سیم و سکون  
 نین منقوط و نفع عین و لامل و پای دور زده  
 کنایه از سینه سیاره آمده که هفت کوب باشد و آن  
 زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و مشتری است  
 هفت میوه - هفت معلوم و کسر سیم بنیانه تخمانی  
 مجول رسیده و نفع و اور برای دور زده عبارتند از  
 کشمش و طایفی و انجیر خشک و قند و شکاف و قناری  
 خشک و خرمای خشک و انجیر خشک و انجیر خشک  
 هفت نقطه - نفع اول و نافع ثانی و نافع ثالثی ساکن  
 و نفع نون و سکون کاف و نفع طاسی حلی و پای دور زده  
 زده کنایه از هفت کوب آمده که سینه سیاره باشد و  
 آن قر و عطارد و زهره و آفتاب و مریخ و مشتری و زحل  
 است و زهره و آرایش را نیز گویند  
 هفت نینجا - هفت معلوم و کسر نون بنیانه  
 تخمانی رسیده و سکون سیم و نفع نون و نفع نون  
 ثنایه تخمانی و پای دور زده کنایه از هفت اسنان است  
 هفت وانه - نفع اول و نافع ثانی و نافع ثالثی ساکن  
 و نفع دهم نون و نفع نون و نفع نون و نفع نون  
 و نفع دهم نون و نفع نون و نفع نون و نفع نون



آمده که خنود و سوسه و سرسره و سرخی و سفید آب و درک و  
 قالیچه باشد و نیز در زینت که سر آویز و گوشواره و سلسله  
 و حلقه منی و گلونید و باد و نا بنسد و دست برنخن  
 و انگشتری و خنجال است -  
 بطنه رفته - بفتح اول و فاء سکون ای می  
 و فتح رای ترشت و فاء و ای مدور زده یعنی بیست  
 آمده و آن خنود و سوسه و سرسره و سرخی و سفید آب و  
 درک باشد و بعضی بفتح راء قالیچه گفته اند که خوشبوی  
 باشد و بعضی حال عارضی را هم گفته اند که از سرسره بکنج  
 لب یا جای دیگر از سفید گذارند و سفید نم بسته زینت  
 و زینت هم آمده -  
 بچشم - بضم اول و سکون کاف و فتح جیم پارسی و پاس  
 مدور زده یعنی بیست گل و آمده که بازی فراق خوانند  
 و بندش پیکلی نامند -  
 بچشم اول و تشدید و فتح کاف و ای مدور  
 زده یعنی بچشم آمده که جستن گویا باشد و بازی فراق  
 خوانند و بنگ بضم ای مدور و فتح کاف و کاف  
 تانی زده نیز گویند -  
 بلسانه - بفتح اول و سکون لام و نشانه تانی  
 بافت کشیده و فتح نون و ای مدور زده یعنی  
 شاه تره آمده و سرسره آن شاه تره باشد و آن  
 سبزه ایست بقیاست سبزه چشم  
 و در بطن اندکی کف است در و او با یکبار بر بند خنود  
 جرب و خنودش مانع است و تیزی آنرا بقله الملک خوانند  
 بلبله - بفتح اول و کسر لام و نشانه تانی مجبول سبزه  
 و فتح لام و ای مدور زده شود و فتحی است مدور که  
 آن را بر تشدید رای ترشت و گویند و بهترین آن کلام  
 چهارم - بفتح اول و سیم بافت کشیده و فتح راء است  
 ترشت و ای مدور زده یعنی چهار آمده که اندازه و شمار  
 و حساب باشد و مختلف چهارم است یعنی همیشه و دائم  
 پای لولون گاه - بضم اول و سیم بافت کشیده و فتح  
 نشانه تانی مجبول سبزه نون ساکن و کاف بافت کشیده و ای  
 مدور زده یعنی در الملک آمده که ای تخت پلوشان باشد -

پشتان باشد - بفتح اول و سکون پیم و نشانه تانی بافت کشیده و کسر  
 زای نیز نشانه تانی بافت کشیده و فتح نون و ای مدور زده یعنی  
 کسند که اسپانختن و انت و امج خنود و کسیر که کسیر خوانند  
 هم را گفته - بفتح اول و سکون پیم در ترشت بافت کشیده و سکون  
 نون و نشانه تانی ای مدور زده یعنی نون و ای مدور زده  
 هم کس شود - بفتح اول و سکون پیم در فتح ای ترشت و سکون  
 سیم و فتح نون ترشت و فتح نون ای مدور زده  
 یعنی ای آمده که نون سال شده باشد و نون نون نون نون  
 هم و فشرده - بفتح اول و سکون پیم و فتح ای مدور زده  
 مجبول سبزه و فتح نون مستطوب و فتح و ال با کسر و ای  
 مدور زده یعنی هم رس شده آمده و آن اسپان است  
 که داخل در پنج سال شده باشد و هم در نون نون نون نون  
 باشد و نیز این تازی تازی تازی تازی  
 بگوشه - بفتح اول و سکون پیم و فتح کاف پارسی با  
 مجبول سبزه و فتح نون مستطوب و ای مدور زده یعنی  
 بکنس و همسایه آمده -  
 همواره - بفتح اول و سکون پیم و فاء بافت کشیده  
 و فتح ای ترشت و ای مدور زده یعنی سوسه و سرسره و سرخی  
 هم - بفتح اول و سیم و ای مدور زده مدور است  
 و نیز یعنی جمع و گروه تمام آمده -  
 بکسر اول و سکون نون و کسر و ال ایچ  
 و فتح سیم و ای مدور زده یعنی اندازه و شکل  
 آمده و تانی را نیز گویند که در بیرون و نکلمات خوانند  
 با بجا بچشم و مدور و مدور -  
 بکسر اول و سکون نون و فتح و ال ایچ  
 و او بافت کشیده و فتح نون و ای مدور زده یعنی  
 عزیزه و ترنبر آمده -  
 بکسر اول و سکون نون و کاف پارسی  
 بافت کشیده و فتح سیم و ای مدور زده یعنی جمع و  
 مردم سو که با دیگر این و کسره خوانان و خاصه گریان و نشانه  
 بکسر - بفتح اول و سکون نون و فتح کاف پارسی  
 و ای مدور زده مختلف بکسر آمده و آن جمع جمعیت  
 مردمان و سو که با دیگر این و کسره خوانان و نشانه آن باشد

پنوا خواص - بفتح اول و او بافت کشیده و فتح نون  
 مخدر و او زده بافت کشیده و ای مدور زده سبزه  
 و دوست و کعب آمده -  
 هموا سبزه - بفتح اول و او بافت کشیده و کسر  
 سیم و فتح نشانه تانی رسیده و فتح و ال ایچ  
 مدور زده یعنی سبزه آمده که خون در آن کشیده و رنگ  
 گردیده و گندم گون شده باشد -  
 همو بره - بضم اول و او مجبول رسیده و فتح سوسه  
 تانی و ای ترشت و ای مدور زده یعنی بر نون است  
 که آن را بازی بیاری و نون که تو خدی گویند و فتح ای  
 مدور و سکون او و فتح سوسه تانی و ای ترشت  
 و ای مدور زده یعنی سرشته و در آن آمده -  
 همو بره - بضم اول و او مجبول رسیده و فتح سوسه  
 و ای مدور زده یعنی دو بخش و کسره آمده و فتح کاف  
 و کسر نشانه تانی و فاء زده و یعنی پشتی و حمایت هم است  
 و این تانی بجای سوسه تانی نشانه تانی هم آمده -  
 همو بره - بضم اول و او رسیده و فتح جیم و راء  
 ترشت و ای مدور زده یعنی سرخ مرزده سرخ سوسه  
 فتح سیم و ای ترشت و او زده و آن نشانی باشد که بر  
 برگ بستان از روز اند ساقی آن سرخ و خوش آید بود  
 و بازی آن را جمعی الرامی خوانند و بعضی گویند همو بره  
 کیا پید است و آن بیشتر و تیریز هم سبزه و فتح آن را  
 در همها داخل سازند و سیاه پلا در ابران رنگ سازند  
 و بعضی گویند گار بافت کشیده است -  
 همو بره - بضم اول و او مجبول رسیده و فتح و ال ایچ  
 و ای مدور زده یعنی حق و راست و درست آمده و نشانه  
 میوه دانق و باطل و مزه را گویند و بعضی گویند همو بره  
 که در مقابل نوب باشد -  
 همو بره - بضم اول و او مجبول رسیده و فتح نون ای  
 جز و ای مدور زده و صفایان چکا و ک سا گویند  
 بفتح جیم پارسی و کاف بافت کشیده و فتح و او کاف زده  
 و آن مرعی باشد بزرگی کوشک و بازی تیره و ال ایچ  
 خوانند و بعضی گویند چکا و کسره زده ایست که زب

با خود آن نوعی از مرغ آبی است سرخ رنگ گویند و در  
 او را مانند نای حیض آید و تمام شب از جنت خود جدا باشد  
 و گوگرد را زیند لیکن آوند هندی بسبب آوند بقصد طلا  
 هم آوند طلاقی نشود و تمام شب بقراب باشند و چون از  
 جنت خود جدا شوند جنت دیگر کنند و اگر کسی از آنها جنت  
 جزو او را آتش چند آوند خود او را آتش آوند او را  
 خردبال هم گویند بفتح غای مشروط و سکون راسی ترشت  
 و هم پارسی بالفت کشیده و لام زده و بعضی گویند خردبال مرغ  
 است مرغی است از جنس سوسره بزرگ و آن را با نای سوسره  
 و از نیکار کنند و ترکان کوفی گویند.

پوشه - بغم اول بود و مجول رسیده و فتح نای بار  
 و ای دوره زده بزنده ایست که یک فانز جبری سوسره  
 پوشه - بغم اول بود مجول رسیده و شین  
 مشروط بالفت کشیده و فتح نای پوز و نای دوره زده  
 سببی تشنگی است و شتر و مانند آن کرده که بنایت رسیده  
 باشد و پوز نای با نای نای دوره زده تیر چون سخی دارد -  
 هوسه - بغم اول بود و مجول رسیده و فتح نشانه قوقاز  
 و ای دوره زده سببی دوش و کف آمده بفتح کات  
 و کسر نشانه قوقاز و کات زده و سببی نشی و حمایت هم از نظر  
 گذشته و بجای نشانه قوقاز هم نامی آمده  
 همه - بفتح اول و سکون ای دوره دوم حد است  
 در وقتی که خواهند همین شخصی را بگویند از آن شخص بر  
 گوش پیخورد -

سیاسه - بفتح اول و نشانه قوقاز بالفت کشیده  
 و فتح سین بعضی و ای دوره زده سببی و والی آمده  
 که بدان تنگ زمین اسپ را بر پشت اسپ و تنگ بالا  
 بار بر پشت چارواکشند -  
 اسپا تکه - بفتح اول و نشانه قوقاز بالفت کشیده  
 و فتح نشانه قوقاز و لام و ای دوره زده یاد نشان  
 پیتا که گویند بفتح ای دوره و سکون نشانه قوقاز  
 و نشانه قوقاز بالفت کشیده و لام زده که ولایت مکران  
 باشد بفتح غای مشروط و سکون نشانه قوقاز و لام  
 کشیده و لوی زده و آن را مثل هم گویند بفتح غای

مشروط نشانه قوقاز و لام زده و آن ولایتی است  
 از بدخشان که اسپ خوب و نایها آوند و اسپ قلی  
 مشوب بان ولایت است و پیتا که جمع پیتال  
 است این جمع بطریق جمع عربی است همچو انشان  
 که جمع آن انا غنه آمده است -

اسپا تکه - بفتح اول و نشانه قوقاز بالفت کشیده  
 و فتح غای صلی و لام و ای دوره زده نام شری و پیتا  
 اسپله - کبیر اول نشانه قوقاز رسیده و فتح نای  
 و ای دوره زده معنی پیتا کرده و کبیر نام گویند  
 اسپه - کبیر اول نشانه قوقاز رسیده و فتح  
 سیم و ای دوره زده معنی کبیرا کرده و سیم نام است  
 که هم گفته اند و معنی اول بفتح اول هم آمده است  
 که سوزن خیمه باشد -

**چشمه بیست و یکم بر سوم فلزم ششم  
 من کتاب هفت علم در میان های  
 دوره با یای حطی -**

بای حطی - اول بالفت کشیده و کسر موده قوقاز  
 نشانه قوقاز رسیده و کسر نین مشروط بجای حطی  
 رسیده سببی حقیقی آمده که در مقابل چهار لیست  
 با دوری - اول بالفت کشیده و فتح اول و بجز  
 سکون داد و کسر راسی ترشت نشانه قوقاز رسیده  
 نوعی از گنایان باشند در نهایت سماجت و ادوریا  
 جمع آن آمده و تیر جماعت مردم بی سر و پا گویند  
 که چوب دلمان و لیس و لان سلاطین ایستان را  
 از سر راه دور کنند -

پاوسی - اول بالفت کشیده و کسر وال ابجد نشانه  
 قوقاز رسیده نام سنگی است گویند هر که آن را سنگ  
 با خود دارد سنگ باو فرود آید و تیرازی بدایت کنند و  
 راه نماند و اگر نام گیرنده را گویند و پیکان تیرا هم نامند  
 پاوسی - اول بالفت کشیده و سکون راسی بالفت  
 و یای پارسی بالفت کشیده و یای صلی زده نوعی از ماچو  
 کوچک است که پای بسیار دارد و بر پشت او ظاهر  
 است و آن را با پای انا و نشانه قوقاز هم گویند

و بجای یای پارسی یای صلی هم بدین آمده و بجای  
 قرطت نای هم هم از نظر گذشته -

پارسی - اول بالفت کشیده و کسر راسی ترشت نشانه  
 قوقاز رسیده سببی کاس و سکون کش آمده بفتح کات  
 و نون مشدود بالفت کشیده و سین بعضی زده که در  
 طلال خور خوانند -

پاسی - اول بالفت کشیده و کسر سیم نشانه قوقاز رسیده  
 معنی سرشته و حیران و مانند هم آمده -

پاتی - اول بالفت کشیده و کسر نون نشانه قوقاز رسیده  
 بزبان پهلوی البره نشستن آمده یعنی بشین -

پاسی - اول بالفت کشیده و نشانه قوقاز زده سببی  
 و ای آمده و آن لفظی باشد که در وقت در وی و ای آمده  
 و معنی بر این را نشد -

پای پاسی - اول بالفت کشیده و نشانه قوقاز بالفت  
 کشیده و ای نشانه بالفت کشیده و نشانه قوقاز زده معنی  
 شور و غوغای با تم زنگان در آوند دیگر گات آمده -

پایا هوسی - اول بالفت کشیده و نشانه قوقاز بالفت  
 کشیده و چشم ای پاتی بود رسیده و نشانه قوقاز زده سببی  
 نشانه غوغای ارباب بارب و تیربان و عروسی آمده  
 بزبان ای پاسی که شور و قوقاز با تم زنگان  
 و و آوند دیگر گان است -

پاسی هوسی - اول بالفت کشیده و سکون نشانه قوقاز  
 و هم نای دوره بود رسیده و نشانه قوقاز زده سببی ای پاسی  
 آمده که شور و غوغای تیربانی و عروسی در باب طرب باشد  
 و معنی زود زود هم آمده است که تکیه و شتاب باشد -  
 پاسی - بفتح اول و سکون وال ابجد نشانه قوقاز  
 سببی و میان آمده بفتح وال ابجد و سکون نشانه قوقاز  
 و سیم بالفت کشیده و نون زده و آن را معنی باشد که از  
 باران حاصل میشود و در تازی چارواکی را گویند که با  
 تازی بکوهن فرستند و هم از شتر و گوسفند -

پاسی و پاسی - بفتح اول و سکون راسی ترشت  
 و فتح نای پوز و سکون ای دوره و فتح وال ابجد و  
 پاسی بالفت کشیده و نشانه قوقاز زده کنا -

پایه گوید و هرگز آسمان -  
 هرزه گوی - بفتح اول و سکون هاء و شش صرخ  
 زای هوز و سکون بای مد و هم که چای لیا و  
 اول رسیده و ثناء و تمانی زده یعنی در آسمان  
 که بروج گویا باشد -  
 هرزه طای - بفتح اول و سکون ساسی و شش و  
 فتح زای هوز و سکون بای مد و هم که چای لیا و  
 کشیده و ثناء و تمانی زده یعنی بیرون بود و هرگز  
 بر کرسی - بفتح اول و سکون بای مد و هم که چای لیا و  
 زای هوز و ثناء و تمانی رسیده و بینه بیرون و اولی آمده  
 هرگز یعنی پیشه و لذت را هم آمده  
 هرزه زای - بفتح اول و سکون ساسی مد و هم که چای لیا و  
 بر او رسیده و کسری زای هوز و ثناء و تمانی رسیده و نسو  
 به هرزه را گویند آن شهر است مشهور و معروف  
 هرزه می - بفتح اول و سکون ساسی و شش و فتح سیم و  
 کسری بای مد و ثناء و تمانی رسیده یعنی هر شه آمده  
 هرزه می - کسری اول و سکون ساسی بی نقطه و کسری اول  
 ثناء و تمانی رسیده و خوب به برات را گویند و آن  
 شهری است معروف و بلکه فراسان گویند تا کرده اسکندر  
 رومی است و نیز با است از بلخ تا بای که با سید  
 در پی پیروی و لشکر و در هلی و سفیدی باشد -  
 هرزه می - کسری اول و ساسی و شش و ثناء و تمانی رسیده  
 نام شهر است و دولت فراسان که به برات مشهور است  
 گویند سکندر رومی بانی آن بود -  
 هرزه قوی - بفتح اول و زای هوز و ثناء و تمانی رسیده  
 و سکون ساسی مد و هم ثناء و تمانی لیا و رسیده و ثناء  
 تمانی زده چیر است که با تکیه گویند و چیزی باشد  
 و آن ما نهار خانه هم گویند -  
 هرزه یعنی - بفتح اول و زای هوز و ثناء و تمانی رسیده و  
 سکون ساسی و شش و کسری و ثناء و تمانی رسیده و کسری  
 ساسی منقوط بای مد رسیده یعنی فرزند و در ایشان آرد  
 که بخیه بسیاری بران زده باشند و آن را هرزه می خوانند  
 گویند و کنایه آن آسمان هر که کج هم است -

سستی - بفتح اول و سکون سیم مد و کسری ثناء  
 فرغانی ثناء و تمانی رسیده و سیمی خوردنی و خورد پسندی  
 آمده و نزد کتفان بشاره نبات بخت است که وجود  
 سطلق عبارت از دست و آن وجود است سیم و وجود  
 که بی وجود و هیچ زده را وجودی نیست و بود وجود  
 موجود است لا غیر تعالی شان -  
 هشتاد و اسی - بفتح اول و ثمین منقوط و ثناء  
 نوغانی ساکن و سیم بفتح کشیده و مد و بافت کشیده  
 و ثناء و تمانی زده کنایه از هشتاد و هشتاد آمده -  
 هشتاد و سیمی - هشتاد معلوم و فتح سیم و سکون  
 ساسی و شش و کسری سیم جمله ثناء و تمانی رسیده یعنی  
 هشتاد و اسی آمده که کنایه از هشتاد و هشتاد است  
 و آن هشتاد منظر تیر گویند و نیز هشتاد منظر  
 هشتاد فلک را گفته اند که فلک البروج و فلک کواکب  
 و فلک مشتری و فلک مریخ و فلک آفتاب و فلک زحل  
 و فلک عطارد و فلک قمر باشد -  
 هشتاد و اسی - بفتح اول و ثناء و تمانی رسیده  
 و هوز و بافت کشیده و هوز و تمانی بافت کشیده و بافت سیمی  
 زده کنایه از هشتاد و اسی است -  
 هشتاد و کشتی - بفتح اول و سکون خا و ثناء و تمانی  
 بافت کشیده و سکون دال ابجد و هم کات و سکون ثمین  
 منقوط ثناء و تمانی رسیده کنایه از هشتاد و هشتاد است  
 آمده گویند و ارضی که حیوانات را مراضی میشود هشتاد است  
 هشتاد و اسی - هفت معلوم و فتح هوز و سکون  
 زای پاری و فتح دال ابجد و اسی مد و بافت کشیده  
 و سکون ثناء و تمانی کنایه از هفتاد و اسی است  
 و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باشد -  
 هفتاد و اسی - هفت معلوم و هوز و بافت کشیده  
 و کسری سیم مد و ثناء و تمانی بافت کشیده و بافت سیمی زده  
 کنایه از هفتاد و اسی است که فلک زحل و فلک مشتری  
 و فلک مریخ و فلک شمس و فلک زهره و فلک  
 عطارد و فلک قمر باشد -  
 هفتاد و اسی - هفت معلوم و هوز و تمانی بافت

کشیده و هم نوون زده رسیده و بافت سیمی زده یعنی هفتاد و اسی  
 آمده که هفتاد و اسی است -  
 هفتاد و اسی - هفت معلوم و کسری مد و ثناء و تمانی  
 دال ابجد کشیده و بافت سیمی زده یعنی هفتاد و اسی است  
 که کنایه از هفتاد و اسی است -  
 هفتاد و اسی - هفت معلوم و فتح سیم و ساسی سیمی  
 و سکون ساسی و شش و کسری هوز و بافت کشیده و کسری هوز  
 تمانی ثناء و تمانی رسیده و آن هم در اسی نقطه دار است  
 و سیم ساسی و بافت کشیده و بافت سیمی زده است -  
 هفتاد و اسی - بفتح اول و ثناء و تمانی رسیده  
 ساسی و فتح سیمی و سکون ساسی و شش و کسری هوز  
 بافت کشیده و فتح ثناء و تمانی و کسری ثمین منقوط بیاید  
 سیمی رسیده و آن الف و اسی هوز و طای سیمی و سیم و نا  
 و ثمین و شش و دال نقطه دار است -  
 هفتاد و اسی - هفت حرف معلوم و بافت سیمی  
 بافت کشیده و کسری کات ثناء و تمانی رسیده و آن دال  
 بی نقطه و ساسی مد و سیم ساسی و بافت سیمی و شش و  
 ساسی و ثمین و سیم است -  
 هفتاد و اسی - هفت حرف معلوم و فتح بافت  
 مد و بافت کشیده و کسری ثناء و تمانی ساسی سیمی  
 رسیده و آن بای ابجد و بافت ثناء و تمانی و نوون و بافت  
 بی نقطه و ساسی و شش و رضاد و سیم است -  
 هفتاد و اسی - بفتح اول و ثناء و تمانی رسیده  
 و فتح سیمی و کسری سیم ثناء و تمانی رسیده و سیمی هفت  
 زمین آمده که کنایه از هفتاد و اسی است و هفتاد و اسی  
 کشور تریبنا تعلیم است که یک حصه از هفتاد و اسی است  
 باشد چنانکه گویند کشور اول و کشور دوم یعنی تعلیم اول  
 و تعلیم دوم هر کشوری که کوی تعلیم و کشور اول که تعلیم  
 اول باشد و ثمین و آن بند و ستان است و دوم هفتاد و اسی  
 و آن خطا و ثمین است سوم مریخ و آن ترکستان است  
 چهارم آفتاب و آن عراق و فراسان است پنجم زهره  
 و آن اورا و آن شهر است ششم عطارد که روم باشد و  
 هفتم بقرة و آن اقصای بلاد شمال است -

هفت کلی - هفت معلوم و هفت نام و سکون است  
 حلی و کسر لام بنشانه تخطائی رسیده کتاب از هفت آمده  
 آمده و آن را هفت گاو نیز گویند -  
 هکوسی - بفتح اول و سکون کاف و کسر و او بنشانه  
 تخطائی رسیده یعنی سرشته و میران و پریشانی آمده و فتح  
 ای در اول و هم کاف بود رسیده و سکون نشانه تخطائی رسیده  
 اگر می رسد گویند هفتی ترده هم آمده -  
 پتقیقایی - بفتح اول و سکون لام و کسر فاقه بنشانه  
 تخطائی رسیده و نام بافت کشیده و نشانه تخطائی رسیده یعنی  
 پتقیقا آمده و آن بفتت سرطانی نوعی از کسبی باشد و آنرا  
 لباسی خشک و کوچک و تنگی نبردن و تنگی نیز گویند  
 استقامت فایز است -  
 طوسی - بفتح اول و لام بود رسیده و سکون نشانه  
 تخطائی یعنی آمده و آن نوعی از شفا الو باشد و آنرا  
 شفاوی گویند و بنام پتقیقایی بر سر کسبین بر سر پتقیقایی  
 را می گویند که در هفت روز رسیده و منی از جانی آورند و بر آن  
 نشسته در هوا آید و آید -  
 طیبوسی - بفتح اول و کسر لام بنشانه تخطائی رسیده  
 و هم نیم بود رسیده و نشانه تخطائی رسیده یعنی پتقیقایی آمده که  
 بافت نرند و پتقیقایی را گویند و آن رسیده باشد معروف -  
 طیبوسی - بکسر اول و لام بنشانه تخطائی مجبول رسیده  
 و کسر و ای سی حلی رسیده یعنی چار مغز پازی و کمرگان  
 پازی آمده و بعضی گردون پازی را گفته اند و آن چرمی  
 باشد که طفلان از چوب و خلاشه سازند و بر تب روان  
 گذارند و آب آن را بگردوش کور و ویشان تاشا کنند -  
 هادی - بفتح اول و هم بافت کشیده و کسر اول  
 ایچ بنشانه تخطائی رسیده یعنی گلی آمده که گلی و قافی  
 باشد و میوایان بر وزن شریبان جمع هادی آمده  
 یعنی کلیات که در برابر جزئیات است -  
 هجاسی - بضم اول و هم بافت کشیده و نشانه تخطائی رسیده  
 نام مرغی است مشهور و معروف و نام یکی از خواهران  
 استغریب است از جاسپ اول را سیر کرده و قلمی گویند  
 در نگاه داشته و پسندار در آن آیدم در بند بر بود

همین که بنام یافت آمده و فقه هفت خوان بنام با ای  
 که صد پیش می که در دفع آن گروه خور و بر رسیدگی بود  
 بدون قلم از هفت و هفت و فرب و جاسپ پتقیقایی  
 توران را با همی از مردم او کشت و خواهران خود را نگاه  
 کرد و نیز بجای نام دختر بسج که در جلال لنگ چرخ بود  
 و نام پادشاهان را که بهایون عاشق بود و قصه هاست و  
 بهایون مشهور است و نام دختر قهر روم هم هست که  
 او تن برام کور بود و از هفت دختران دخترهای هند  
 که در جهان برام بود و کت نام داشت و دختر شاه خازم  
 نام پرسی و خاقان بین نغانه و دختر سلطان شاه تیرین  
 نوش و دختر شاه مغرب آوریون و دختر کسری از نسل  
 یک گاو و کسری نامی نام داشت و نیز بجای علم و نشانی را  
 گویند که بر سر آن صورت های ساخته یا نقش کرده باشند  
 و فتح ای در و هم بافت کشیده و نشانه تخطائی رسیده  
 گردون پازی طفل را گویند و آن چرمی باشد که  
 طفلان از چوب و خلاشه سازند و بر آب روان گذارند  
 آب آن را بگردوش کور و ویشان تاشا کنند -  
 هموسی - بفتح اول و سکون هم و هم موعده تخطائی  
 بود رسیده و ای سی حلی و نام زنی بوده در زمان نیکان  
 که براد خود را از بند نیکان نجات داد و نیز بعضی هم مؤ  
 در هماد هم مؤشس و هم طر آمده -  
 همسای - بفتح اول و سکون هم و نشانه تخطائی بافت  
 کشیده و ای سی حلی رسیده یعنی همتا آمده که هفت و هم جنس  
 و هم سر و شریک و نظیر و است بر باشد و بعضی هم ذات  
 و هم سن و هم سال هم آمده و زنی را نیز گویند که در زمان  
 در اول و توشه و ماکول و مشروب شریک باشد و  
 مشهور است که چون فرزندی متولد شد جنی با او  
 بوجود می آید و آن شخص همراهی باشد آن جن را  
 نیز هماد میگویند -  
 همتر اوسی - بفتح اول و سکون هم و فتح نشانه  
 فوقانی و ای ترشت بافت کشیده و هم ای همی با  
 رسیده و نشانه تخطائی رسیده یعنی همتر آمده که گویا  
 از هم وزن و برابر هم قدر باشد -

همجاسی - بفتح اول و سکون هم و هم بافت کشیده  
 و نشانه تخطائی رسیده یعنی همجا آمده است که نشانه  
 همجی - بفتح اول و سکون هم و کسر هم بنشانه تخطائی  
 رسیده چالری است که یک باشد بلخ که پیوسته  
 بر روی علیها میگردد -  
 همخان - بفتح اول و سکون هم و قافی  
 بافت کشیده و فتح اول و کسر هم رسیده و عیسی بکسر  
 هین رسیده و عیسی معلوم یعنی آفتاب مالک تابان  
 همسای - بفتح اول و سکون هم و سکون  
 رسیده و نشانه تخطائی رسیده یعنی معلوم یعنی  
 همخان عیسی آمده که آفتاب جاگرد است -  
 همگی - بفتح اول و سکون هم و کسر کاف پازی بنشانه  
 تخطائی رسیده یعنی هم آمد -  
 همداستانی - بفتح اول و سکون هم و اول ایچ  
 بافت کشیده و سکون همین نفس و نشانه تخطائی بافت  
 کشیده و کسر زنی بنشانه تخطائی رسیده یعنی زنی آمده  
 که از خایار و وجه شرح و دل جهات دیگر نیز در تباری  
 مال را در خایار و این در زمان نو شیردان پیدا شد  
 و قبل از آن توشه لایمی بر ایچ رسیده اند و نیز همی  
 بودند از خایار ایچ بنامند -  
 همزادی - بفتح اول و سکون هم و ای ترشت  
 بافت کشیده و کسر اول ایچ بنشانه تخطائی رسیده یعنی  
 همزاد شدن آمده و همزاد و کس را گویند که در هفت و  
 ستاد و شجاعت و جوان مردی و کرم همچو هم باشند  
 چه را و بعضی شجاعت و شجاعت و همت و جفا نوری هم  
 همزادی - بفتح اول و سکون هم و ای ترشت بافت  
 کشیده و کسر زنی بنشانه تخطائی رسیده همزاد شدن  
 و نیز همزادی توشه همزاد و همزاد رسیده و گویند یعنی  
 شصیکه از هفت همی نامند -  
 همزادی - بکسر اول و سکون نون و کسر اول  
 ایچ بنشانه تخطائی رسیده معروف است که همزاد  
 باشد و یاد در لفظ همی نسبتی است و کنی است  
 فتح و شمشیر همی نامند -

همیشگی

پنجگامی - بفتح اول و سکون نون و کاف پاری  
 بفتح کشیده کسریم بنشاه تختانی رسیده تر برین علی است  
 آورده یعنی با نوری که در ساعت موجود شود و هر چه پیشتر رسد  
 هواری - بفتح اول و واو بفتح کشیده و هم می رسد  
 محمول رسیده و نشانه تختانی زده یعنی طالب و عاشق آورده  
 هواری - بفتح اول و واو بفتح کشیده و کسر برای  
 ترشست بنشاه تختانی رسیده یعنی خیزد بزرگ و بارگاه سلاطین  
 هواری - بفتح اول و واو بفتح کشیده و کسر برای  
 بنشاه تختانی رسیده یعنی یکبار و یک نگاه آورده و یعنی  
 هواری هم هست که خیزد بزرگ و بارگاه سلاطین باشد  
 و بجای فتح ای مدوره کسر هم در نظر گذارند  
 هواری سجالی - بفتح اول و واو بفتح کشیده و کسر  
 نشانه تختانی و فتح سین سفص معنی علی بفتح کشیده  
 و کسر سوخته تختانی بیای معنی رسیده کنایه از هوای ابر  
 آمده است و آنرا هوای سخنان پرشش هم گویند  
 بفتح فاسد حقوقه -

هواری - بفتح اول و واو بفتح کشیده و کسر نشانه  
 تختانی بیای معنی رسیده یعنی سخنان پرزده و لغز آورده  
 و نیز آتشباری را گفته اند که چون آتش بران زنند  
 در هوا رود و کنایه از مردیست که در پی هوا و هوای  
 نفس باشند و در آمدی را نیز گفته اند که از جای باسه  
 غیر همین هم رسد -

هواری - بفتح اول و سکون واو و کسر نام بنشاه تختانی  
 رسیده یعنی گره آبی آورده که هنوز درین در نیست اول  
 ندارد باشند و بفتح اول و سکون واو و لام بنشاه تختانی  
 محمول رسیده معنی آهسته و هواری آورده و هم  
 ای مدوره و کسر م بنشاه تختانی رسیده در مهندی  
 نام عبود یعنی است معرک -

هواری - بفتح اول و واو رسیده و نشانه تختانی زده  
 یعنی ترس و بیم آورده -

هواری - بفتح اول و سکون نشانه تختانی بلندست  
 در می و لغت هندی معنی است باشد که در مقابل  
 نیست است و نیز گفته ایست که بر آنجا آید

و نیز در کون در مقام تمیز و تجویف از جزو استند آورده  
 در مقام تحسین هم گفته اند  
 هواری - کسر اول بنشاه تختانی رسیده و کسر  
 ترشست بنشاه تختانی رسیده یعنی خیزی آورده آن گلی است  
 سعوت و الوارح آن بسیار است یکی از آنها سیاه رنگ  
 میباشد و آنرا طبری خطائی میگویند و دیگری بنفش  
 است و آن را طبری بهفت رنگ خوانند و نوعی دیگر  
 سفید است و آن را حوائی میگویند و یک نوع خرد  
 است و آن را طبری شیرازی گویند و گل خوشبویان است  
 بیسوسی - بفتح اول و سکون نشانه تختانی و هم لام  
 برآور رسیده و نشانه تختانی زده یعنی چار خراز است و  
 که در گلان بازی آورده و بجای فتح ای مدوره کسر هم بیدار  
 هواری - بفتح اول و کسر نشانه تختانی بیای معنی رسیده  
 یعنی بستی آورده که در مقابل نیستی است و بجای فتح  
 ای مدوره کسر هم در نظر گذارند -

بجز چهارم از قلام ششم من کتاب  
 بهفت قلام در بیان بیای اصلی با حرف  
 بیای و آن ششگانهست بر چهاره ه ه ه ه ه ه ه ه  
 اول بجز چهارم از قلام ششم من کتاب  
 بهفت قلام در بیان بیای اصلی با الف

یا - اول بفتح کشیده نام حرفی است از عروت  
 بی و بحساب ابجد عدد بوده باشد و نیز در مقام تنگ  
 استقلال کنند -

یا - اول بفتح کشیده در ای ترشست بفتح کشیده  
 یعنی قوت و قدرت و توانائی و زهره و دبیری آورده  
 و مجال و فرصت مانیر گفته اند و نیز معنی ای بفتح کشیده  
 یا سا - اول بفتح کشیده و سین سفص بفتح کشیده  
 معنی رسم و قاعده و قانون آورده و ترکی نام آورده گویند  
 تیم در یا - بفتح اول و کسر نشانه فوختانی بنشاه تختانی  
 رسیده و سکون هم و فتح اول ابجد و سکون را می ترشست  
 و نشانه تختانی بفتح کشیده کنایه از مراد بزرگی است  
 که تانی و مانند نداشته باشد -

بدر بیضا - بفتح اول و کسر اول ابجد و فتح مدوره

تختانی و سکون بیای اصلی و نهاد بفتح کشیده نشانه  
 است تا آن از جمله معجزات حضرت موسی علیه السلام  
 بود گویند هرگاه که موسی علیه السلام دست از نعل  
 برمی آورد و نوری از دست او تابا با سماں متش میگشاید و علم  
 روشن می شود چون نعل می برد بر طرف می باشد یعنی  
 گویند در کف دست او نوری بود که چون او نعل بر زمین  
 و بجانب هر که میداشت بر پیش می شد چون دست را  
 بر نعل می برد آن شخص بر پیش می آمد و یعنی گویند  
 که دست موسی علیه السلام سوخته بود و نشان سوزید  
 از سوزگی آتش در دست او بود و قاعده ریش فرعون  
 که نعل موسی علیه السلام در حالت طفلی سوخته شد  
 دست او سعوت است و کف ریشها ترسین معنی دارد -  
 هواری - بفتح اول و ای ترشست بفتح کشیده یعنی  
 و نشانه تختانی آورده که در تمام آدمی و چیزهای دیگر هم میرسد -  
 هواری - بفتح اول و سکون را می ترشست و نون بفتح  
 کشیده یعنی نماز و آن چیزی باشد که بر دست و پا  
 نهند تا بگلین شود و در خطاب یعنی رنگ ریش هم بکار  
 می آید - بفتح اول و سکون غین مقروط و لام بفتح کشیده  
 ظریفی باشد و معنی آن چیزی که در آن روغن و چیز باسه  
 دیگر بر آن کنند و بجای م بنشاه تختانی فتح هم در نظر گذارند  
 ایفا - بفتح اول و سکون غین مقروط و هم بفتح کشیده  
 نام شهری است از ترکستان مشهور بقران و صاحب  
 صنایع و معنی تاخت و تاج و قدرت هم آورده -

یعنی صا - بفتح اول و سکون غین مقروط و کسر  
 سیم بنشاه تختانی رسیده و صا و هم بفتح کشیده  
 باشد خود روی خوش و نازک خند و صا و کوسن از  
 و از اینها پس گویند کسر را می ترشست بنشاه تختانی  
 محمول رسیده و واو بفتح کشیده و سین هم زده  
 در اینجا هم گویند کسر را می صند بنشاه تختانی بکار  
 رسیده و هم زده اگر عصاره آفرادر چشم چکانند  
 و نشانی چشم زیاد کند -

یکتا - بفتح اول و سکون کاف و نشانه فوختانی  
 بفتح کشیده یعنی یک عدد و یک لای آورده و هم

بفتح اول و سکون کاف و نشانه فوختانی  
 بفتح کشیده یعنی یک عدد و یک لای آورده و هم



و بعضی اندازند و یک یا بافتن قار و بزی سدیتر آید  
 و آن را تازی گویند معروف است -  
 یک شست - بفتح اول و سکون کاف و کشین  
 منقوط و سین منقوطه و نشانه قوتانی زده یعنی بخشین  
 آمده و گویا اول در فنی بود صاحب هم مستند  
 یک شست - بفتح اول و سکون کاف و کشین  
 فون و فتح شین منقوطه و سین منقوطه و نشانه قوتانی ساکن  
 معنی شست آمده که بخشین در فنی و صاحب باشد  
 یعنی شست - بفتح اول و سکون فون و هم موجوده  
 بود رسیده و نشانه قوتانی زده یعنی رستی آمده که آن را  
 فروز بن بعلی گویند و میوه آن سینه بسیار میاید  
 بسیار و شباهت آبی گرد و گوسپند دارد و نجاتی  
 آن میوه را کوزه خوانند بفتح کاف و واو و رای ترشت  
 از رای سوزد و در وقت کونار را هم خوبت گویند  
 و فروز بن بعلی منقوطه و سکون رای اول و هم فون  
 بود رسیده و سوده تختانی زده چند قسم باشد بعلی که  
 کوزه رسیده و شامی و معری و بندری بعلی با نجاتی  
 کوزه خوانند بفتح کاف و سوده تختانی و رای ترشت در آن  
 میوه آن رستی باشد که در سر کپ در ده که کوزه خوانند  
 و خورد در ده و ای که بر جوشه صاف از زبان مع است  
 اگر با سر کله کشته و آن را کوزه خوانند بفتح کاف و واو  
 و سکون رای ترشت و کسر رای سوزد رای سوده زده و  
 بیشتر رای که کسه خوانند بفتح کاف و واو رای سوده  
 کاف زده و معری همان بعلی باشد که گفته شد و شکر  
 خیار خیر است و آن دوقالی باشد معروف و بقلعه  
 گویند خوبت تار است -  
 یوست - بفتح اول بود رسیده و نشانه قوتانی زده  
 یعنی رگ عام توران آمده بخاک که رگ هم مردمان  
 را و با سگویند -  
 یوست گریگ مست - بفتح اول  
 بود رسیده و هم سین معنی و کسر فون کاف و رای  
 و سکون رای ترشت و کسر کاف پارسه زده  
 هم و سین منقوطه و نشانه قوتانی زده که گویا از شکر

و آن گله از دود و هر گاه که هوا سرد برین بشوید یا چیزی بخورد  
 یا جادوی کشته و نسکی و نسکای زده یا کسی بزدان نام  
 کتاب در آن بخورد خرد و آن بر هم که کجبت آن کار  
 و آن فعل سین است بدست گیرند که شست و آن  
 بعد از قوم گشته -  
 یک شست - بفتح اول و سکون کاف و فتح اول بود  
 و سین معنی و نشانه قوتانی ساکن معروف است  
 که نقیض و دوست باشد و گویا بده چید چید است که یک  
 و تیره و یک جنس و یک طریق و یک نوع و مثل هم باشد  
 و یک چیز از آن که تیره که نام آن یک نسبت باشد با کوه است  
 بر دهن مست معروف است که تازی یا یونانی و بعضی  
 صد رسیده و با باش سلاطین و اکابر آمده و در تازی  
 یا برین آمده مست و چار باش و این باشد برای همین فون  
 و سکون گویند یعنی صاحب مست و سکون در اصل مست  
 بفتح و او بوده چه در بعضی صاحب دست یعنی مستند  
 اما نموده و سکون خوانند و بعضی صاحب دست و معروف  
 پیشه هم آمده و بعضی قدرست و تختانی هم آمده و یک چیز  
 نام را هم گفته اند که یک دست رفت معنی از دستاد  
 مندرج تا شکر و یک دست سلاح که در فون نامورده است  
 باشد و یک دست فون که در نشین و خواجگاه تا طویل باشد  
 در چیز که از جماعتش در آن امر لازم بود و بعضی که  
 هم هست که یعنی برابر باشد و یک طرز و یک روش  
 و یک جنس و یک بابت و یک قسم و امثال آن  
 و کت و فون و در تیره را نیز گویند که یک دست  
 دیگر شکر و یک دست و گریزه با زنی و چهارون  
 گویند را هم یک دست گویند و بعضی دست هم بر  
 شکر باشد که در بید و فتح و لغت و غیره زنی و خدمت  
 و لغت بافتن را نیز گفته اند معنی فایده و لغت هم  
 نظر گذشت و در خان شکاری مثل باز و شاهین  
 و چرخ را نیز دست گویند و گویا که سب و گاو و  
 گویند و امثال آن را اس و نیل و از بجز شکر  
 لغت شکر را قبضه و علی هذا القیاس و بعضی گویند

در قلوب و سینه است  
 چشمه چهارم و پنجم که چهارم قلم ششم  
 من کتاب سلامت قلم در میان نشانه  
 تختانی با پنجم و غای منقوطه و اول آنچه  
 یا سح - اول یا معن کشیده و کسر سین معنی و پنجم  
 دوه معنی تریکان و آمده و بعضی گویند تریست که  
 با و شاک نام طور ایران گویند و با کسر سین  
 معنی هم می بیند آمده -  
 یوست - بفتح اول و سکون سوده تختانی و هم  
 رای ترشت بود رسیده و هم زده معنی مردم گویا  
 و آن گیاهی است شبیه باد می و در زمین چین و وید  
 و آن سر و نیزه و گون سار می باشد چنانچه گفته آن  
 بمنزله موسی سر دست فرود دست و کران هم کرده  
 و با میا در یک کرمک ساخته از پاپی راست بر پای چپ  
 او و آنرا دوه و او را پاپی چپ بر پای راست نامند  
 گویند هر که او را بکشد در زندگ روز میرود که آن چنان  
 است که اطراف آن را خالی کنند چنانچه بانگ مددی  
 کنده شود و در سمان بران تیره و سر سیمان را با  
 کمر سنگ تازی حکم سازند و یک روز کشته در دهن و اگر  
 در پیش آن سنگ را بکنند چون سنگ از عقب شکار  
 بدو آن گیاه از چرخ کنده شود از این جهت آن را  
 سنگ کن هم گویند و آن سنگ بعد از چند روز میرود  
 و زده او آن نام فرق میوان کرد اگر قدری از آن  
 با سیر گاو و خور زنی دهند که عقیده باشد البته فرزند  
 هم رسد اگر نه خور در زنده زده اگر مانده بخورد و زنده مانده  
 پیدا شود و سیردن را بخت مطلقه و بخت مطلقه و  
 مردم گیاه و مردم کیه و سنگ کنه هم گویند که تازی  
 یوست الصنم خوانند و بعضی گویند هر گیاهی است  
 با هر کس که باشد محبوب اهلوب خلق گردد و بعضی  
 گویند گیاهی است که گیاهای آن در مقابل آفتاب  
 می ایستند در فرنگی بجای میم حاسنی نقطه و غل  
 لغت عربی کرده -  
 یوست - بفتح اول و نشانه تختانی و هم زده







تیرنگ است درین روز و مکرر در حاجت خواندن  
 در روز شنبه تا رسیدن جمعه است بنا بر قاعده کلی باشد  
 چون نام روز یا ماه موافق آید آن روز را حیدر گویند  
 و چنین سازند در فرنگی بدین آمده که چون درین  
 میان آنرا سیاحت کرد بر باد ایران ستولی شده بود  
 و منوچهر در گذر ترکستان متحصن گردیده بود چنان  
 شترها صلح کردند که یک کس از لشکر منوچهر به نیروی  
 طریقی تیر بنداد و هر جا که آن تیر بندد آن جا سرود  
 باشد درش بفتح جزو کسر رای قرشت و شین شود  
 نه نام سلوانی بود و اما بل ایران از لشکر منوچهر در  
 تیرهای صید و طیر خود داشتند چنانچه تیری بوقت  
 طوفان تیرهای شرق انداخته از آن جزو بالفت کشیده  
 و در مکه و لام نده که نام شهران در آن است بر و آنرا  
 که تیر کبیل بود راه است گویند آن تیر محبت  
 بوده و آن را از ششم بر کرده بود و بعضی گویند که آن  
 تیر کبیل است و آن آمد جزو بالفت کشیده و در مکه  
 ایام رسید و درون زده و آن بود است بر کمانها  
 گذر در میان ترکستان و فراسان واقع است آنجا  
 سرحد خاندانان است و ذلالت نجات یافتند  
 تا باین روز و درین روز و درین روز و درین روز  
 آن روز را مهرگان و نوروز مبارک دانند و این روز  
 تیرگان و شین این روز و درین روز تیرگان خوانند  
 یا و گنگار - اول بالفت کشیده و سکون دال اجد  
 و گات پارسی بالفت کشیده و رای قرشت نده ایچ  
 یار و دست هم طریقی تخف فرستند و تیرهای دنیای  
 و تا یعنی و امثال آن باشد  
 یا - اول بالفت کشیده و رای قرشت نده یعنی در  
 و تعب و اعلت کشنده آمده و یعنی آشنایم گفته اند  
 در دستها و آن را تیر گویند و آن صورت است که در آن  
 ادویه و امثال آن گویند  
 یا قر - اول بالفت کشیده و فتح نده رای قرشت نده  
 یعنی زانی گوید و رای آمده و در فرنگی یکای فتح نده  
 که هم از فرنگ است

یا و - اول بالفت کشیده و فتح نده رای قرشت  
 نده یعنی بر روی و بندد و در گار آمده و دستها و آن  
 را تیر گویند و نام روز و جمعه است از هر ماه شمسی  
 یتاق وار - بفتح اول و شینا و نوقالی بالفت  
 کشیده و سکون قاف و دال اجد بالفت کشیده و در  
 سلوانه یعنی پاسد آمده  
 یتیم بجز - بفتح اول و کسر شینا و نوقالی و هم زده  
 و فتح مکرر و نوقالی و رای علی در رای قرشت ساکن  
 کتابه از مرد و در بزرگی آمده که نانی و مانند نده است  
 و از نده هم در بزرگی گویند  
 یر مر - بفتح اول و سکون رای قرشت و فتح سیم و  
 رای مکرر و معنی است که هم بر راه داشتن آمده  
 یسار - بفتح اول و سین شخص بالفت کشیده و در  
 مکرر و معنی شخصی آمده که سینت نداشت باشد  
 که در هر ایام است است و همین راست را گویند  
 که در هر ایام است  
 یک سر - بفتح اول و سکون گاف و فتح سین  
 شخص و رای قرشت نده یعنی سراسر آمده یعنی  
 از یک سر چیزی تا سر دیگرش یک نسبت باشد  
 و معنی ناگهان و شما هم آمده  
 یک سوار - بفتح اول و سکون گاف و فتح سیر  
 مکرر و دال بالفت کشیده و رای قرشت نده یعنی  
 مجرد تنها آمده  
 یا و - اول بالفت کشیده و کسر دال اجد و رای  
 مکرر و معنی دبی در معنی آمده که سلاطین را در  
 در باب استحقاق و غیره و در هر تیرگی سیر و قالی خوانند  
 یا و - اول بالفت کشیده و رای مکرر و معنی مکرر  
 کشنده و بالفت مکرر و در معنی که به بالفت گویند یا در بعضی  
 بالید و دست بجز مکرر و در مکرر و در معنی مکرر  
 هم آمده است بجز مکرر و در مکرر و در معنی مکرر  
 زده و آن مقدار رای باشد از سراسر استخوان دستها و آن  
 که تیرگی مکرر و در مکرر و در مکرر و در معنی مکرر

و تصد و اوده کننده را تیر گویند و در این مکرر است  
 یعنی ببال بود از کس و بهر جای ناماده نامی  
 نیز - بفتح اول و رای مکرر و در مکرر و در معنی مکرر  
 بر اطراف نیمه و جایگاهی نشود که مردم و جانور تو باشند  
 طعمانار - بفتح اول و سکون نین مکرر و در معنی مکرر  
 کشیده و در مکرر بالفت کشیده و رای مکرر و در معنی مکرر  
 چنین است از نیت و در آن که در جباله نکاح بهرام کور  
 بود و نام و در شاه خوارزم نامی بود و نام و در سقیا  
 شاه کسریین نوش هم و در شاه مغرب آور یون نام  
 و در کسری از نسل کیکاووس در مکرر و نام رای مکرر  
 نوزک و نام و در مکرر و در مکرر  
 یک انداز - بفتح اول و سکون گاف و فتح نده  
 و سکون نون و دال اجد بالفت کشیده و رای مکرر و در معنی مکرر  
 معنی تیر زبونی آمده که چون بیدارند نده و در مکرر  
 آن نکلند و بعضی گویند تیر کبلی است که یکایان باریکی  
 در و در نهایت دور و دور و در فرنگی بدین آمده که  
 یک انداز تیری است که یکایان دو شانی دارد و در  
 از کوه و کنار رودخانه و امثال آن را تیر گفته اند که  
 از بالای تپا یا بین برابری و هموار باشد چنانکه اسب  
 و آدم و غیره بالافتواند رفت و پایان نتواند آمد و یعنی  
 یکسان و برابر آمده  
 یک و شیم سار - بفتح اول و سکون گاف و فتح  
 داد و کسر نون کشته و نوقالی سید و سکون سیم  
 و سین شخص بالفت کشیده و رای مکرر و در معنی مکرر  
 آمده از حدیث سار نامی ذوالدین و در مکرر از فرنگ  
 سازندگی هم است  
 یلدر - بفتح اول و سکون لام و فتح دال اجد و رای  
 مکرر و در معنی مکرر و در مکرر و در معنی مکرر  
 یوز زده نام مکرر بود و تیر نام سار است  
 یوز - بفتح اول و در سید و رای مکرر و در معنی مکرر  
 بستن و شخص کردن و در مکرر و در مکرر و در معنی مکرر  
 و در مکرر و در مکرر و در مکرر و در معنی مکرر  
 و آن را در مکرر و در مکرر و در مکرر و در معنی مکرر  
 که یک و تیر و در مکرر و در مکرر و در معنی مکرر

سوی بی پیدا میکند و از سیدان و ترنگ سنگ بر می آید و در  
 نوی از سنگ شکاری آمده که جانوران را می خورد و قوت  
 شام پیدا کند و ترس می جست و قیر را هم بنظر آمده و در  
 سوره انفصلا بجای او معروف محول نوشته -  
 یوسفت سوز - بنم اول بجا رسیده و نم سین  
 سفص و کسر فاد نم های ترشت بود و محول رسیده و  
 ذای بود زده کتاب از آفتاب مال کتاب آمده -

چشمه و سقم و هم و هم و یازدهم و یازدهم و سیزدهم  
 بجز چهارم ظاهر ششم من کتاب  
 سخت علم در بیان یا سی حطی با سین  
 سفص و مخر و عین مملک و عین منقوط  
 و قاف قاف -

یار رسس - اول بالفت کشیده و سکون ربکی  
 ترشت و فتح ساسی مهر و سین سفص زده یعنی هر  
 واری رنده آسده -

یاسس - اول بالفت کشیده و سین سفص زده  
 مختلف یا سن آمده و آن گلی است معروف که سینه  
 و نود که بودی باشد و سفید آن بهتر است و تنوی  
 در غ و آن را با سین نیز گویند و رندی یعنی ناپدید  
 شدن و نوی سیدی آمده -

یک نفس - بفتح اول و سکون کاف و فتح نون  
 و فاد سین مملک زده یعنی یک سخن و چهارم آمده و آن  
 دو خواص را گفته اند که نفس دوم هر دو موافق باشد  
 یعنی و قتی که دم نگاه دارد بر دو برابر تواند نگاه داشت  
 تا چون دم تنفسیک در پیرون دریاست تمام شود  
 آن را که در درون دریاست فی الحال بجز تنفس نکند  
 یازشس - اول بالفت کشیده و کسر ذای بیوز  
 و عین منقوط زده یعنی قصد و انگه دار آمده  
 و نوب بالهدی و در ذای را نیز گویند -

بیروان ششس - بفتح اول و سکون زاده  
 بیوز و اول ای که کشیده و سکون نون و فتح  
 موهو که تخیالی و خای منقوط و عین ترشت زده نام  
 ذیر بر زمین نشیر و این بود و نشیر و این بود

بود محول که نشیر مصلوات آمد علیه و آله در زمان  
 او ظهور آمده و نزدیک حکیم که صاحب فریب داشت  
 بود با هشتاد هزار کس با دستا بیان این بچشم فرستاد  
 و بفتح سیم و سکون ذای یاری و فتح ذال ای که در  
 زده نام شخصی بود پیشا چوری که در زمان قبا و پدر  
 نشیر و این دعوی نشیری که در فریب او این بود  
 که نور و ظلمت هر دو قدیم اند و فعل نور بقصد فقیه  
 است و فعل ظلمت به جهت اتفاق و کیشش آتش را  
 بر قرار گذاشت و نگاه از تن بر طرف ساخت و  
 گفت که من عمر پر زین نید بر عمر طلال است  
 و تصرف از مال دور کرد و گفت باید که خلق با هم مساوی  
 منظور دارند خواه در مال خواه در زن و هر کس که در

شعد و راحت اگر فری آمده خواتمی نیتوانست  
 که با او بود که نید هم زن از اگر قتی و بی روی و آنجا  
 نگاه نشی اگر شخصی را با شتره داشت بنفلس نشی  
 گوید که نید هم مال از اگر قتی چون جهانان و سفینا  
 مذیب او خوش آمده عالمی مساجت او اگر فتنه در  
 قبا در زمان طبیعت تمام بود و این نشیر و مذیب خود  
 آمده و در و گردید و این مذیب را در و این مذیب چون  
 نشیر و این پادشاه شد او را با هشتاد هزار کس  
 که تابع او بودند و نقل آورده و در کتاب سوره انفصلا  
 بنم سیم و سکون ذای سوز و فتح ذال ای که در آمده اند

یک ششس - بفتح اول و سکون کاف و فتح نون  
 مای ترشت و عین منقوط زده استخراج و اتصال  
 دو چیز آمده با هم و بی نشیر گویند که پر ششس  
 و زینسی و در ششس عین دیگر باشد و با مقدار  
 تحقیق نفس ماسه آن نیست که مرکب از آب و  
 و ماسوتی باشد و محبوب و مطلوب را نیز گفته اند  
 یوز ششس - بنم اول بجا رسیده و کسر ذای  
 ترشت و عین منقوط زده یعنی در ششس و راحت  
 بر طایفه میگذازد که گویند این لفظ ترکی است -

یوسفشس - بنم اول بجا رسیده و کسر ذای  
 ترشت و عین منقوط زده یعنی در ششس و راحت  
 بر طایفه میگذازد که گویند این لفظ ترکی است -

یوسفشس - بنم اول بجا رسیده و کسر ذای  
 ترشت و عین منقوط زده یعنی در ششس و راحت  
 بر طایفه میگذازد که گویند این لفظ ترکی است -

یوسفشس - بنم اول بجا رسیده و کسر ذای  
 ترشت و عین منقوط زده یعنی در ششس و راحت  
 بر طایفه میگذازد که گویند این لفظ ترکی است -

و بنم نون آمده و نشیر چیده و این نشیر را گویند یعنی بجز  
 تیوزع - بفتح اول و فتح ثانی و قافانی بود و رسیده  
 و عین منقوط زده یعنی هر بیانی آید که در وقت بریدن  
 آن نشیری از وی بر آید گویند نشیر را بعضی از این را  
 در آفتاب بر سر یا نشیر می رابند و اگر کر کشند اگر  
 زود بر و جمع آن تیومات باشد و آن سخت است  
 با زینون سیم بالفت کشیده و فتح ذای منقوط و سکون  
 رای مهر و فتح ثانی تخیالی بود رسیده و نون زده  
 دوائی است خوب از برای دفع استسقاء آن  
 دو نوع میباشد سفید و سیاه سفید آنرا شخیص  
 و سیاه آن را سخت برگ خوانند و آن در برگ توت  
 کوچک تر است و از برگ سوز و برگ تر است و در  
 مایل بعضی گویند مال سیوان مورد زده است و آن نوری  
 از مورد باشد و تیزی تیزی از مرض خوانندش گرم  
 و خشک است و چهارم و یک قسم از آن در هر قاتل  
 است و آن تیزی صید منقوط گویند و بعضی گفته اند  
 خوب و سخت بلوط است چهارم و مالما نون خاکستر  
 خوب بلوط باشد بفتح موهو که تخیالی و فتح لام بود رسیده  
 و طای حطی زده و آن میوه باشد مغزور و آن مال  
 آسشس کرده نام هم بزند که تانی اشتر فامه و در زمان  
 سطور است و ششس است که سال باز و بار آمد  
 و یکسال بلوط که بعضی در وقت پسته یکسال پسته  
 بار آمد و یکسال بلوط و در ششس یکای فتح لام فتح  
 هم بریدن آمده و دوم نشیر هم کسرسشس منقوط و آن  
 موهو که تخیالی و فتح مای ترشت در سیم زده و آن گلی  
 باشد نشیر و بیشتر در محراب و کنار چهار دیو در  
 ساق آن با سرفی مایل است گویند اگر گاو آنرا خورد  
 بیوز و گویند حضرت زینب از سوز چشمشس فتح عین  
 سوز ششس منقوط در مای ترشت زده و آن تخیالی باشد  
 که در وقت ششس ششس آن را بر کند و برگ گاو  
 نشیری از وی بر آید و عین نام نشیری هم هست که  
 میوه آن را تیزی فریغ خوانند که گاو بد است  
 کاف بالفت کشیده و کسر ذای بیوز و فتح ثانی سیم

یوسفشس - بنم اول بجا رسیده و کسر ذای  
 ترشت و عین منقوط زده یعنی در ششس و راحت  
 بر طایفه میگذازد که گویند این لفظ ترکی است -

یوسفشس - بنم اول بجا رسیده و کسر ذای  
 ترشت و عین منقوط زده یعنی در ششس و راحت  
 بر طایفه میگذازد که گویند این لفظ ترکی است -

یوسفشس - بنم اول بجا رسیده و کسر ذای  
 ترشت و عین منقوط زده یعنی در ششس و راحت  
 بر طایفه میگذازد که گویند این لفظ ترکی است -

یوسفشس - بنم اول بجا رسیده و کسر ذای  
 ترشت و عین منقوط زده یعنی در ششس و راحت  
 بر طایفه میگذازد که گویند این لفظ ترکی است -

یوسفشس - بنم اول بجا رسیده و کسر ذای  
 ترشت و عین منقوط زده یعنی در ششس و راحت  
 بر طایفه میگذازد که گویند این لفظ ترکی است -



لکاک - بفتح اول و کاف بفتح کشیده فتح  
 ثناته تخانی و کات زده یعنی ناگهان و غافل زده  
 و معنی یک یک و لیکن لیکن هم هست -  
 لکیکاب - بفتح اول و سکون کاف و فتح موه  
 تخانی و ثناته تخانی و کات زده معنی یک یک است  
 که ناگهان و غافل و یک و یک و لیکن لیکن  
 باشد و معنی شیب و تپیدن هم چند آمده به اگر لفظی  
 که در لفظ یک یک است این را لفظ اتصال باشد  
 و لغت و لغت و لغت و لغت نیز گفته در شرح لغت  
 که در پارسی سی و هفت نوع آمده در قلمر هفت  
 مفصل بیان خواهد شد -  
 لکیک - بفتح اول و سکون کاف و فتح نال یک  
 و کات زده معنی یک یک است به هر چه که شیب باشد  
 لکیکاب - بفتح اول و سکون کاف و فتح زده  
 ترکت و نون و کاف پارسی زده کن به از مردم ملوک  
 آمده که را بی اتفاق و دوست بی بریا باشد -  
 لکاک - بفتح اول و لام و سکون کاف کلای است  
 ملوک و سلطانین را -  
 لکاک - بفتح اول و سیم و کاف کشیده و کات زده  
 نام پادشاهی بوده است و ترکان نام تمام است  
 لکاک - بفتح اول و سیم و کات زده نام شهر است  
 و ولایت است حسن نیز نام پادشاهان نیز هم هست  
 هر که باشت و کسر ثناته تخانی و فتح سیم و کات زده  
 در ترکی طرز و آرا گویند -  
 لکاک - بفتح اول و نون و کات پارسی زده  
 جانور است زرد رنگ و پویش در میان حلفت  
 و گمانه نیا شد و معنی شکل و مانند و طرز روش و ظاهر  
 و تالان در رسم و آیین چه آمده و معنی گلین و وقار  
 بر است و کسر ثناته تخانی و نون و کات پارسی زده  
 در ترکی معنی گلین آمده -  
 لکاک - بفتح اول و نون و کات پارسی زده  
 دکان زده معنی لوز آمده و آن جانور است شکاک  
 کوچک از پلنگ و آن را در شهری چینی گویند و تولد

شکاری را نیز گویند بفتح ثناته تخانی لکاک  
 و فتح لام و ای مد و زده و آن نوعی از سنگ است که  
 باشد که رنگ و صورت و ارج و امثال آن را از قوت  
 شاد و بویید میکند از سوراخ و تراکت سنگ  
 و بویید و بویید و بویید و بویید و بویید  
 مرا که در آن با نوزان هم هست -  
 لکاک - بفتح اول و سیم و کات زده معنی  
 فتح آری آمده که بر بالای تور نمند و بزبان  
 بر آن سیخ آورند و معنی زنده هم آمده و آن چیزی  
 باشد مانند کوه باشی از توده که غیر از آنک  
 کرده بوی آن کبوتر نر و بویید پانند -  
 لکاک - اول بفتح کشیده و لام زده معنی گریز  
 است تا غم از گردن انسان و حیوانات و دیگر در بیماری  
 عین گویند یعنی زنده و سیم و سکون نون و  
 میخ کردن و نیز گفته اند و معنی پانند هم آمده که از کوه  
 باشد از فتح کبوتر سیم و سکون رای ترشت و فتح  
 قات زده و سیم و سکون گریز و گویند و معنی  
 در دزد و میال هم آمده و سیم حیوانات را نیز میال گویند  
 به هر حیوانی که مست شود گویند میال آمده است  
 و معنی روی و رخسار هم بنظر آمده است -  
 لکاک - بفتح اول و سیم و سکون بفتح کشیده  
 و لام زده معنی بای آمده که زنگ و ریاضین سازند و  
 در روزهای عید و جشن و شربت بر سر بندند -  
 لکاک اول - بفتح اول و سکون نون و فتح  
 و سیم بفتح کشیده و کسر ثناته تخانی و فتح سیم و کات زده  
 و فتح و اول آمده است و کسر ثناته تخانی و فتح سیم  
 مجریان و صاحب گنجان -  
 لکاک - بفتح اول و سکون لام معنی شکار بود لکاک  
 و سیم و اول آمده که زده شده و سیم زده که دیده و  
 مطلق اصناف را نیز گفته اند و چیزی را نیز گویند  
 که از چیزی آویخته باشند و معنی گویند چیزی است  
 که چیزی بر آویخته باشد و اول از اندیشه علم فارغ  
 نیز گفته اند -

یازم - اول بفتح کشیده و فتح رای ترشت و سکون  
 سیم معنی توانم آسود -  
 یازم - اول بفتح کشیده و کسر سیم محله و میزند  
 معنی یازم آمده ثناته تخانی بفتح کشیده و سیم  
 سله زده که کثیف یا سیم باشد بفتح سیم سله زده  
 گلگست سرون که سفید زرد و کبود می باشد و سفید  
 آن بهتر است و معنی و اباغ و آن را با سیمون و  
 یا سیم نیز گویند -  
 یازم - اول بفتح کشیده و فتح قات زده  
 رسیده و کسر ثناته تخانی و فتح رای ترشت بفتح کشیده  
 و سیم زده کنایه از لب مشوق آمده -  
 یازم - اول بفتح کشیده و سیم زده معنی آبی آمده  
 که در بر شتر می بگذرانند تا خاکی که سبزه است روز  
 بر آن سوار شود و شتر می دیگر در سوزید و فصل است  
 یازم نام قبیل است در سیم و نیز نام اسپ حضرت نوح  
 که در طوفان غرق شد و آن را کتفان نیز گفتند  
 یازم - بفتح اول و سیم مشق و سیم ساکن هر  
 است و آن سنگی باشد سبز و خاصیت منفرد  
 خاصیتش آنکه هر که با خود نگاهدارد آفت برتی و  
 صافند این باشد و آن را شیب بفتح ثناته تخانی  
 و سیم مشق و سیم ثناتی زده و شیب نیز گویند  
 میر قانی شده عالم - بفتح اول و سکون رای  
 سله و فتح قات بفتح کشیده و کسر نون ثناته تخانی  
 رسیده و فتح سیم مشق و فتح دال ایچ و ای مد  
 ساکن و سیم سله بفتح کشیده و فتح لام و سیم زده  
 یعنی عالم زده شده و نون گرفته -  
 یازم - بفتح اول و سیم مشق بفتح کشیده  
 و سیم زده معنی غول بیایانی آمده و آن در تازی  
 نوعی از جن و دیو است که در شب کوهها و جبال  
 دور از آبادانی می باشند و هر شکل که می خواهند  
 بر می آیند و مردم را از راه می برند -  
 لکاک - بفتح اول و سکون کاف و فتح سیم  
 و سیم مشق و سیم زده معنی است که بیاری

و احد العین خوانند و گنایه از مردم ظاهرین هم هست  
و گنایه از مردمی که در پیشم کم نوری دارند و گنایه  
از مردم متناقض هم هست و مردم هر قدر از کفر گویند  
یک زخم - یعنی اول و سکون کائنات و فتح زای  
هو و عاصی مشروط و سیم زده لقب سام نریمان است  
بسیب آنکه از او یک زخم کشته بود و سام نام پدر  
زال است که پدر تهم باشد و تهم پدربان پای شکست  
پادشاهان ایران زمین بود و قصه او در شاهنامه بسطور  
است گویند در پشته او میل داشت او را پلنگ و تهم  
تیر کشیدی فردوسی گوید آنظم شدای جهان تا جهان  
آفرید و سواری بود مستم تا بدید با کجا دور دار  
به پیش او میل که تیر بود خواهر ره و در پیش او  
و غصت و شش سال عمر بود و چنانچه او شش روز  
او گفته بیست و یک شش صد و شصت و شش ساله  
مردا حیانت نمود و بهانه تیر و در حق او در پیش  
یله ششم - یعنی اول و لام و سکون های حدود  
فتح نموده تیر از پیش مشروط و سیم زده نام کوی است  
در حوالی کوهین که در آن حیوانات و غیره نام است  
هم در آنجا دیده اند مگر گنده و غیره گشته  
یام - یعنی اول و سیم باله کشیده و سیم شافی زده  
ایم بود چاره و آن مرغی است در آن جا و نام  
خورد که تیر گویند و او پیوسته در آن آید نشیند و از غم  
اینگه سیاه آب کم شود با وجود تشنگی آب خورد و خوردن  
ششش بی خوابی آورد و مقوی قوت عاقل باشد  
و این بر آید و تیر کند و بعضی گویند یام تازی است

یعنی پادشاهان جهان و عهد اولان دوران آمده -  
یا سکون - اول باله کشیده و فتح زای تیر  
و سکون سیم و فتح نموده فوقانی و نون  
زده یعنی کواکسین آمده و بعضی ویست در ازمی  
کردن هم هست -  
یا زوان - اول باله کشیده و زای بود باله  
کشیده و نون زده یعنی قصد کائنات و داده کائنات  
و نون کائنات و پیمان کائنات آمده -  
یا زوان - اول باله کشیده و کسر زای بود  
و فتح دال ایچ و نون زده مخففه از دین آمده که  
بایدن و نون کردن و قصد و از راه و آهنگ کردن  
و بید شدن باشد -  
یا زیدان - اول باله کشیده و کسر زای بود  
بنشانه تمکلی سیم و فتح دال ایچ و نون زده یعنی  
بایدن آمده که قصد کائنات کردن و نون شدن و نون  
تیر زای در آن کردن و بایدن و نون کردن باشد -  
یا همان - اول باله کشیده و سیم باله  
کشیده و نون زده یعنی نون از راه آمده و نام  
پنیر زای هم هست از پنیر بر نون -  
یا سمن - اول باله کشیده و فتح سیم سیم و سیم  
و نون زده نام گلیست معروفه و آن سید و زور و کوه  
می باشد و سفید آن بهتر است و مقوی و مانع -  
یا سمون - اول باله کشیده و فتح سیم سیم و سیم  
سیم بود رسید و نون زده یعنی یا سمن آسوده  
که بعد از ذکر شد -

خونی و شراب لعلی آمده -  
یا قوت نام زوان - اول باله کشیده و فتح سیم  
بود رسید و کسر نشانه فوقانی و نون باله کشیده  
و سکون زای تیر شد و او باله کشیده و نون زده  
یعنی یا قوت زان آمده و آن نوعی است از ایا قوت  
یا نون - اول باله کشیده و نون زده یعنی نون  
آمده و آن سخنان نام بود است که چهاران شراب  
گویند و صوفیه را آنچه در آن تیر است مشهوره بشود  
یعنی آن می گویند ریاضت است جسد است  
که کشتن خوانند تیر زای و تیر کی طرث و پانیه -  
نیگویند و از بسوختن هم هست -  
یا سمن - یعنی اول و سکون دال ایچ و کسر سیم  
نون زده یعنی نون و پانیه سیم دست کوه تیر  
یر معان - یعنی اول و سکون زای تیر شد و فتح  
سیم و نون مشروط باله کشیده و نون زده یعنی  
در سخنان آمده و آن تیر و تیر می باشد که چون آن  
پانی بجائی آید تیر تیر سونماست کجاست بزرگان  
و دوستان آید -  
یر بیان - یعنی اول و سکون زاده نشانه سخنان  
باله کشیده و نون زده نام شهر تیر زده است و آن  
شهری است معروفه در اموار و انور -  
تیر بیان - یعنی اول و سکون زای بود و فتح  
سوره سخنانی و پای حدود و باله کشیده و کسر زای  
و فتح نموده فوقانی و نون زده یعنی تیر و پانیه  
زمره کردن سخنان آمده و وقت طعام خوردن زای  
یعنی زمره سیم سمن از برای طعام و تیر بیان یعنی  
زمره سیم سیم و زمره سیم که به طعام -  
تیر زوان - یعنی اول و سکون زای بود و زوان  
ایچ باله کشیده و نون زده یعنی زوان نامهای خدا  
است جل جلاله و نام فرشته است که خاص است  
و هرگز تیر زوان و پانیه زوان و تیر زوان  
آفریننده تیر زوان سیم نون و تیر زوان تیر زوان  
نور زوان نام بود در آنجا که در آنجا

چشمه تیر و هم کج تیر نام قلزم ششمین  
کتاب مبعوث قلزم در بیان زای علی باله  
یا قلزم - اول باله کشیده و سکون زاده نشانه فوقانی  
و نون زده یعنی بیرون کشیدن آمده مطلقا و تیر زوان  
یعنی از نون هم هست و بعضی شدن و اندون  
و آشکارا کردن و پرسیدن و سوال نمودن هم هست  
یا زوان - اول باله کشیده و فتح دال ایچ  
سکون نون و حل ایچ باله کشیده و نون زده

یا سیمین - اول باله کشیده و فتح سیم سیم  
و کسر سیم بنشانه سخنان رسید و نون زده سیم  
یا سمن آمده که گل یا سمن یا سفید زان گلیست  
معروفه سفید زرد و کبود و سیاه سفید است  
بشر است و مقوی و مانع -  
یا قوت زوان - اول باله کشیده و نون زده  
بود رسید و کسر نشانه فوقانی و فتح زای تیر شد  
و او باله کشیده و نون زده گنایه از شاهان

خونی و شراب لعلی آمده -  
یا قوت نام زوان - اول باله کشیده و فتح سیم  
بود رسید و کسر نشانه فوقانی و نون باله کشیده  
و سکون زای تیر شد و او باله کشیده و نون زده  
یعنی یا قوت زان آمده و آن نوعی است از ایا قوت  
یا نون - اول باله کشیده و نون زده یعنی نون  
آمده و آن سخنان نام بود است که چهاران شراب  
گویند و صوفیه را آنچه در آن تیر است مشهوره بشود  
یعنی آن می گویند ریاضت است جسد است  
که کشتن خوانند تیر زای و تیر کی طرث و پانیه -  
نیگویند و از بسوختن هم هست -  
یا سمن - یعنی اول و سکون دال ایچ و کسر سیم  
نون زده یعنی نون و پانیه سیم دست کوه تیر  
یر معان - یعنی اول و سکون زای تیر شد و فتح  
سیم و نون مشروط باله کشیده و نون زده یعنی  
در سخنان آمده و آن تیر و تیر می باشد که چون آن  
پانی بجائی آید تیر تیر سونماست کجاست بزرگان  
و دوستان آید -  
یر بیان - یعنی اول و سکون زاده نشانه سخنان  
باله کشیده و نون زده نام شهر تیر زده است و آن  
شهری است معروفه در اموار و انور -  
تیر بیان - یعنی اول و سکون زای بود و فتح  
سوره سخنانی و پای حدود و باله کشیده و کسر زای  
و فتح نموده فوقانی و نون زده یعنی تیر و پانیه  
زمره کردن سخنان آمده و وقت طعام خوردن زای  
یعنی زمره سیم سمن از برای طعام و تیر بیان یعنی  
زمره سیم سیم و زمره سیم که به طعام -  
تیر زوان - یعنی اول و سکون زای بود و زوان  
ایچ باله کشیده و نون زده یعنی زوان نامهای خدا  
است جل جلاله و نام فرشته است که خاص است  
و هرگز تیر زوان و پانیه زوان و تیر زوان  
آفریننده تیر زوان سیم نون و تیر زوان تیر زوان  
نور زوان نام بود در آنجا که در آنجا

بخت عالم

خداوند باطل را در شرای حق مایه افکند  
 نیز در این معنی بفتح اول در نامی بود ساکن بر اول  
 اجد با لغت کشیده و کسر وال مملای تثنای تثنای کشیده  
 و نون زده و بعضی قلبه و قیامه آمده که بعد از تثنای تثنای  
 تخم سرخ بر بالای آن زده و بعضی نیز در این کتیبه  
 با گویند که در وزن تخم سرخ تثنای تثنای تثنای تثنای  
 هم گویند که بی نون زده می باشد  
 تثنای تثنای - بفتح اول و سکون نون متقوط و فتح  
 تثنای تثنای و نون زده بفتح تثنای تثنای تثنای تثنای  
 که وزن و چیزی خواندن آمده بر طعام و آن مبادی  
 است متان را در وقت پنج برسم بر دست گزیند  
 موهله تثنای و سکون زده و فتح سین سفین  
 و هم زده و آن چیزی باشد که بوقت پرستش  
 و جز آن بدست گیرند و آن شایسته یاری یک بی گره  
 باشد بمقدار یک و سب که آن را در وقت بوم  
 بر نود آن درختی است شبیه بدخت گزوا که بوم  
 بنامش درخت گزوا درخت انار و هم بر نون آن  
 چنان است که اول کار می گویند آن هم تثنای  
 باشد و آن را برسم چین نمودن باید و بشود کشیده  
 و آب کشیده پس در مزه نماید یعنی در مایه که در وقت  
 مبادی آتش در بدن شستن و چیزی خوردن تثنای  
 و برسم را برسم چین بر نون برسمان مایه تثنای  
 کشند و آن طرفی باشد مانند قلعه آن و آن را در  
 ملا و نقره و امثال آن سازند و برسمها در آن در آن  
 آن گذارند و هر گاه که خوانند بر نون بشوند و بجز  
 بخورند و بجا دانی کشند و یا یکی از نسکهای تثنای  
 یعنی قسمی از اقسام بیست و یک کتاب شد بخورند  
 چند مده در آن برسم که بجهت آن کاروان فعل  
 سین است بیست و یک که در چنانچه برای خواندن  
 و نود و او که یکی از نسکهای ششور شده است  
 می برنج برسم بیست و یک که در چنانچه نسکهای  
 دیگر بیست و چنانچه برسم و یک گام چون شستن  
 و یا چیزی خوردن و مبادی کردن پنج برسم

و چون یکبار نسک و نود و او خواند شود برسمها  
 باطل گردد و برای نسکهای دیگر خوانند از این برسمها  
 عمل کنند و خوانند برسم تازه بر دست گیرند  
 ایقطنان - بفتح اول و سکون تان و طای حلی  
 یا لغت کشیده و نون زده بفتح می تومی از سنگ  
 است و آن هر جا که باشد خود بخود حرکت کند و چون  
 دست کسی بر آن رسد یا کن گرد و گویند علت  
 برقان و استرغاسی اعضاء را بر طرف کند و هر که بخورد  
 هیچ چیز را فراموش نکند  
 ایقطنان - بفتح اول و سکون تان و کسر طای  
 حلی تثنای کشیده و نون زده بفتح رومی  
 درخت که در مایه تثنای و صا و هر گاه بی که ساق آن  
 از رشته باشد عموماً بچو فرزند و سهند و او  
 خیار و حنظل و امثال آن  
 یک تیغ کردن - بفتح اول و سکون کاف  
 و کسر تثنای تثنای تثنای تثنای تثنای تثنای  
 نون متقوط و زکوان معلوم کنایه از راست و درست  
 و برابر و هموار کردن آفرود  
 یک چشم زدن - بفتح اول و سکون کاف و  
 فتح جیم پارسی و شین متقوط و سکون سیم و فتح  
 زده می خورد و اول اجد و نون زده یعنی یک پیک  
 به هم زدن  
 یکران - بفتح اول و سکون کاف و رای تثنای  
 یا لغت کشیده و نون زده یعنی اسپ امیل خوب  
 و سر آفرود و بعضی گویند یکست میان زرد و سرخ  
 در اسپ راه پارسی را که بدین رنگ باشد یکران  
 خوانند و بعضی رنگ اشقر گفته اند بشرطیکه یا  
 و دمش سفید باشد و اشقر اسپ سرخ رنگ  
 را گویند و اگر رنگ اشقر باشد و یا بل و دمش  
 سفید باشد بود گویند یعنی نود و تثنای بود  
 محمول رسیده در ای تثنای تثنای تثنای تثنای تثنای  
 سرخ رنگ است و بعضی یکران اسپ را گفته اند  
 که هنگام رفتن یک پای پس را شک تثنای تثنای

و دیگر یعنی کوه که ترنگانند و در سینه افکند برای کوه  
 تثنای کاف پارسی نوشته  
 یکر و کردن - بفتح اول و سکون کاف و هم ماس  
 تثنای تثنای تثنای تثنای تثنای تثنای تثنای  
 و فتح وال اجد و نون زده کنایه از ترک آشنائی  
 و دوستی کردن آسوده  
 یکسان - بفتح اول و سکون کاف و سین سفین  
 یا لغت کشیده و نون زده یعنی برابر همیشه و بود آمد  
 یکسون - بفتح اول و سکون کاف و هم سین سفین  
 بود رسیده و نون زده یعنی یکسان آمده که همیشه  
 و برود هم و برابر باشد  
 یکفن - بفتح اول و سکون کاف و فتح فاولون زده  
 آنکه در یک فن و کسیر کامل باشد  
 یکون - بفتح اول و هم کاف بود رسیده و نون  
 زده تومی از جابله باشد که آنرا از حریر الوان بنامند  
 و در تثنای یعنی میشود باشد  
 یگان - بفتح اول و کاف پارسی یا لغت کشیده  
 و نون زده یعنی یک است که واحد باشد و کاف  
 یگان یک یک را گویند و بعضی مثل و مانند هم است  
 یلاستان - بفتح اول و لام یا لغت کشیده و کسر  
 سرده تثنای و سکون سین سفین و تثنای تثنای  
 یا لغت کشیده و نون زده نام دهری است با این اسپ  
 و جرجان کسر همزه و سکون سین سفین و فتح باکر  
 پارسی و رای تثنای یا لغت کشیده و کسر طای حلی  
 تثنای تثنای رسیده و نون زده و آن شهری است  
 مشهور در خراسان و چون برسم و عادت مردم  
 آنجا چنان بوده که بیست و یک سپهری بوده اند و  
 آن شهر بیست نام موسوم شده و اسپر این شهر  
 نیز گویند در جرجان عرب گرگان آمده و آن شهری است  
 و در دار الملک استرآباد  
 یلان - بفتح اول و لام یا لغت کشیده و نون زده  
 جمع یلی است یعنی شجایمان و در ایران و مملو  
 و دلاوران و نام بیوانی هم بوده در آن

که بر زودت بخون که پاره ایرانی باشد کفایت  
 یلان شان - بفتح اول و لام بالفت کشیده و  
 سکون نون و کسره نون ثانی و تخمین متعده بالفت کشیده  
 و نون زود یعنی یلان نامه که پہلوان تورانی باشد  
 که دست بتران و کینه مبارز ایرانی کشته گشت -  
 یلکن - بفتح اول و سکون لام و فتح کاف و نون  
 زود یعنی بختیق آمده که سرب جنگی است  
 و آن طلافن امتدی است بزرگ که بر چوبی تعبیه  
 کند و سنگ و خاک و آتش در آن کرده بطرف  
 خصم اندازد و یا یعنی بجای شمشیر تهنانی مود  
 تهنانی هم آمده است که یلکن باشد -  
 یلمان - بفتح اول و سکون لام و نیم بالفت کشیده  
 و نون زود و آن فتح را گویند که هر دوروی او تیر باشد  
 یلمیران - بفتح اول و کسره لام تهنانه تهنانی رسیده  
 و فتح زای میز و نون زود یعنی سالنجه و جاننده  
 آمده و بجای کسره کشیده و کسره هم از نظر کشته  
 میگمان - بفتح اول و سکون میم و کان پاری باشد  
 کشیده و نون زود نام قصه ایست ابد عثمان که  
 بر دست کاشغری آخ است گویند قرن حکیم خمر و  
 در آنجا است و یعنی گویند در سر روز استخما است  
 یلمتولن - بفتح اول و سکون نون و فتح شانه تونان  
 بود و رسیده و نون زود یعنی منع سداب کو بی آمده  
 و یعنی منع سداب محروانی را گفته اند نیم سین  
 و اول باجه بالفت کشیده و مود تهنانی زود گیاهی باشد  
 درانی باشد و مود خوردن آن رفعت بود باجه باشد  
 مردان و استقامت زنانه کند -  
 یوسف زرین کس - بفتح اول بود  
 رسیده و نیم سین سغص و کسره فتح زای بود  
 و کشید و کسره ای فرشت تهنانه تهنانی رسیده و نون  
 ساکن و فتح زای فرشت و سین مود و نون زود کتا  
 در آنجا عال کتاب آمده و آن را یوسف روز  
 یوسف تیر نقاب هم گویند -  
 یوسفی کردن - بفتح اول بود رسیده و نیم

سین سغص و کسره تهنانه تهنانی رسیده و فتح کاف  
 و سکون زای فرشت و فتح و ال ایچ و نون زود  
 که نامه از پادشاهی کردن آمده -  
 یوسفت گرگ مست من - بفتح اول بود  
 رسیده و نیم سین سغص و کسره فاد و کرگ مست من  
 معلوم یعنی سانی من و شاه من و محبوب من  
 که کشته من است -  
 یوگان - بفتح اول بود رسیده و کاف پاری باشد  
 کشیده و نون زود یعنی پودان و شیشه آدمی و یوگانا  
 دیگر آمده و زود پاک کرده که گویند سینه گویند -  
 یوان - بفتح اول بود رسیده و نون زود یعنی فلس  
 و فلوس آمده و نون زود نیم گونید و نام رود و فاد  
 هم هست و رنگ دیوان را هم گفته اند چون آوریون  
 که یعنی آذرگون یعنی آتش رنگ است -  
 یونان - بفتح اول بود رسیده و نون بالفت  
 کشیده و نون زود نام ولایت است که اکثر حکما آنرا  
 ولایت بوده اند و سکندر آن ولایت را بدری نامید  
 کرد و نام بدری هم هست بفتح لام و سکون  
 نون و کسره زای تهنانه تهنانی رسیده که یونان سینه  
 سمان - بفتح اول و وای زود بالفت کشیده  
 و نون زود بخت زود باشد یعنی از زود است  
 که یکی از ماسی بانی تعالی باشد مثل حلاله -  
 چشمه نوز و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم  
 و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم و نیم  
 در بیان یاسی صلی با و او و با  
 مود و مود تهنانی

که زود یعنی یک ناگاه ناگهان و تهنانی رسیده  
 یسوس - بفتح اول و سکون سین و نیم سین  
 بود رسیده یعنی بدست تفنگ کرده -  
 یشلو - بفتح اول و نون و سکون مود و تهنانی  
 و نیم لام بود رسیده یعنی مود مقامی آمده از شهر  
 که اسباب و استعد و غله را چند امثال آن از آنجا  
 آورد و آنجا فروشند و یعنی کاروان و قافل هم آمده  
 و اسباب و استعد را نیز گویند -  
 یو - بفتح اول بود رسیده یعنی یک آمده که بنا بر  
 یاخته - اول بالفت کشیده و سکون غای متعده و فتح  
 تهنانه تونانی و وای زود زود یعنی بیرون کشیده  
 آمده احمد از آنکه شمشیر و فتح از انقلاب بیرون  
 کشند یا چیزی دیگر را از جالی دیگر و یعنی جبهه که آن  
 خاد است و مود که هم کوچک باشد هم هست  
 و شیشه و نظیر آنرا هم گویند -  
 یا و - اول بالفت کشیده و فتح و ال ایچ و وای  
 مود زود یعنی قوت مود آمده -  
 یاز نامه - اول بالفت کشیده و سکون زای فرشت  
 و نون بالفت کشیده و فتح نیم و وای مود زود یعنی  
 کار نیک و سکنای آمده -  
 یاره - اول بالفت کشیده و فتح زای فرشت و سکون  
 وای مود یعنی دست بر نون آمده و آن را دست بر نون  
 و دست اور نون و دست بر نون و دست بر نون  
 درین و دست بر نون و دست بر نون گویند و آن معلق  
 باشد از طلا و نقره و غیر آن که بیشتر زمان و دست  
 کند و یارق مود آنست و تهنانی سوز گویند  
 کسره سین مود و او بالفت کشیده و وای مود زود  
 و یعنی طوق کردن نیم مود از آنکه تهنانی باشد که  
 اطا برای سسل سالن و مود آن یار است  
 و مشهور یا یار بود و یعنی یار هم آمده که توانایی  
 و قوت و قدرت باشد و یعنی مقدر و اندازه هم هست  
 یاز - اول بالفت کشیده و فتح زای فرشت و سکون  
 وای مود یعنی نوز آمده که از لرزیدن است -



یا سید - اول بالفت کشیده و فتح بین شخص  
 و پای مدور زده یعنی راه درستم در قاعد و قان  
 آمده و یعنی نوازش و از زده هم است که بافت  
 یا فته - اول بالفت کشیده و سکون فاعل نشانه  
 قوتانی و از مدور زده یعنی نوازش و از زده هم است که بافت  
 و بخت و اصل بافت آمده -  
 یا فته - اول بالفت کشیده و فتح فاعل سکون پای  
 مدور و یعنی کم شده و ناپدید گشته آمده و معنی یاده  
 هم است که سخنان جزو و پیوسته و سرور کم پیشانی  
 و نوازش و نقش باشد -  
 یا قوت سر بسته - اول بالفت کشیده و فتح  
 قات بود و سید و کس نشانه قوتانی و فتح بین  
 شخص و سکون روی ترشت و فتح سوره تهمانی  
 و سکون بین سله و فتح نشانه قوتانی و پای مدور  
 زده کنایه از درون مشوق و لبهای خاموش آمده -  
 یا ل - اول بالفت کشیده و فتح نام و سکون پای  
 مدور و معنی شایع گاو آمده -  
 یا فته - اول بالفت کشیده و فتح نون و سکون پای  
 مدور و معنی از آن آمد و سلفا و آن نظر نیست که در  
 دران گوید و معنی بزرگ هم آمده و فتح سوره تهمانی  
 و سکون پای بود و فتح پای ترشت و کات زده  
 و آن داد است که از آن روشن چراغ یکسرند  
 و بنا بر آن گمان گویند -  
 یا و - اول بالفت کشیده و فتح و پای مدور  
 زده معنی یانه آمده که پاید گشته و کم شده و سخنان  
 سرور کم و هر چه بود و هر چه نشان عزیزان نشانی  
 به نچه - یعنی اول و سکون غایب مشروط و فتح بین  
 پارسی و پای مدور زده معنی زده و کس آمده  
 و سید و آن نشان است که چون نوازش بود  
 سرور و از کس و معنی نشود و قسط که از آن کرد و فعل  
 زود آمدن فعل برودت در روزی که نوازش کرد و او را  
 بیشتر و نچه جود -  
 یا فته - یعنی اول و سکون دال یکد و فتح پای

ترشت و سکون پای مدور زده معنی لب لباب خوشتر  
 آمده کسر لام و سکون سوره تهمانی و لام بالفت  
 کشیده و سوره تهمانی زده و بفتح بین سله و کس  
 حسین مشروط و فتح قان و پای مدور زده و آن  
 گیاهی باشد که بر درخت چیده گاو باشد که درخت خشک است  
 و بنا بر آن را جمل المساکین و اقبله الباری و  
 و شجره الباری خوانند -  
 یا فته - یعنی اول و سکون دال یکد و فتح  
 قان و پای مدور زده معنی است که باشد و فتح  
 باشد و آن را بیرونی نامند و فعلی گویند و سوره آذرا  
 بی خوانند بفر پای یکد و سکون لام و در سلمات  
 بکار و زود و زود و بی بیرون آمده که ناما فعلی کوچک  
 و نیز بزرگ میشود و کوچک آن درشت بل است و آن  
 میوه باشد سرور و در سلمات بزرگ و آن را  
 شجره لغیر حسین مشروط و سوره تهمانی و پای مدور  
 و فتح قان و پای مدور زده خوانند سرور و بخت باشد  
 با عدال و بنا بر آن همان لافض باشد و فتح پای مشروط  
 پیر - یعنی اول و دال یکد و سکون پای مدور  
 بر خنده باران - اگر نوبه لبرقی عمل و سوره سحر و این  
 فعلی در حداد و نهر شربت -  
 یا فته - یعنی اول و سکون دال مشروط و فتح قان  
 و سکون پای مدور و معنی پیر و آمده و آن در فتح است  
 باشد و وقت زرد آلود و آن مدیونانی ناما فعلی گویند  
 و سوره آذرا بل همانند سوره تهمانی و سکون لام  
 در سلمات بخت برند -  
 یا فته - یعنی اول و سکون پای ترشت  
 نجات بالفت کشیده و کس نون نشانه تهمانی رسیده  
 رفتم نشین مشروط و فتح دال یکد و پای مدور زده  
 کنایه از زود و زود و خوان رسیده -  
 یا فته - یعنی اول و سکون پای بود و فتح نون و  
 پای مدور زده معنی شوهر خواهر آمده و فتح خاصه  
 مشروط و دال بالفت کشیده و فتح با سله  
 مدور و پای ترشت زده -

یعنی - یعنی اول و سکون نشین مشروط و فتح بین  
 و پای مدور زده معنی بر دم و پوست غایب آمده که زود  
 دست و انگش رسانیده و بافتند و بافتش و بافت  
 یعنی - یعنی اول و کشیده و فتح قان و پای مدور  
 زده معنی گریبان آمده کسر کاف پارسی و معنی گریبان  
 شخصی را حکم گرفتن و مضبوط گرفتن هم است -  
 یا فته - یعنی اول و سکون کاف و فتح جزو  
 سکون بین سلف و فتح پای پارسی و پای بود  
 زده کنایه از نوازش عاقل آمده و شخصی را نوازش کرد  
 که یکد و سید و مشقه باشد و سوره تهمانی نوازش -  
 یا فته - یعنی اول و سکون کاف و فتح نشانه قوتانی  
 و نون و پای مدور زده معنی نوازش و یکد آمده -  
 یا فته - یعنی اول و سکون کاف و دال یکد  
 بالفت کشیده و فتح نون و پای مدور زده نوحی از زار  
 باشد و آن چنان است که هیچ و شخص کشیده را  
 با و زود و هر چه نشانه بیخ و شش مرورید کشیده و هر چه  
 جمع کنند و بر مجموع یکد و پیری از جوهر گریبان  
 سوراخ آن کشاده باشد و باز نشانه از هم مشرق  
 سازند و بر هر یک چند از مرورید بطریق مساتی  
 باشند و همچنین همه را جمع کرده جوهری دیگر که در آن  
 آن کشاده باشد بر همه بگذرانند و همین در صورت آن  
 مقدار که خرابند و گوهری را نیز گویند که بی مثل باشد  
 باشد و در دال نوازش باشد و گردن نبرد ما هم گشتا  
 یا فته - یعنی اول و سکون کاف و کس دال  
 یکد و فتح لام و پای مدور زده معنی سوانتی عملی را  
 و بی نفاق باشد -  
 یا فته - یعنی اول و سکون کاف و کس دال  
 ترشت و سکون نشین مشروط و فتح نشانه قوتانی و پای  
 مدور زده کنایه از سوانتی آمده و کنایه از شش هم است  
 یا فته - یعنی اول و سکون کاف و دال یکد و پای  
 ترشت بر او رسیده و فتح نشانه تهمانی و پای مدور  
 زده کنایه از مشرق و بی خلاف آمده و معنی ظاهر و شش  
 هم است و هر چه که آن دور و بی نوازش -

یکم - بفتح اول و سکون کاف و فتح نون در وقت تفتیم در  
 دوره زده یعنی بی ریای نفاق باشد و معنی یکبار  
 و یک مرتبه هم آمده است -  
 یکم سره - بفتح اول و سکون کاف و فتح سین  
 سفین در ای ترشت و ای دوره زده یعنی یکبار  
 و یکبارگی آمده -  
 یکم سیاره - یک معلوم در فتح سین سفین  
 در اول بافت کشیده و فتح نون در ای دوره  
 زده کنایه از انقلاب مالک است و نیز معنی یکبار  
 آمده و آن شخصی باشد که یک سبب در مشتق باشد  
 و سایر هم از آن گرفته -  
 یکم سوسه - بفتح اول و سکون کاف و فتح سین  
 سفین بر او رسیده و فتح نون در ای دوره زده  
 یعنی یک سوسه که برابر و همیشه و هر دو نام باشد -  
 یکم گره - بفتح اول و سکون کاف و کسر  
 گاف پارسی در ای ترشت و ای دوره زده کنایه از  
 سواتش و مثل و مانند و فتح هم آمده -  
 یکم سوسه - بفتح اول و فتح گاف بر او رسیده و فتح  
 نون در ای دوره زده و معنی یک سوسه آمده که معنی  
 یکسان و برابر و سواتش باشد -  
 یکم گاش - بفتح اول و کاف پارسی بافت کشیده و فتح  
 نون در ای دوره زده یعنی بی مثل و مانند و  
 بی ستاد و سواتش آمده -  
 یکم - بفتح اول و سکون لام و فتح ییم در ای  
 دوره زده یعنی قیام و جانی پوشیدنی آمده و معرب است  
 یلیق است -  
 یکم - بفتح اول و لام در ای دوره زده معنی قیام  
 و خلاص و بیانات و با که آمده چنانکه گویند سبب  
 را میله که یعنی سر او را که در وزن ناهش و قیام  
 نیز گویند یعنی هر دو و بی دوره هم گفته اند و معنی  
 که هم آمده است که در مقابل راست است و بجز  
 تمام آمده - چون که در وزن در زمان که سبب  
 آن سخن باشد هر چه نظر گذشت -

یکم سوسه - بفتح اول و سکون ییم و فتح نون در ای  
 و ال ایچ و کلامی در دوره زده معنی مردم گیاه آمده و آن  
 گیاهی است شبیه آدمی بود زمین بین رویه و آن  
 سر او تری و گون سله پیا شد چنانچه در تفتیم آن نیز  
 سوی سر او دست خرد و او دست در گردن هم کرده  
 و پیا پیا در یکدیگر محکم ساخته نزد پای راست بر پای  
 چپ مالد و مالد و او را پیا پیا چپ بر پای راست  
 نیز گویند هر که او را بگوید و فاندک مدتی بر سر او کند  
 آن چنان است که اگر آن را در آن حالتی بکنند چنانچه  
 با فاندک دور می کنند و شود و در لیسان بر آن بندند و  
 سر لیسان را با کمرنگ تازی محکم سازند و کروز  
 گرسند در نزد شکار می در پیش آن کسگ را بکنند  
 چون آن کسگ از عقب شکار برود آن گیاه از  
 بیخ بگردد و شود از زمین سبب آن را کسگ  
 کن گویند و آن کسگ بعد از چند روز برود او را خا  
 از هم ترقی می توان کرد و اگر ترقی آن با شیر گاو  
 بخورد زنی و هند که تمیسه باشد او ترقی ترقی هم  
 بعد اگر زنجور و زنجور شود اگر مالد و بخورد و زنجور  
 ترقی شود و سر او ترقی مردم گیاه است مطلقه و نیست  
 سلقه و مردم گیاه و مردم گیاه و سگ کنه آمده که ترقی  
 بیرون از صخره خوانند و معنی گنبد می گیاهی است  
 با هر کس که باشد محبوب انقلاب خلق گردد و بعضی  
 گویند گیاهی است که برگهای آن در مقابل آفتاب  
 میخند - بفتح اول و کسر ییم تفتیم آن تفتیم  
 و فتح نون در ای دوره زده یعنی سوسه آمده که  
 محل فتح لغام است در شکم  
 یکم - بفتح اول و سکون نون و فتح ییم و سکون  
 نون در ای دوره زده یعنی اهل مغرب گیاهی باشد براسه  
 یکم شدن در زمانه او بر اتمها بکار برند -  
 یکم - بفتح اول بر او مجهول رسیده و فتح نون  
 تفتیم و ای دوره زده معنی آرزو آمده که بکار  
 معنی گویند و معنی خواستش را تفتیم هم هست  
 یکم - بفتح اول بر او رسیده و فتح ییم و ای  
 تفتیم آن تفتیم رسیده معنی یعنی آمده و فتح اول و سکون

دوره زده معنی تکرار آمده مطلقا هم از قلمرو آب  
 و خون و اشکال آن -  
 یکم - بفتح اول بر او مجهول رسیده و فتح نون  
 و ای دوره زده رسیده تفتیم لذت جامع  
 باشد و ترقی تفتیم سگ سگ گویند -  
 یکم - بفتح اول بر او رسیده و فتح نون در ای  
 دوره زده نام گدایی بوده است در نهایت بر مردم  
 و ترقی تفتیم سگ سگ گویند و تفتیم در جان باشد  
 در خاک و معنی یوز هم آمده بفتح تفتیم تفتیم  
 در ای دوره زده که تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم  
 نام ای دوره زده و آن نوعی در سگ تفتیم است که بکند  
 و در ای و اشکال آن در تفتیم تفتیم و بر پیدا میکند و از  
 سون از و تفتیم سگ سگ گویند و تفتیم تفتیم  
 یکم - بفتح اول بر او مجهول رسیده و فتح سین سفین  
 دوره زده معنی آرزو در دیگری آمده -  
 یکم - بفتح اول و فتح نون در ای دوره زده و ال ایچ  
 کتیا و فتح نون در ای دوره زده معنی یار تفتیم تفتیم  
 بر او تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم  
 یکم - بفتح اول بافت کشیده و سکون نون تفتیم  
 و کسر تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم  
 آمده یعنی تفتیم تفتیم تفتیم و تفتیم تفتیم  
 و انداختن در زود آسکار نمود و معنی بیرون می کشید  
 و می انداختن و تفتیم تفتیم تفتیم و معنی تفتیم  
 هم آمده یعنی بیرون کشیدی و تفتیم تفتیم تفتیم  
 یار تفتیم - اول بافت کشیده و سکون نون  
 تفتیم و کسر تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم  
 شین تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم  
 تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم  
 یار کی - اول بافت کشیده و سکون نون تفتیم  
 و کسر تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم  
 و تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم  
 یار سی - اول بافت کشیده و کسر تفتیم تفتیم  
 تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم تفتیم

سین شخص و کسر نون بنشانه تهمانی رسید و نینی  
 روزن که یک شوره شد با شند و هر یک در کمر را  
 یاری باشند یعنی در نون را گفته اند که در نون  
 یا نخی - اول بالفت کشیده و کسر نون شوره بنشانه  
 تهمانی رسیده یعنی افزائی آمده -  
 یا نوری - اول بالفت کشیده و فتح اول و کون  
 ای مدوره و فتح اول با بجز و رای قرشت بالفت  
 کشیده و نشانه تهمانی زده یعنی یاده گوی آمده -  
 یا ورمی - اول بالفت کشیده و فتح اول و کسر  
 رای مدوره بنشانه تهمانی رسیده و جی یاری گوی  
 یا وکی - اول بالفت کشیده و فتح اول و کسر  
 یاری بنشانه تهمانی رسیده یعنی کم شدن و ناپدید  
 گشتی و بر نون گوی و بی حاصل باشد -  
 یا می - اول بالفت کشیده و نشانه تهمانی زده  
 یعنی چهار تا خوشش در نون آمده -  
 یا قی - بفتح اول و نشانه فوقانی بالفت کشیده  
 و کسر کاف بنشانه تهمانی رسیده یعنی با سبب و  
 نگاهداری و سبب نکند که نشانه آمده و بجای فتح نشانه  
 تهمانی هم در نظر گرفته شده -  
 یا نخی - بفتح اول و کون غایب منقوط و کسر  
 نون بنشانه تهمانی رسیده یعنی نخته آمده که در تهمانی  
 نام است و یعنی زخیره هم آمده و آن چیزی باشد  
 از مال و در سبب و غله و حیوانات و حیوانات  
 و غیر هم که آن را نگاهدارند تا وقت حاجت بکار  
 گوشت بچته شده و گرم و سرد را بزرگ کنند -  
 یا بیضی - بفتح اول و کسر اول و کسر و فتح  
 موحده تهمانی و کون نشانه تهمانی و نشانه منقوط  
 بالفت کشیده و یاری حلی زده یعنی بد بیضا آمده  
 رکعت بیضا نیز گویند و آن از جمله سحر است موسی  
 علیه السلام بود گویند هرگاه که موسی علیه السلام  
 دست از نعل بر می آورد و نوری از دست او  
 تا با آسمان متقی میگردد و عالم روشن میشود و چون  
 به نعل میرود و در طرف میشد و بعضی گویند که

او نوری بود و چون آینه سید رشید و بجانب هر که میداشت  
 بهوش میشد چون دست را به نعل میرساند شخص  
 بهوش می آورد یعنی گویند که دست موسی علیه السلام  
 سوخته بود و نشان سفیدی از سوختگی آتش در دست  
 او بود و آنکه نشانه تهمانی که بعد از الف است آن را  
 در حالت نسبت خوانند آورد و بنشانه تهمانی زده  
 خواهد بود چون رخا و رخای و جز او جزای و خدا  
 و خدا می باشد آن -  
 یا وادی - بفتح اول و کون لای موحده اول  
 ابجد بالفت کشیده و کسر اول موحده بنشانه تهمانی رسیده  
 یعنی قلید و قیده آمده که بعد از پنجم شدن تخم مرغ  
 بر لای آن نزنند یعنی نوزادی گویند که گویند  
 که در درون تخم مرغ پنجمه باشند و آن را نوزاد  
 هم میگویند که بعد از یاری حلی در آخر نون باشد  
 یا غلامی - بفتح اول و کون غین منقوط و  
 لام بالفت کشیده و کسر و یاری حلی رسیده یعنی  
 غلام آمده و آن طرف آشی دسته دارد باشد که در  
 روغن انداخته چیزهای دیگر بر آن کنند و آن را  
 نعلون نیز گویند بفتح نشانه تهمانی و کون غین منقوط  
 و هم لام بود رسیده -  
 یا غلامی - بفتح اول و کون غین منقوط و فتح  
 لام و کسر و بنشانه تهمانی رسیده یعنی غلامی  
 آمده و آن طرف آشی دسته دارد روغن داغ کن  
 یا کسری - بفتح اول و کون کاف موحده  
 تهمانی بالفت کشیده و کون رای موحده و کسر کاف  
 یاری بنشانه تهمانی رسیده یعنی کسری آمده که کسری  
 یک لسی - بفتح اول و کون کاف و فتح موحده  
 تهمانی و کسر سین شخص بنشانه تهمانی رسیده  
 یعنی کسری آمده -  
 یا کسری - بفتح اول و کون کاف و فتح یا  
 یاری و یاری مدوره و کسر نون و فتح کاف و کون  
 نشین منقوط و کسر نشانه فوقانی بنشانه تهمانی رسیده  
 گنایه درین اسلام آمده چنانکه بقا و دو کشتی تهمانی

و دولت باشد و نون اسلام را پس گشتی بسبب آن  
 گفته اند که هر که در آید جایاید -  
 یا کسری - بفتح اول و کون کاف و کسر رای  
 قرشت و کاف بالفت کشیده و کسر موحده تهمانی یاری  
 حلی رسیده گنایه از سبب بنیست آمده که سبب کسری  
 باشد و گنایه از مستح شدن کاری هم هست و نیز سواد  
 را گویند که سبب را بر آن اند -  
 یا کسری - بفتح اول و کون کاف و فتح رای قرشت  
 و کون نون و کسر کاف یاری حلی رسیده گنایه  
 از اخلاص مندی و یک جتی و دوستی آمده که در آن شبانه  
 از نفاق و سافلی و ریاضت باشد -  
 یا کسری - بفتح اول و کون کاف و هم رای  
 موحده موحده رسیده و کسر بنشانه تهمانی یاری حلی رسیده  
 یعنی بی ریاضی سافلی و یک جتی و بی نفاق باشد  
 یا کسری - بفتح اول و کون کاف یاری بالفت کشیده  
 و فتح نون و کون رای مدوره و هم کاف یاری موحده  
 موحده رسیده و نشانه تهمانی زده یعنی مردم موحده  
 یا کسری - بفتح اول و کون لام و نون بالفت  
 کشیده و نشانه تهمانی زده یعنی لید آمده که نصب اول  
 زستان و شبانه خراب نیز باشد یاری بالفت کشیده  
 و کسر نشانه تهمانی یاری حلی رسیده و لای موحده  
 که اول برج جدی و آخر قوس باشد و آن در آذرین  
 شبهاست در تمام سال و در آن شب و یازده یک  
 آن شب بقایت شود نفس و نامبارک می باشد  
 و بعضی گویند شب بد است و از هم بد است و نشانه  
 تهمانی در حالت نسبت خواهد آمد چنانکه شب یاری  
 یکی بر یکی - یعنی بفتح نشانه تهمانی معلوم و فتح  
 موحده تهمانی و کون رای موحده و فتح موحده و کسر  
 بنشانه تهمانی رسیده نام خواهد بود است موحده  
 نال و نال و کسر حفر بود گویند حفر مردی بوده و نشانه  
 فضل و کرم است بلوک نرس میرسد در اوایل  
 حال بوس بود بعد از آن موشی سدا نیز بفتح سین

مطهر و دال بجز بافت کشیده و کسوف و کسوف نشانه  
 تهنائی و باسی در ده که از تو توغات نو بهار که آن بخانه  
 و آتش خانه پنج بود شده عبادت آتش مشغول شد  
 گویند هر کس که متولی آنجا میشد او را با یک سیاه گوسفند  
 دور فرستکی بدینک آمده که چون مجال خالش ز روی  
 اسلام آراستند گردید با عیال و اطفال بجانب دمشق  
 که در مالک حکام نمی مایند بود توجه نموده بعد از چند  
 روز بیارگاه سلیمان بن عبدالملک آمد چون چشم سلیمان  
 بر عیال افتاد فرمود تا از مجلس بیرون آید که نزد او  
 مجلس از صدمه و این امر تعجب نموده سبب آن  
 از سلیمان پرسیدند و گفت این شخص زهر همراه  
 داده و گفتند چگونه خداوند را معلوم شد گفت مهر  
 بر یادوی من بسته است هر گاه که زهر با طعام یا شربت  
 در دهان مجلس در آید زدن مهره بحسب حاجت مقرر  
 عقیب کند ز با بیرون آمده از جگر پدید آید و در  
 کرد که قدری زهر ترنگین انگشتر در دم بکشد آنکه در شکار  
 شدت غم و الم بر کم کند او را بر یک و او را داد و در  
 یکی مشهور و در عقب شد.

شمار اول بحر چهارم قلمم ششم  
 من کتاب منیت قلمم در بیان  
 لغات متفرقات ششم و دوازده  
 جوی جوی اول بود دوم و سوم  
 و چهارم و پنجم و ششم و هفتم  
 و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و  
 دوازدهم از شمار اول بحر چهارم  
 قلمم ششم در بیان لغات متفرقات  
 حروف تهنی.

صفا - بفتح اول و جیم بافت کشیده نام نوزدهم  
 سیاه رنگ که میان در آب تیز نصیب کنند و قند  
 عقاب نوازند بفتح بین سلفس  
 شرم با سلفس ای صدمه و تهنی شلش و سکون  
 رای ترشت و جیم بافت کشیده نوعی از بودنی  
 است و آن را تهنی نفاح گویند در بارکی

تهنی را نقاشی گویند که عین آن را در نقاشی کرده اند  
 بر آرد است بفتح هر دو رای ترشت بافت کشیده  
 بفت زرد و با تهنی گویند آمده که تهنی از آن  
 زرد و شتر با - بفتح تهنی بود و سکون  
 و ای سوز تهنی و تهنی ترشت بود و رسیده  
 و فتح نون و سکون باسی بود و کسوف نشانه فوقانی  
 و سکون رای ترشت و سوره تهنائی بافت کشیده  
 بفت زرد و با تهنی برنج خاکلی آمده -

صغلاب - بفتح صا و همای و سکون قاف  
 و لام بافت کشیده و سوره تهنائی زده نام اول  
 از روم و بعضی گویند ولایت است از ترکستان  
 حتما سبب - بفتح عین سهر و نشانه فوقانی  
 شد و بافت کشیده و سوره تهنائی زده نام  
 شخصی است که مخترع خار بوده غای منقوط  
 بافت کشیده و رای ترشت بافت کشیده و آن  
 پارچه ایست سوهبار که در بر ششم می یابند -  
 و سبب - بفتح اول و تهنی بود و باسی بار  
 ساکن یعنی راست و درست آمده -

گفتند - بفتح کا و تهنی و قاف و نشانه فوقانی  
 ساکن باسی گفتن آمده که از سخن کردن باشند  
 و ضعف شکفت هم هست بر وزن انگشت که  
 هر چیز سهر گفته باشد عموماً و پارچه کشیده  
 و سفت و گویند خصوصاً -  
 لست - بفتح لام و سین سلفس و نشانه  
 فوقانی ساکن یعنی خوب و نیکو آمده و هر چیز  
 قوی را نیز گویند -

تحنج - بفتح جیم پارسی و جیم زده یعنی با شد که  
 از چوب یا بنهر در بیان غله را بر باد دهند -

تحنج - بفتح ای مدور و جیم پارسی زده یعنی زرد  
 آمده که بر زمین نصب کنند بطنم برای کردن و  
 راست نبودن را نیز گفته اند چه هر گاه یک چیزی را  
 بر زمین بنگارند و آن چیز راست باشد گویند بفتح  
 کرده است یعنی راست ایستاده است و بجای

فتح ای مدور و جیم پارسی زده یعنی زرد  
 طرح - بفتح طای صلی و سکون تا فتح شد  
 و فتح رای ترشت و جیم زده یعنی مورچه و کرم  
 بر آرد - بفتح سوره تهنائی و رای ترشت  
 بافت کشیده و فتح دال مطهر و سکون نون و فتح  
 سرون است که از یکسایه در با سنده  
 بر آرد که - بفتح سوره تهنائی و رای ترشت  
 بافت کشیده و فتح دال مطهر و سکون نون و فتح  
 دال بجز در رای ترشت زده ضعف بر آرد زرد  
 آمده که کسیر بر باشد از زن و دیگر و با سیر بر آرد  
 و جیم پارسی - بفتح دال مطهر بود و تهنی رسیده و فتح  
 پارسی بافت کشیده و رای سهر زده رسیدن و تهنائی  
 کردن و کس باشد یک یک یک گاه -

صغلاب - بفتح صا و همای و فتح طای صلی و تهنی  
 منقوط و رای ترشت زده ضعف اصغر آمده که تهنی  
 ظهور ایست در فارس گویند تهنائی از این در آید  
 گذر - بفتح کات و ذال منقوط و رای ترشت  
 زده یعنی مردم بی عقل و احمق آرد -

تحنج - بفتح نشانه فوقانی و تهنی صلی و سکون  
 رای سهر و تهنی و رای سهر ساکن یعنی مردم زدن  
 کردن آمده گویند این لفظ را تهنی و تهنی  
 کرده اند و از عوام زاده نشانی است -

سلفس - بفتح قاف و قاف سین سلفس زده  
 سرون است و آن جامی باشد شبکه دار که از چوب  
 و برنج و آهن و اشال آن با قند و جالورین و شکر  
 و پرغله در در زمان آن گفته و سرب آن تهنی  
 باشد اجاد بی لفظ -

تحنج - بفتح اول و سکون شین شوق  
 و کسیر و سین ترشت زده یعنی کسیرش آمده و  
 آن سوره ایست معروف از و نیز لطیف تهنی باشد  
 پسرش - بفتح جیم و سکون باسی پارسی کسیر  
 رای ترشت تهنائی تهنائی قبول رسیده و سین  
 منقوط زده یعنی تهنی است و تهنی است از پراکنده

و پریشان کردن عین بر آنگه در پریشان کنی -  
 پسرش - بفتح میم و سکون بای فارسی و کسر  
 مای ترشت دشمن شوق زده یعنی رنگ برون آمده  
 رعنائی صاحب بر لب - بفتح بای سوله  
 و سکون بین سوله و نون بابت کشیده و کسسته  
 و صاحب بر لب معلوم کن به از ستاره زده آمده -  
 پخت - بفتح بای پارسی و فائده یعنی بادی آید  
 کدو وقت چراغ کشتن و آتش فروختن از این بوی  
 بخت - بفتح فای اول بود که زده یعنی آواز و  
 دیدن دم زرگری و صدای مفرقاده -  
 لصف - بفتح لام و صاد سوله و فائده یعنی  
 کبر آمده بفتح کان و سوله تخمائی در بای ترشت زده  
 و آن رستی باشد که در سر کبر بر زده کند و خوانند  
 و در این بار بر خصوصاً خاندان بر تاج است  
 اگر با سر که طلا کنند -  
 لطافت - بکسر نون و طای صلی بابت کشیده و فائده  
 ده یعنی بوی آمده و آن پوستی است که باندن میجو  
 و زنده و بر شکار آن و باندن بر دست کند -  
 قطب قطب - بفتح هدهای صلی و سکون بر دو جفت  
 یعنی صدا و آواز هر چیز آن گویند صدای زبان  
 بر هم زدن را گویند خصوصاً  
 قفل آفاق - بفتح فای سکون و صلی و  
 کسر لام و هجوا بابت کشیده و خا بابت کشیده و قات  
 زده کنایه از دنیا و عالم صلی آمده -  
 قلی آفاق - بفتح فای صلی و کسر فائده  
 تخمائی شده کسور رسیده و هجوا بابت کشیده و فائده  
 بابت کشیده و قات زده کنایه از دنیا و عالم صلی آمده -  
 چنگ - بکسر میم پارسی و توی پارسی و کسره  
 یعنی خد نصیب کرده و آن با قریب است معروف که در  
 بر پشت در و گویند را نمی را بجز در و جو و در می کشند  
 و در غیر این چندان نیز می کشند تا گویند که بکسره  
 چنگ - بفتح اول و میم پارسی و کسره زده  
 یعنی بر بستن گلو آید که آن را بجا می نوازند

گویند و نون غرضی است که گفتند که از شیر و  
 است و خبث سازند که بر شین شوق و سوله  
 و فائده فو قاتی زده و تیر کسره تین هم آمده و آن  
 بستنی است معروف -  
 چنگ - بفتح شین شوق و ضمیم پارسی فائده  
 زده یعنی چنگ آمده که بر بستن گلو باشد و تازی  
 آنرا فو قاتی گویند و تا تازی است که گویند که از شیر و  
 است و خبث سازند که بر شین شوق و سوله  
 تخمائی و فائده فو قاتی زده -  
 چنگ - بفتح نین شوق و بای پارسی و کسره  
 گیاهی است که دندان معیر و بوی می باشد -  
 چنگ - بکسر اول و میم پارسی و کسره زده  
 معروف که تازند و آن را درین زمان که بکسره  
 و یعنی بوی را چنگ گفتند -  
 چنگ - بفتح اول و سکون میم و ضمیم پارسی  
 رسیده و کان زده یعنی چوک آمده بفتح نین شوق  
 بر او ببول رسیده و کان زده و آن با توی است  
 آبی معروف و آن را بفتح بفتح سوله تخمائی در بای  
 بوز و نین شوق زده و در تازی گویند بفتح هده  
 و او نای بوز و نین شوق زده و تازی شوق  
 گویند کسره فو شوق و سکون فو قات و ال و بکسره  
 و نین سوله زده -  
 چنگ - بفتح نون و میم پارسی و کسره زده  
 از سلاج است و یعنی گویند تیری باشد که بکسره  
 حشیشیل - بفتح حای صلی و سکون شین  
 شوق و کسره فائده تخمائی رسیده و قات فو قات  
 یعنی شقایق آمده و آن زر و کسره حرائی است  
 اگر زق آستن خود بر گیر و بچیند و فو قات  
 هم گویند که بکسره حای صلی بای میم باشد -  
 چنگول - بفتح فای شوق و سکون میم پارسی  
 و غیر کان بواج رسیده و لام زده یعنی شنگول زده  
 که گاو گوانی کشیده با خود کاسه کشید  
 کاسه گوانی گویند -

و خالی - بفتح خای پارسی و نین شوق و کسره  
 کشیده و لام زده و بختی ز کالی آمده بفتح میم پارسی  
 و کان پارسی بابت کشیده و لام زده که کشیده  
 کسره کات پارسی و بکسره حای پارسی یعنی همین  
 زای بوز هم آمده که قات ز کالی باشد و کالی  
 هم برین آمده بفتح فو قات پارسی بابت کشیده و  
 قعیل - بفتح قان و سکون بین سوله و قعیل  
 تخمائی و لام زده گیاهی است در آنی که برگ  
 آن به برگ سوسن بفتح سین سلف و بیج آن  
 به بصل الفارسی مانده آن نوعی از کله است  
 و سوسن بر وزن سوزن گلیست معروف قات  
 چهار قسم می باشد یکی سفید و آن را سوسن آبی  
 میگویند و در زبان دارد و دیگری کیوه و آنرا سوسن  
 اذرق می خوانند و دیگری زرد و آن را سوسن  
 خطائی نامند و چهارم الحوان می شود و آن زرد  
 و سفید و کیوه می باشد و آن را سوسن آسمان گویند  
 هم گویند و این چهار قسم حمرائی و بوستانی می شود  
 و کماة بفتح کان و سکون میم و قعیل و سکون  
 بای مد و در سماج الامار و یعنی انواع مار که  
 آمده اعم از خوشه و نوله و کشید و بکل و فطر  
 که یعنی از آن حمرائی باشد و یعنی در زیر سر  
 و یعنی زدیوار بای تمام بود یعنی از زیر سر  
 آب و شراب بر این انواع آن را عربان می خوانند  
 خوانند بفتح بای اجد و ساروغ بفتح سین سلف  
 و بر بابت کشیده و ضمیم بای سوله رسیده و  
 شوق زده و آن را ساروغ هم گویند و آن  
 بستنی باشد که آن را انامی گویند بفتح  
 مرغ می شد و گاه و لیوان هم خوانند از زبان  
 ننا که در دیوار بای تمام بود و در دیوار  
 آنچه در دیوار بود یعنی توان خورد و آنچه در دیوار  
 دیگر بود یعنی که در دیوار بود گویند  
 آن بای بصر بود و خوشه بفتح سین شوق  
 بود و ببول رسیده و قعیل شین شوق و قعیل



سازگاریه سابق آن در یکدیگر می باشد و در هر یک از آنها  
 در طریقت است که بر دست می پیچید میوه آن گرد  
 و خار دارد می شود -  
 لیختان یعنی لام و سکون حای حلی و قیام  
 تخیالی و نشانه فوقانی با لغت کشیده و نون زده  
 معنی بهستان آمده یعنی لام که صورت بازیچه و خمر  
 باشد گمان پذیر سازند -  
 شش و سه یعنی شش شقوق و حای پاریسی  
 رسیده بهشت شند و پاریسی معنی گناه مجرم آمده  
 ز چهره - یعنی زای میوز و حای پاریسی  
 زده نون نونیه و گویند تا چهل روز -  
 زده - یعنی زای میوز و حای پاریسی  
 در زده یعنی زده و در میان باشد که  
 بندند قنکی و پاریسی و امثال آن در وقت درخت  
 بر آن آغازند -  
 پنجه - یعنی نون و سکون حای پاریسی و قیام  
 تخیالی و قیام حای پاریسی و زده معنی سخن  
 آمده که بر زبانها و بیان مردم افتاده باشد

لیکن بنظر این سرگوشی شینده هم گویند -  
 رخصوان کرده - یکسر رای قرشت و سکون  
 خاد مشقوط و او با لغت کشیده و سکون نون و  
 فتح کاف و دال و های دوره زده کنایه از بهشت  
 غیر قرشت آمده -  
 کشا - یعنی کاف و های شمشه با لغت کشیده  
 و های دوره زده طبعت یونانی معنی تخم تره تیزک  
 آوده و یعنی گویند تخم خردل صحرایی است -  
 کفاله - یعنی کاف و حین مشقوط با لغت کشیده  
 و فتح لام و های دوره زده معنی گاوچره آمده  
 کاف با لغت کشیده و کسر میوه نشانه تخیالی رسیده  
 و فتح رای قرشت و های دوره زده بر آن گیاهی  
 باشد که در تخم آن روغن کشند و در گلهای آن  
 پر پزیرانگ کشند -  
 لدر و ح - یعنی لام و سکون دال یکدیگر  
 و فتح رای قرشت و فتح و او و های دوره زده  
 هم طبعه ایست در ملک هندوستان -  
 نصار - یعنی نون و خاد مشقوط با لغت

کشیده و فتح رای سله و های دوره زده معنی خسته  
 گزی آمده که گوستان روید و مثل و زنت گزی  
 باشد که در صحرا روید یعنی کاف و های میوه نشانه  
 رسیده و مثل یعنی میوه و های شمشه و لام زده  
 نومی از درخت گز باشد که در صحرا روید و شراب آن  
 گزاده و قیامی صبا مثل خوانند طبع آن را  
 اگر با میوه زیاد باشد مانند جزام را ذایل کشند  
 و بخور آن را با آب سیرا نافع است این  
 لغت عربیست -  
 اوزراتی - یعنی میوه و دال مشقوط با لغت  
 کشیده و اسه سله با لغت کشیده و کسر  
 قاف یا سله حلی رسیده یعنی گویند  
 این لغت یونانی است و یعنی دیگر گویند  
 رو نیست و آن دوا نیست که بجا رسد  
 کله گویند از جمله سوم است  
 خصوص گرگ و نمک با در حال  
 سیکند و تاز سله قاف الکلب  
 و قاف الکلب گویند قاف

### خاتمه الطبع

شکر بی پایان خداوند کون و مکان را که جلوه ششم از بهشت بلذ و شنگ رفعت  
 و سه لیا که از بیان حرف نون و حای دوره زده نشانه تخیالی باشد تا از بعد دولت  
 غازی خدیوین چو پادشاه قاضی بمصارت خزانیشمار در شکله بجزی به تنگ  
 قبول محمد موم رنگ انبلس بر خردین کون چون زینهار شمشه از نا طلب  
 بقضا سے علومی سر پادشاهش و پیش رسا حوی عالم با شامت علوم  
 غیب منشی نو لکشی و صاحب دام آقا که کتب مستغنی لانا قاب شمولی  
 و جهان بطور سلطان بعد از شمشه در طبع تا سه مقدم گزید  
 ملاحظه کنی که نوی نوی خاص بله برین و بعد از شمشه از نا طلب  
 و شمشه از نا طلب که بر وقت در سطره از نا طلب  
 و این روایتی که در کتب مستغنی لانا قاب شمولی  
 ملاحظه کنی که نوی نوی خاص بله برین و بعد از شمشه از نا طلب  
 و شمشه از نا طلب که بر وقت در سطره از نا طلب

